

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE13273

مُتَقَبِّلًا بِسَبِيلِ النَّجَاحِ إِلَى تَحْصِيلِ الْفَلَاحِ مُتَقَبِّلًا إِلَى الْقِيَمِ الْمُسْتَحْفَظَةِ عَنْ شُرُورِ الرَّغْبِ مُتَقَبِّلًا
إِلَى الْجَادِ الْعَنِيِّ رَاغِبًا عَنْ هَفَوَاتِ الْعَنِيِّ فَأَنَا أَمْتَدِي بِالنَّصِصِ مَوْكَلًا عَلَى وَهْبِ الْعَقْلِ وَالْجَوْدِ

در بیان سبب
توسیع
و باز
توسیع
و باز
توسیع

اما بعد ثانی قاضی مطلق مخفی نمائید که قادر بری هست از ساحت حسنی و بر وایت بخاری و مسلم و ترمذی
و ابن جبه حاکم ابن ابی البریه رضی الله تعالی عنه صحیح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة
والثناء من حصا باو خل بخت یعنی هر که حصا کند نامهای و تعالی ادا آید بهشت باید دانست که
در تفسیر حصا شراح حدیث را اختلاف پیچوده اند مختار بعضی است که مراد از حصا احاطه است
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعلیم کردن مسامی سما و بعضی گویند که مراد و در ساختن آنها
انما اللیل اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر است که مقصود و حفظ کردن و یاد
داشتن است در آن حصا بعضی خط بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید
آنچه در بعضی آیات بخاری من خط با بدل من حصا با و اکثر شده و نیز پوشیده نمائید که چون مراد
شده تخلیقا با اخلاق است یعنی متصف شود با صفات خدای تعالی بقدر طاقت پس خط بنویسند
یا که او حلت سما که قادر است معنی توانا بر هر چیز است که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع و
ولادت بکذا فی شرح محسن حصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت و تعالی کربا به منزه است
قیود و آلات ال بده الامشیمون امکانات فهو القادر و تحقیقی تمام فی جمیع صفاته و تجلیاته که اموات
و ادراک و سماع تحقیقش غفیر و لائل قطیعه منجمه و احوال شد عطا و موعده و صلوات کما یستحب انما
صلوة از من عاست و از ملائکه استغفار از حق تعالی حمت و تعلق حمت و سبجانه جل شانه
بهرین اندازه طلب است عداوی باشد توضیح این بهام آنکه حمت و تعابیر عاصی غفوا و منقرض
و خبت حور و قصور و بر صالح با اینهمه نعمت القادر و دیدار باشد و آن مالا عین است لا اذن
ولا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود نیمه فاضله علوم و معارف یقینی است و بر انبیا

قبل از دنیا بردن
برای خدا است

ف
ت
۱۹۲۰
۶۳۲۶۳
۵۱

عبد الصلوة و الثناء و لیاقت است سرار هم با این همه تجلی بودن حق است بتجلیات ذاتیه و صفات
 و سمانیه کذا فی شرح الفصوص روح سید المرسلین مجمع البحار مذکور است که سید را با
 و شریف و خلیل و کریم و حلیم و رئیس و مقدم طلاق میکنند علیه علی که یعنی ابلهیت حضرت
 علیه سلم که صدقه بر ایشان حرام است و صحابه الصلوة و السلام صحابی در اصطلاح عبارت است از
 مومنی که شخصیت علیه است یا در حال ایمان یا از دنیا با ایمان رفته باشد و نه اعمایا

جهنم المحدثین که در احادیث صحیحیه بدان بشمارستند و در باب بصیرت و صاحبیت
 پوشیده نماند که زیارت با کس معنی دریافتن مقام تبرک یا شخص تبرک که کذا فی المنهاج
 بصفتین جمع قبر بالفتح معنی گور و در گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده اذ اذخلفه
 و قبا بالکسر حکم بگو کردن گویند قبر الرجل عبدا اذ حکم بان یقبوال قد جعل محبة فاقبره یعنی
 پس کور نمایند او را سی حکم فرمود بگو کردن انسان چنانچه فواید چند ذکر می نمودیم
فائده اول ملازق قبر در محبت غلب قبر عالم برزخ است که وسطه است میان دنیا
 و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام آثار اعمال از خیر و شر در آن عالم نمایان میشوند و اگر در آن
 بجای تخصیص کنند معنی شهوت تبرک عبارت است از گویی مرده را در آن کور کنند لازم آنکه
 محقق نشود غلب قبر در حق کسیکه در شکم جانور تجلیل و دیار آب غرق شود و یا در
 سوخته گردد و اویس فلیس **فائده دوم** بدانکه صورت حکم فرمودن الله بقا بگو کردن
 مردگان دل چنان واقع شده که چون پیلان پیل اکشت مردن آدمی را در اول همان وقت
 یافتن پیلان هیچ ندانست که این ده راجع باید کرد یا چارچند پیلان او چارچندان پیلان
 خود میداشت چون بنقل و تحویل مشقت بسیار کشید و بسوق آمد چنانچه روزی در صحرا
 منموم نشسته بود که ناگاه از غمی پدید شد و باز غمی دیگر جنب کرد و او اکشت باز بمنهار خود

نسخ اول

نسخ دوم

و پنجهای خود را برین کافه جسته زراغ مرده در گوی انداخت و بالای آن خاک بسیار بمقتضای خود
 توده کرد و قایل ازین گشت زراغ بی برده که مرده را تخمین باید کرد و جسته برادر خود را نیز دفن کرد
 قبر است نمود و باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
 نازل شده بحضور او را در میان طریق غسل و تکفین و تجهیز کردن کو بر عمل آوردند و ملازم
 باز برین طریق معمول شد این تعلیم الهی او را قایل السبب مستعد او بود و بوسطه زراغ واقع
 شد و ثانیاً او را حضرت آدم علیه السلام بوسطه فرشتگان نیامان شد و کفانی قفسه
 فائز سوم تعلیم نمودن او را طریقی است بر دفن الغنی است عظیمه اگر مرده
 بدست و جانوران دیگر بر روی زمین میکشد شدت تعفن شده بوی میگیرد و شام چنانها را بکشد
 میساخت و مردم از آن متنفر میشوند و بدگویی میگردند و نیز سباع درنده و پرندگان اعضا
 او را سخت کرده میگردند و جانوران پاک مردار خوار و اطعمه خود میساختند و حشرات
 عظیمه باو لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این وضع را از غیب تعلیم فرمودند فائز چهارم
 در دفن کردن مردگان علاقه روح باین علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح بر این
 و مستلزم تسفیدین سهولت واقع میشود زیرا که بعبتین مکان بدن گویا مکان روح است
 متعین است و آثار این عالم از صدقات و فاحشه باو تلاوت قرآن مجید چون در آن
 که مدفون است واقع شود سهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا یکسکه نافع است
 است بنابراین است که از اولیاد خویش دیگر صلاحی مومنین انتفاع و استفاده جاری است
 آنها را فاو اعانت نیز مقصود کدنی التفسیر الغزیری فائز پنجم قبر در جوار صلاحی و الخیر
 ساخته شود که موجب کثرت مغفرت و باعث صفاء نوریت است و نسبت از جوار
 ایضاً می باید مانند ایدایا فتن زخم از آن کدنی شرح سفر السعادت و القصور علی دار السور

چهارم

پنجم

ششم

و در تمام وی لای فخره سلطنت افضل الدفن لمقبره التي فيها قبور اصحابي کذا فی الفتا
 العالم کثیر قیل علیه السلام او فواموتکم سط قوم صاحبین لمیت تیاوی بجاره السوا
 لمیت الفاسق او او فوجنب الصالح تیاوی الصالح بتغییب الفاسق انتهى و در اینست
 ثابت شده که مردی بعضی جبابه در آنکه انتقال کرده بود در خوابی که در غاب سخت گرفتار
 باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در حجت و سپایش مشاهده نمود بطریق استیجاب
 مستفسر کیفیت حال شد و بیان نمود که مردی صالح متقی قریب کور ماه فون شدن
 مرد صالح هر او دیگر اموات را که نزدیک قبرش فن بودند شفاعت نمود و از غاب نکال
 نمایند برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن خدا اما افاده
 الحقیق بجای مقدس سه اسمی شهر جامی آن بکه درین مرحله آن پیشینی که زمیت
 و کران موت خود اندیشه کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برای مرده یاد دعا و استغفار
 و آخرت را یاد کردن تجلیه قلوب تصفیه صدور حاصل سخن و نعمت رقت قلب بدست
 آوردن و در نظر حق ترجمه هندی مشکون شریف مرقوم است اور کہا امام نودی فی کہ
 زیارت کی کنی متین بین ایک توقف و سہلی یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہی پس اسکی
 و کافی ہی دیکھنا قبر و نکا بغیر چانی مرد و کی دوسری سہلی دعا و غیرہ کی پس ہستون
 ہر مسلمان کی ہی اور تیسری برکت حاصل کرنی لئی ہی پس وہ زیارت اچھی لوگو کی قبر و
 ہی اس لکھی اذنی لئی برنخ مین تصرفات اور برکات مین مشا و او چوہی سہلی او اسی
 دوستی اور قوت کی ہی جیسا کہ حدیث ابی نعیم کی مین آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کرے
 مان بکی یا ایک کی دن جمعہ کی تو موتی ہی مانند حج کی اور پانچویں مہرانی اور انست کی ہی
 موتی ہی جیسی کہ آیا ہی حدیث مین جو کوئی کھوی او پر قبر مومن بھائی پنی کی اور سلام

در حدیث
در حدیث
در حدیث

او سپرد و به چای تاسی او سکود و جواب سلام کاوتیاسی بلا شبهه شروع یعنی مسنون است
 در صحیح مسلم روایت بریده را بعد از غسل کرده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 عن یازده قبور فرمود و ما یعنی نمی کرده بودم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنند آنها را
 پیش ازین از زیارت کردن قبور نمی کرده بودم پس الان آن حکم را منسوخ دانند و گفته اند که
 قرب عهد بحالیت بود و خوف آنکه بگویند و گفتند چه در حالیت میکنند و میگویند و اما الان
 پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشه مفاسد بحالیت رائل شد که در فی الجمله
 للتحقیق الدلوی و بروایت ابن جابر بن مسعود در حدیث ثبات رسید که فرمود و غیره
 و گفتا کنت نیتکم عن زیاده القبور فرمود و ما فانه نیت فی الدنیا و فکر الاخرة یعنی بودم من
 نمی میکردم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنند آنها را که زیارت قبور بی غیبت میکند
 در دنیا یعنی نفرت می بخشد از آن که چون عاقبت کار این است نهیم بقی دنیا
 و یا میداند آخرت را از اینجا معلوم میشود که وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود
 و این غافل که فی شرح مشکوٰۃ فی البحر الرائق قال فی البدایع لا باس من یات قبور الدعا
 ان لو منین من غیر طی القبور لقوله صلی الله علیه و آله ان کنت نیتکم عن زیارت القبور الا و
 و قبل الامه من لدن رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الی یومنا و انتم فی اوصاف فی الحقیقی باهنا
 تفصیل مقام است که زیارت قبور از اعمال خیر و اوصاف دین است و آن حضرت
 صلی الله علیه و آله سلم و است از آن نمی فرمود و در آخر حضرت و از آن او ندانند بحال اول
 و فعال حضرت صلی الله علیه و آله سلم و صحابه باعین تنبع بعین و بکرم علماء و صحابه زیارت قبور ثابت کرد
 تا آنکه در سلسله مسائل اجاعیه قطعیه مشکوٰۃ و اختلاف کرده اند که حضرت زیارت قبور در حق
 در حق مؤمنان است یا زمان هم در حضرت و دخل اندیش مختار بعضی است که نهی سابق در حق

در حدیث

على حال باقی است و ایشان ایرود آمدن برای زیارت قبور جائز نیست مگر زیارت مطهر
حضرت سرور کائنات علیه السلیات زنان اینست استحباب ایشان استدلال کرده اند
نظایر حدیث مذکور که در آن خطاب برادران است و نیز تمسک شدیدی که ابوهریره
عنه روایت کند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لعن القبر و زوارات القبر یعنی لعنت کما و زیارت
زنان زیارت کنندگان اگر وقت زیارت بخرج و فزع و نحوه و بکاو ندید بسیار می کنند
الامام النوفی فی شرحه صحیح مسلم فی بابه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارت قبور و استحباب
الرجال و النساء علیهم السلام و الترحیم علیهم و تصریح فی نسخ نهی الرجال عن زیارت قبور و جمیع علی نهی
للرجال اما النساء فیهن خلاف انتهى و در الابدیه مرقوم است زیارت قبور برادران جائز است
نه زنان و فی التلک الفافرة علم ان زیارة قبور ما دون فیها الرجال علیها تنهی العلم و اما
فقد رو عن ابی هريرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور و قال جمهور العلماء من اُثبت
الرخصة للنساء فی الزیارة فانما اُثبت لحدیث یقینکم انهم و هو استدلال بانفراق الان
الرجال لا یثقل النساء فیما یعم الرخصة و لا یصح انه لا یلایج النساء زیارة قبور کذا فی شرح البرزخ و
نصاب الحساب فی الباب الثامن الاولی للمعزة ان لا تزور قبر اسوی قبر رسول الله
علیه و سلم و روی انه سئل انما یثقی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن
اجواز و فساد فی هذا و اما تسأل عن مقدار ما یحقها من اللعن علم انها کما نوت ان خروج کانت
فی لعنة الله ملائکته و اذا حجت لحقها شیاطین من کل جانب و اذا اتت القبر یلعنهن الملائکة
اذا رجعت کانت فی لعنة الله فان اذن اذ و هب معها لعلها تنوشک لعل من اذن
القبر کفرت و بان من ارج کما تفعل بعض النساء لعلها یقفل و کثرة انخرج فلا یجوز لیس ان یخرج
قبور بعض المتبرکین کما اعتادت النساء الا زیارة قبر الیهان لم یکن ثمة قبر حبشی الی زیارة

رسول

رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه اب الائمة وللى قبروى رحم محرم منها ان لم تحضر موته لما
 ان عبد الرحمن بن ابى بكر مات خارج مكة على شى عشر ميلا فنقل الى مكة فدفن فجاءت عائشة
 رضي الله عنها حاجته فزارت قبره وقالت اما والله لو شهدتك بازرك لالسى
 يعنى ان تركها الزيارى ولو لم يكن ببيت في زيارتها عذر او انه فات عنها لقاءها عند الموت
 فزارت لتكون قائما مقام لقاء عند الموت فاذا كان ترك زيارت قبر الاخ اولى فكيف
 الرخصة في زيارت قبر الاجنبى للنساء حسن فكيره بالانذار الا ان الاثر لى ان القامليت
 الموت للحارم سنة وروى عن ابى هريرة رضي الله عنه انه عليه الصلوة والسلام فخرج
 لمسجد فوقف على باب رة فاتت فاطمة رضي الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اين
 قالت كنت خرجت الى منزة فلانة التي ماتت فقال بل وبيت قبرها قالت معاذا بالله
 افعل بغيري فقلت سمعت قال عليه السلام لو زرت قبري لم تروى رحمة بختة فدل بحديث
 انه لا باح للنساء زيارت القبور ولا تشيع بجنائز كذا في شرح البرزخ انتهى في الغنية شرح
 ويستحب زيارة القبور للرجال وذكره للنساء انتهى خلاصة عبارتها في مقوله
 انت كه هرگاه ان اراده رفتن برى زيارت قبور كنديست خدا و فرشتگان يعنى دور
 رحمت حق بروى نازل شود و چون بنا بر زيارت قبور از خانه بيرون آيد از همه طرف او
 شياطين كيرند و چون در مقبره برسد روح ميت در حق وى نفرين نمايد و چون سجده
 باز كند و نفرين او را بشناسد محال مى شود و اگر شوهر او را برى زيارت قبور بر و اولى ديند
 يا همراه او بجهت زيارت قبور بر و پس شوهر زن برود و لغت شرك يك شوند و چون
 سجد بقبلى قبر كنند كافركرد و از شوهر فرقت پذيرد و زنان از زيارت قبر والدين رواست
 بشرطيكه قبر جنبى سجنا باشد زيارت فراز فاضل انوار حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در

خلاصه عبارتهاي
 مقوله

زنان نیز مستحب است و زیارت قبر یکدیگر قریبت محرمه از زن دشته باشد هم مباح است
 در صورتیکه هنگام انتقالی موجود نباشد چه اگر با ثبات رسیده که عبد الرحمن بن ابی
 رضی الله عنهما بیرون مکة معظمه صلا و از ده میل وفات کرد و جنان شان بکاه آورده
 دفن کردند پس حضرت ام المومنین عاتشه صدیقه ضعی الله عنهما که برای ادای حج بخاک عجم
 شدند بنا بر زیارت قبرشان رفتند و فرمودند که بخدای عزوجل اگر بوقت انتقال شما
 حاضر بودیم کنون زیارت قبر شما میکردیم خرسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق
 زنان مستحب است ام المومنین ضعی الله عنهما عذر خود بیان نمودند که وقت موت عبد اگر
 اتفاق ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبرشان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات است
 و حالت حقنار معدود و شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد چگونه
 در حق و بی زیارت قبور جانب مستحسن باشد و از قول حضرت ام المومنین ضعی الله عنهما
 بود که گفت که زنان وقت موت ملاقات محارم مسنون است از ابو بریره ضعی الله عنهما
 است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوٰة و النثار مسجدی پرورن تشریف آوردند و بر در مجلسی با
 که ناکا حضرت سیدتنا فاطمه زهرا رضی الله عنهما حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 ای فاطمه از کجای می عرضی او اندک بکمان فلان آن که وفات کرده رفته بودم آنحضرت صلی الله
 علیه و آله فرمودند که آیا برای زیارت قبر همان آن اتفاق افتاد شدن بود که از رخس کردند
 بخندناهی میجویم این که بعمل آرم چیزی که آنجناب برای آن فرموده باشد پس فرمودند آنحضرت
 صلی الله علیه و آله که ای فاطمه اگر زیارت قبر و میگردی تسخیر نمی یافتی و خوشنود میشد
 از خوشبو بهشت و این شرف دلالت وضع دارد بر آنکه زنان از زیارت قبور و روضات
 جنان جائز نیست و در شرح فیه ام صلی مسطور است که مردان زیارت قبور مستحب است و زنان

بلوه و مختار بعضی است که زمان این رخصت زیارت قبور ثابت است و بعضی ظاهر بر آنست
محمد رح و ماثور شمس الایمه خسری رح و صاحب کشف برود و بحر الرائق و صاحب مختار

الاصح
للرجال
والنساء جميعا

و جامع الرموز و فتاوی سراجی افاد و الفتاوی عرقه مدنی فی الا الفاقرة فی التذکره الاخره زیارة
القبور مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بن زیارة القبور و نه قول
الی ضیفه و ظاهر مدیه محمد رح یقتضی ابواب النساء ایضا لانه لم یخص الرجال فی المستوط
خلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمه خسری رح الاصح انه لا باس بنی کذا فی فتاوی
الغرائب فی کشف البرودی فی بحث نسخ نسبه ثابت الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
والنساء جميعا و فی السراجیه لا باس بها زیارة القبور لسی الحائض و محجب کذا فی فرائد الایام
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب واد و اندکات مانعین باین
طریق که تسلیم نماید که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بھیکم احدیث مخصوص
بمردان است بلکه بحیث شرافت و کرامت مردان خطاب شد و ملو تعیم حکم است برای مرد
همچنانکه در آیه وضو و تمیم و مثال اینها نیز زمان دخل اندو گشت و منع که در حق زنان مرد
شده پیش از رخصت بود و قال الترمذی ہذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه وسلم فی زیارة
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی مشکون و در کتب فقه طور زیارت قبور

تفصیل

مردم مثل آنکه بوقت زیارت اسلام علیکم یا ایل القبور یغفر لکم و لکم ثم سلفنا و نحن بالکثیر
تفصیل مرام آنکه در صحیح برادریت ابن عباس رضی الله عنہما ثابت شده مردان
صلی الله علیه وسلم قبور بالمدينة فا قبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا ایل القبور احدیث
بلکہ شند حضرت صلی الله علیه وسلم بکبرای که در مدینه بودند پس مقابل شدند حضرت
باشان برو مبارک خود پس فرمودند سلام با و بر شما ای صاحبان قبر یا بایامر و

خدایتعالی ما و شما را بشمار کند شکان باید و پاس شما میرسیم و در صحیح مسلم و سنن ابی داود
 قزوینی بروایت بریده سلمی رضی الله عنه بآیات رسید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 تعلیم میفرمودند که وقت رسیدن در مقابلین دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیارین
 المؤمنین و المؤمنات انما انشاء الله بکم للاحقون تسال الله لنا و لکم العافیه یعنی سلام باد بر
 اهل ایل سراناز مؤمنین و مسلمین ما اگر خواسته خدمت بشمار آید رسندگان پیوسته
 می طلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و
 سلامی از پیر کرده و بد آنکه و یارب الکونین و درست و دار نام نهائی است که آن را عرض میکنم
 باشد و دور کرده باشد او را و یارب که او کرده و مطرزی و استعمال او در منازل آید و در مقابل
 و منازل موت اندیز مستعمل میشود و جهت گردانیدن اموات در حکم حیات و قبور و در حکم عمارت
 بلکه عمارت همانست و هوای آن خرقه لشیخ شمس الدین محمد فی حوشیه علی این مخطوط
 میرید بالذیل و محابره و مواز لثقه قال الخطابی ان الدیار تقع علی الاربع العالم مسکون و حرب
 اما قوله علیه السلام و ارقوم منصوب علی الذی یأی اهل دار قوم فخذف المضاف و ارقم المضاف
 الیه قائمیه و قبل منصوب علی الاختصاص و یجوز جره علی البدل من الضمیر المجرور فی علیکم انتم و
 استعمال انشاء الله بر سبیل تبرک و تمن است و مثال حکم او تعاست در کریه لا تقولن ان شی
 انی فاعل لک غدا الا ان یشاء الله و بعضی گویند که تقدیر مثبت بجهت حقوق همین میرسد
 بعینها و نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کریه لیخدن المسجد الحرام ان شاء الله یعنی
 گویند که این تشنه نظر بایان است زیرا که مخاطب جماعه مؤمنان اند یعنی انشاء الله مسلمان
 می بریم و شما لاحق میشویم بدانها فاده مولانا فخر الدین محمد الله فی شرح مخطوط بحصین نقل
 علی المصنف و رز او للعبیب مطهر است که آن در کتاب الله یعنی است و در روایات نسائی

اینقدر زیاده کرده اند که تمام نافرط و سخن لکم شیخ یعنی شما را پیش گذشتگانند ما شما را تابع هستیم
 شما میرسیم فرط بختیجین جمع فارط است بعضی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله
 پیش رود و تا ورنزل اسباب از آب و خورمها کند و مسلم و نبائی این ماجه از امام
 عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی
 زیارت بقبر قال فوالی سلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات و اهل بیت علیهم السلام
 و انما انشا الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه از آن حضرت که چه گویم و چه بخوانم شیخ
 اراده میکند عائش ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد
 بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که بگو سلام باد بر اهل
 سرای المؤمنین و المؤمنات و اهل بیت علیهم السلام یعنی شایه پیش رو و در کان پا و پس ماندگان
 یعنی زندگان مردگان را و اما اگر خواسته خدمت بشمار سجد کنیم بکافی ترجمه شیخ
 الدهلوی و در صحیح مسلم سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مدعی شده که آن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان لیلها من سوال الله صلی الله علیه و سلم خرج من اللیل الی
 البقیع فقیول السلام علیکم و ارقوم مؤمنین انا کم ما توعدون غدا مؤجلون و انما انشا الله بکم
 للاحقون اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه یعنی گفت عائشه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد و آخر شب بسوی
 که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما اهل سرای مؤمنان آمد شمارا
 چیزی که وعده کرده شده بودید شما از ثواب ثواب و اقامت مدتی معین مهلت داده
 شدید شما و اما اگر خواسته خدمت بشمار پیوسته کنیم خداوند ابیایم از اهل البقیع غرقه
 بغیر جمیع و قاف نام و ختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود و کافائی ترجمه شیخ

للشيخ الاجل قدس سره و مروی است که چون بن عمر رضی اللہ عنہ در شب در قبر بگوشی می‌گفت
 بران سلام میکرد و از ابوهریره رضی اللہ عنہ ثبوت پیوسته که گفت اذ امرت بالقبور
 تعرفتم قتل السلام علیکم صحاب القبور و اذ امرت بالقبور لا تعرفتم قتل السلام علی المسلمین
 چون بگوشی قبری می‌گفت می‌ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد
 بر شما ای صاحبان کورها و اگر بگوشی بگور باینکه شناسائی نمی‌دستی از صاحبان آن
 کورها پس بگو سلام باد بر مسلمین تنهیه بدانکه از خبر آنها صحیحی مرویه می‌گوید می‌شود که موتی را
 سماع و ادراک و شعور حاصل است زیرا که سلام و خطاب از جمله خیرهای است که مخاطب نمی‌شود با
 مگر یکسکه سمیع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
 عبث و مخالف عقل است افاد بن القیم قدس سره الهی صلی اللہ علیہ وسلم لامته ان یلوع علی اهل القبور
 و السلام ما یخاطب به من سمیع و عقل انتهى و فی شرح الصدور لجلال الملة و الدین سیوطی اثرنا
 بالسلام علی القبور و لوان الارواح لا تدرك لما کان فیہ فائدة یعنی مأمور هستیم سلام کردن
 بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی‌بود سلام نمودن بر اروشان بیفایده می‌شد
 و درین مقام منکران سماع موت چند ضحیه ارادی کنند و بذیل آنها تشک می‌کند و مذخیره
 اول خطاب و دعا با موت که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده معصودا
 سماع و شنواییدن اموات نیست چه کاهی خطاب ندای برای توبیح و تحسیر و عبرت و مبالغه
 نیز می‌آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از آنها تحسین معنوی که علمای بدیع
 اثرات تجاہل العارف متمیہ کرده اند و سکاکی اورا سوق المعلوم مساق غیثه نامیده و
 قرآن و حدیث و شعرا عرب از همان مسم خطاب ندا اکثر جا وارد شده قال اللہ تعالی حکایت
 عن قول ابراهیم علیہ السلام لا اضمن الا ما کلون ما کم لا نطقون و در وی بخاری عن ابن

تنهیه

حکایت

بنیضال را بت عمر رضی الله عنه یقبیل کجھ ویقول انی لاعلم انک جھر یا تنفع ولا تقر وکولار یا
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبیل باقتلتک وقال اشاعر شجر انضرتی سلمی سلام علیکما
 بل الارض الا مضیر وابع وقال شجر تالله یا طبیات القاع قلن لنا الکیلائی یکن
 ام لیلی من البشر ومن المعلوم ان خطاب فی ذن الاشکله کلها لیس للاسماع والافهام
 فلیحیر ان یکون خطاب المروی فی الاحادیث ایضاً من هذا القبیل فانهم جدار الاستفهام
 هذا ما اوردوه لبعض حمله عرش الفلسفه وحققی انا ان هذا سلفه وجوب این خدشه بر کسیانکه ندان
 از عربیت و از خطا هرست چه جای که خطاب ندان حقیقی متغیر باشد بخا محمول بر
 تسبیح و عبرت می کنند چنانچه در مثله مورد که خطاب و ندان بتان و جبر اسود و حیوانات
 واقع شده البته مخاطبه با آنها حقیقه مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی ندان خطا
 متعین است چه شفاختن آموختن احوال و شنیدن ایشان سخنان آنان از احادیث کثیره که
 غفر فی کفر خیمیم کرده نبوت پیوسته پس قطعا و از خطاب اسماع است لا غیر و نسبت در کمال عقل از
 حقیقه خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملحیه در حیرت بطلان است و جمله الامران
 القیاس علی الاشکله المذكوره ممالا یخفی فساد علی الاخره فاعلم و علم المونیفه خدشه
 و وهم مقصود از اسلام که مشروعت آن از احادیث صحیحه نبوت پیوسته طلب کرده
 دعا است اموانه خطاب کردن شلویندن آن که اگر مطلقاً از اسلام اسماع و خطاب میبوی جواب اسلام
 بر مسلم علیه واجب میشود و اهل قیور که اینجا مسلم علیه اند جواب اسلام نمی دهند فلانکه المقصود
 من اسلام هو الاسماع و جواب این خدشه نیز خطا هرست چه اگر مقصود از اسلام صرف دعا می
 نه خطاب اسماع پس خطاب ندان بلفظ یا مروی نمی شود زیرا که ندان اگر در اشجار و حجاری در زمین
 که موهوم هر کس است جائز نیست و نیز در مقام عالم ایمان که ایمان است و موهوم است آنچه فیه لا یخفی

جبر است
 و
 جبر است

جبر است
 و
 جبر است

جبر است
 و
 جبر است

از بعضی صحابای یوسف رح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام الله علیه می گفت نه
سلام علیکم و گفته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بحکم نصر
و آن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف و جب کرد و سلام الله علیه
و دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
لازم که و از آن سبب سلام الله علیه خستیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
بلکه باطل است چه احادیث کثیره و دلالت و منجی دارند بر جواب و دادن ایشان فرج این
عبد البر فی الاستسکار التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ما من احد یقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام صححه
عبد الحق یعنی هر که بگذرد و قبر برادر مسلمان که می شناخت وی را آورد و نیا سلام کند
بر وی پس می شناسد او را و جواب سلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی مصعب بن عمیر رجعت من احد
فوقف علیه علی صحابه فقال اشهد انکم حیار عند الله فزوروهم و سلموا علیهم فوالله انی
سیده لا یسلم بهم الا ردوا علیه الی یوم یبعث الله فی شرح الصدور خدشته تسویم و بن
الی و او و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم را
شده عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مگو علیک السلام
زیر که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اول است بر آنکه میان سلام
کردن بر اعیان اموات فرقی است بین چه جائز که توقع جواب باشد چنانکه در زندگان و چه
علیکم السلام یا رسول الله که بگوید یا ایها الذین آمنوا صلوا علیهم و سلموا علیهم و دعائهم
تقره فرمود و آن حضرت صلی الله علیه و سلم می فرمود که ایها الذین آمنوا صلوا علیهم و سلموا علیهم و دعائهم

و احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شد قابل احتجاج نماند
 چه این حدیث صحیح معارض آنهاست **تقریر جواب این حدیث** بخند و وجه است اول
 آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حدیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
 مروی شد بحدیث آنها صحیح و اقوی از حدیث قوم و موید است آنچه شارح مصابیح و امام
 و خطابی تصریح کرده اند بآنکه میان سلام چیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
 بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو جا متقن فی شرح المصابیح الا احادیث
 تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی شرح صحیح مسلم
 نقلاً عن خطابی ان التسلام علی الاموات والاحیاء سواء فی تقدیم التسلام علی علیکم السلام
 ما کان بجایزیه علی من قلیم مع علیک سلام التمس بن عاصم دوم آنکه مختار بن قیس
 است که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیک سلام تحیه الموتی محمول است بر عرف
 و عادت عرب چنانکه هنگام سلام بر قبور علیکم سلام می گفتند پس بغیر خدا علیه السلام
 و التناکلم فرمودند موافق عادت مروجشان با ترجمه مقصود از آن اخبار است از امام
 که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود نسبت مقصود از آن تشریع و تقدیم
 وقت زیارت قبور علیکم سلام باید گفت نه سلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوی علی
 علیه و سلم فی حدیث آخر علیکم سلام تحیه الموتی انما قال بذل العرفهم لان عرف العرب
 یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم سلام فکلم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی وفق عادت هم
 نیز این قیاس گفته که از جمله کلماتی بدیعه و بنما قام است که در محل دعا و خیر حسن است که دعا
 بر مدعو له مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام نوح سلام علیکم با صبر تم و در مقام دعای
 شریک نیست که مدعو علیه ابر مدعو به مقدم سازد مانند علیکم لغتی علیهم و آیه تسوی و علیهم

این حدیث صحیح
 معارض آنهاست

این حدیث صحیح
 معارض آنهاست

غضب کند فی الطریقہ الوسطی و شرح الصدور و قراته سنون فاتیحه و آیه الکرسی نماید بد آنکه ثواب
 عبادت های بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز
 و روزه و حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
 و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدست اسرار هم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات میرسد
 و در حق ایشان نافع می شود و همین است مذہب امام عظیم و محمد بن جنبل و جمهور سلف و
 مشهور امام شافعی و امام مالک است که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب
 بدنی بایشان میرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
 اند و فرموده اند که متغیر است ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات میرسد بلکه
 دعائیز در حق ایشان نفع نمیکند و این مذہب مردود و مطرود است بایات قرآنیہ و احادیث
 نبویہ اخبار صحیحہ و روایات فقیہیہ معتقد کلامیه اما الایات القرآنیہ فمہا قوله تعالی
 رب ارحمنا کما ربتنا فی صغیر یعنی و بگو ای پروردگار من بخشای ایشان ای پدر
 ما و چنانکه پرورش کردند ما و در هر دو سائر این آیت شریف شکار است که استغفار و دعا
 اولاد در حق والدین نفع است پس انکار نمودن از اینکه عمل یکی در حق دیگری مفید
 باطل محض است مروتیست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
 چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
 یک مرتبه جواب داد که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز و آخر تشهد
 شخصی را و شان پرسید که صدقات و خیرات یا در حق اموات مفید است یا نه فرمود
 که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاده از حاجت
 مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر فرمود و روانه شکار جلالی شود

ثواب عبادت
 بدنی و مالی

الاستغفار

الله صلى الله عليه وسلم انه اياه ياخذ له قد عابه فاذا استخبرني كما على عصا من انا فقال انك
 ضعيفا وكنيت قويا وكان فقيرا وكنيت غنيا فكنيت لا اضع شيئا من مالي واليوم انا ضعيف
 وهو قوی وانا فقير وهو غنی وینحل علی باله فیکل صلی الله علیه وسلم وقال ما من جبر ولا یدرس
 ذلک الاکابر ثم قال صلی الله علیه وسلم للولادت و مالک لا بیک انت و مالک لا بیک
 یعنی مردی بخود و فیض کنجو پیرمیر خدا صلی الله علیه وسلم کلمه پیر خود عرضه او که اول مرا
 میکشد پس شخصت او را طلب نمود مردی بصورت پیر مردی عصا در دست گرفته شخصت
 پس شخصت کیفیت حال از او متفسر فرمودند عرض نمود که اول پیرم ضعیف بود و من
 و او محتاج بود و من توانگر و وی مال من تصرف میکرد بهر نوعیکه میخواست و مرا را شایسته
 و امر و حال بالعکس شد او قوی است و من ضعیف و من غنی است و من فقیر و حال آنکه حضرت
 بخل اختیار کرد و مال از من غیر نمیکند پس بگفتند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود
 که هر سنگی که این سخن شنیده است میگردید باز فرمود شخصت صلی الله علیه وسلم که توانگر
 بر ای پیر تواند یعنی جان و مال هر دو فدای پیر است و تفسیریش اینست که گوشت و
 بعضی تفسیرین این آیه منسوخه بقوله تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتفقروا للذین
 قبل مخصوصه لان التحصیل اولی من النسخ و قبل النسخ و لا تخصیص لان الاولین اذ کانوا
 کافرن علیه ان یدعوا الله لهما بالهدایه و الارشاد و ان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان
 ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فی فی لعمرة واحدة ان یقول بارجهما و
 یسبهما ان یدعوا لهما کما ذکرهما و ذکر شیئا من انعامهما انتهی و منها قوله تعالی الذین یحکمون
 العرش من حوله یحکمون بحکم ربهم و یؤمنون به و یتقون للذین آمنوا ربنا و است
 کل شئ رحمة و علما فاعطى للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهرم غدا بحکم بناد و اعطاهم حیات

لا یستحقون
 العرش من حوله

عدن التي وعدتهم ومن صلح من ابائهم وازواجهم وذرارياتهم انك انت العزيز الحكيم وقرهم بها
 ومن قتل اسيات يومئذ فقد رحمة وذلک هو الفوز العظيم یعنی وازواجهم است قول او تعالی
 الذين يحملون الآثام انما نلکهم بر میدارند عرش او انما نلکهم کرداگر عرش اند میگویند
 همه را تا پیش در درگاه خویش و ایمان می آرند با و و آمرزش میخورند برای مومنان میگویند ای
 پروردگار ما فراموشی همه چیز را به بخشایش و بخشش پس بیامرز آنان که توبه کردند و
 پیروی راه تو نمودند و نگاه دار ایشان از عذاب و وزخ اسی پروردگار ما و دار ایشان
 ببویستانهای همیشه ماندن که وعده کرده بایشان و در آرزو هر که نیست که کار باشند
 از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان هر آنکه توبی غالب با حکمت و
 باز داری از ویدهار امروز درین جهان پس بدیست که تو بخشیده بر و در آخرت آن
 نگاه داشت توان فیروزی است بزرگ چه هر صاحب دلی که امروز در پناه عصمت الهی است
 فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین نکته گفته اند شعر امر و کسی که داری
 به پناه فردا بمقام فرشتش بخشی راه و آن را که ریش نداده بر ورگاه نافروا چه کند
 که نلکند ناله و آه پوشیدن نماید که درین آیتها استغفار ملائکه برای مومنان دعا
 محفوظ ماندن ایشان از عذاب نزع و دخل گردیدن ایشان در بهشت مذکور است پس
 کردید که عمل یکی در حق دیگری نافع میشود و حکم ساسان معتقد اهل سنت و جماعت است
 عرق ماطنه لمعنه المصله و نیز باید دانست که حاملان عرش ملائکه اند و علامه ز
 دفع کثیاف بیان نمود که حکم حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان صبح و شام از روی
 و اگر ام بر فرشتگان ملائک عرش سلام میکنند و در قفس نیشاپوری مسطور است
 خلق الله العرش من جوهرة خضر و بین القاضین من قوائم خفان الطیر سریع

این
 است

بائین الف عام و عدد حمله العرش یوم القيمة تباينة اما الذين الى العرش فقل سبعون صفت من الملائكة
 يطوفون بهم ليكسروا من اوتارهم سبعون الف صفت ثم قد وضعوا ايديهم على عواقبهم فبين اصابهم
 والتكبير من انهم انصفوه وضعوا الايمان على اشمائل منهم صد الاو وهو يسبح بالاليسبح بالالا
 وفي تقديم الرحمة على العالم فاقن هي ان مطلوب الملائكة في هذا المقام هو ان يرحم الله المؤمنين فكانهم
 قالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدين قال بل التحقيق هذا الاستغفار من الملائكة بحسب
 الاعتذار من انهم جعلوا في انفسها انا قوله تعالى وقهم عذاب يحرقهم صريح بالمطلوب بعد الرفر
 لان دلالة المغفرة على التوبة من العذاب كالضئمة وحين طلبوا لاجلهم سقاط العذاب ضمنا
 وصريحا طلبوا ايصال الثواب اليهم بقوله ربنا واوخلهم جنات عدن التي وعدتهم
 ومنها قوله تعالى والملائكة يسبحون بحمدهم ويستغفرون لمن في الارض الا ان الله يغفور الرحيم
 يعني ارحمهم است قول اولئك والملائكة يسبحون الآية اسمى فرشتگان تسبح ميكوييند همراه
 حمد پروردگار خوش و آمرزش طلب میکنند برای آنکه در زمین اندکاهه شو تحقيق خدا
 اوست آمرزش که مهربان و درین آیت تصریح است باستغفار ملائکه در حق مؤمنین پس
 لاجل کشت که دعای یکی در حق دیگری مفید میشود و بعضی گویند که قول او تعالی لمن
 فی الارض شامل است فساق و کفار را نیز چه مقصود فرشتگان است که حتی سبحانه جل شانه
 برودی در حق ایشان عذاب نازل نکند شاید که نعمت ایمان نصیبشان کرد که فی الدنيا
 ومنها قوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالا
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم لغبي و ارحمهم است قول اولئك
 والذين جاءوا من بعدهم الآية اسمى و آنکه آنرا پس از مهابتون و انصار مر و تابعان
 صحابه اند تا روز قیامت میکنند ای پروردگار بیا مر ما را و مر برادران ما را و درین

الملائكة
 الالهة الثلاثة

الملائكة
 الالهة الثلاثة

سبقت کردند با این و پیدا کن در دلهای ما هیچ کس نیست آنانکه ایمان آورده اند
یعنی صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای پروردگار ما بر این تو خدایت مهربان می آید
لحیض گفته اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت است
صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی بر سه مرتبه فرو آورده مباح و مضایق
یا تعین که موصوف باشند بسا و کی دل و یا کی طینت پس هر که بدین صفت نبیا
از اقسام مومنان خارج بود درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لا حقین
مومنین یقین بصفقت و منها قوله تعالی و استغفر لذنبک و المومنین المومنات یعنی
و از جمله است قول او تعالی و استغفر لآلایه ای آمرزش طلب کن برای کما بان خود و در حق
مردان مسلمان زنان مسلمان و تفسیر معالم التنزیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم با وجود مغفرت مأمور شدند باستغفار و توبه آنکه تا امت و دین سست نباشد
اقتدای کنند و در بیان آورده که مراد است که طلب عفو است کن از خدا تا ترا از شر کفار
و درین آیت اگر می است عظیم از خدا تعالی و بار این است که پیغمبران برای استغفار
کما بان ایشان امر کردند و از امام علامه روح الله در منقول است که حق سبحانه و تعالی
خود را امر کرد باستغفارت و خلاف امر الهی از آن حضرت مقصود نیست پس استغفار
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده و از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه عیب
خود را فرماید که از من چه طلب کن و چون بطلبند عطا کند پس معلوم شد که است
رادات آمرزش خواهد بود و شعر هر که را چو توبه بشود باشد ما امید از خدا چنان باشد
چون شفاعت کبری یافت بر نام نامیت طغرائه امتان یا کناه کار یه با بتو و از
امید و اینها که از انفس و نفسی و تفسیر پوری مذکور است فی الآیه نکتته و بهی ان

النبي صلى الله عليه وسلم الحال ثلاث حال مع الله وهي توحيد و حال مع نفسه هي طلب صفة من
وان يشتر الله جنس الاثام حتى لا يقع فيها و حال مع غيره هي طلب تتر الذنوب عليه بعد وقوعها
انتهى و اما الاحاديث فمنها ما روى الطبراني والدارقطني عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال من مر على المقابر و قرأ الله احدى عشرة مرة ثم ذهب من اجرة الاموات عطي
من الاجر بعد الاموات يعني كسبكم بكونكم في رستان و لخوانه سور خلاصن زده باقر
به بخشد فزان به مردگان داده می شود و می از مرد و بشمار مردمان و منها ما روى الطبراني
و لوارقطني ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما
فكيف لي بهما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البر ان تصلي لهما مع صلواتك
ان تصوم لهما مع صومك يعني مروي بخباب سالت مآب صلى الله عليه وسلم عرضة داو
در حالت زندگی با والدین خود چنان و نکوئی میکردم و اکنون که او شان انتقال کرده اند
طریق چنان ایشان بجای آورم پس بوی فرمودند حضرت صلى الله عليه وسلم که بالفعل حساب
باو شان نیست که ثواب نماز نفل و روزه نفل با ایشان برسانی و منها ما روى ابو
العكر عن انس رضي الله عنه انه سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول
الله انما تصدق عن موتانا و نخرج عنهم و ندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم ان يصل اليهم
يفرحون به كما يفرح احدكم بالبطق اذا ابدى اليه يعني پرسيد انس رضي الله عنه ان يفرح
خدا صلى الله عليه وسلم که ما صدقه میدیم از طرف مردگان خود با وج میکنیم از جانب
و دعا مغفرت میکنیم در حق ایشان پس ایا ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد
فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم که آری میرسد و خوش میشود باین ایهال چنانکه خود
میشوید که از شما و تیکه بدید و او میشود بوسی خون لغفت و منها ما روى ابو داود و عن

الابن

الحديث

الابن الثالث

بن بسیار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على متوكم سورة يس
 بخوانید بر مرده های خود سوره یس و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر فقرأ سوره یس خفف عنهم يومئذ و كان
 له بعد من فيها حسنات یعنی فرمود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که داخل شود در گورستان
 پس بخواند سوره یس تخفیف کرده شود و از مردگان در آن روز و باشد او را کمالات
 بشمار مردن های آن مقبره و منها ما روی الشیخان فی صحیحهما صلی الله علیه و سلم صحیحین
 احدیما عن نفسه الآخر عن امته ای جعل ثوابه لامة هذا تعلیم منه صلی الله علیه و سلم ان ال
 یفقه عمل غیره و الا قد اوبه علیه صلوة و سلام یو الاستمساک بالعبوة الوثقی یعنی بوی
 نمودن حضرت صلی الله علیه و سلم و پیش بقی یکی از آن از طرف ذات مبارک خود و در
 از جانب امت خود یعنی ثواب بانی برای امت خود مقرر فرمود و این تو را بی تعلیم
 از حضرت صلی الله علیه و سلم باین طریق که نشان اعلان میکرد میسند و طاهر است که پیرو
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم وسیله است مستحکم پس بلاکت کسی از اریصال ثواب
 انکار می نماید و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة ثوبت
 انه یزعم عاتق فی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله ان امی اتت و
 انا غائب فبذل نفیهم ان لصدت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان جانی صدقة عنها
 یعنی فات کرد ما در سعد بن عباده و بود سعد بن عباده آن وقت غائب یعنی
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عباده
 نزد آنحضرت پس گفت سعدی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدستیکه مرد ما در آن
 من ثابت بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چسبیده و احیت میکردم و ما درم برا

بسیار

بسیار

بسیار

صدقه پس آید نفع کند و اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم آری
 نفع کند و اگر صدقه کردن تو گفت سعد بن عباد و سپس تحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول
 صلی الله علیه و سلم تحقیق که باغ من صدقه است از جانب وی و آنها را فرج احمد و الاربعة
 عن سعد بن عباد و رضی الله عنه انه قال یا رسول الله ان امی ماتت فای بصدقه ^{افضل}
 قال المای خیر من اذ قال بنی لام سعد یعنی رویت که احمد در سند خود و بخاری و مسلم و ابوداود
 و ترمذی از سعد بن عباد و رضی الله عنه که وی عرض کرد که ای رسول خدا ما در من و ما
 یافت پس که امی صدقه افضل است فرمودند حضرت که آب پس کنیز سعد چاه را در
 سعد این چاه صدقه است برای ما و سعد بداند که در حدیث سابق مذکور شد که سعد
 تصدق کرد و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس و چشم آنکه اول باغ را
 تصدق کردند و بار دیگر چاه را و آنها را فرج ابن ماجه و ابن خزيمة و ابن هبيرة و رضی الله
 عنه انه قال قال صلی الله علیه و سلم ان مما یطی المو من من جناته بعد موته علمائهم و اولاد
 صائحاتهم که او مصحف و زینة او مسجد و انباه او بیتا لابن بیل بناه او نهراجره او صدقه او چاه
 من قاله تلحقه بعد موته یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم بدستیکه از آن چیز که مثنی کرده
 شود بمسلمانی از یکپها می باشد از هر که وی علمی است که پراکنده کرد او را و بیاموزانند
 مردمان از حکام دین و شرایع یا فرزند نیک که گذشت او را پس خود یا قرآن مجید که در
 گردانیده از کسی یا مسجدی که ساخت آن برای نماز کردن مردمان یا خانه بنا کرد برای
 مسافران یا جوی که جاری ساخت آن از آب یا صدقه که پیرن کردن آن مال خود میدرد
 ثواب این پشای مذکور پس از هر که وی و آنها را فرج ابو نعیم و ابن از عن النس و رضی الله عنه
 انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سبع خیر للعباد جوار بعد موته و موقوفی قبره من علم

پیشین

احمد

پیشین

علما و اجماعی هرگز و عسلا او نهی مسجد آوردن و در آن مصحفی او ترک و لا استغفر له بعد موته یعنی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهت چیز اند که جاری ماند و آنها در حق بنی پس از مردن وی
 حال آنکه او در قبر است که یکبار بیا موزاند علم را یا روان سازد و جوی را از آب برای نفع مرد
 یا بکند و چاه را یا نشاند و ختمهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا
 دارش کرد و اندک سبی قرآن یا کدشت پسیر را که طلب مغفرت کند بر می کسی پس از مرگ وی و
 ما اخرج الطبرانی عن ابی سید خدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بیع
 الرجل یوم یقیمه من کلمات مثال الحیاة ففعل به ففعل به ففعل به ففعل به ففعل به ففعل به
 مردار روز قیامت از انگلیها مانند کون پس گوید آن مرد از کجاست این علما هر پس گفته
 که بهتغفار کردن پیوست و منها ما اخرج الیهقی فی شعب الیابن الیطی عن ابن عباس رضی
 عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث یطر عوفه
 تمحی من اب او ام او ولد او صدیق فاذا تحققت الحقیقة كانت اجبت من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل
 علی القبر من دعا علی الارض مثال الحیاة ان بدیهه الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
 یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت مرده در گور که مانند غریق فریاد خواندن و تضرع
 میکنند و عاقل که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق
 شود او را و عاقل باشد مراد دست تر بسوی او از دنیا و آنچه در دنیا است و تحقیق که حق
 و مل میکند بر ساکنان قبر و از دعا علی بن مین مانند کون ما و عظمت و بزرگی و بدستیکه
 زندگان بسوی مرگ و کان استغفار است برای ایشان و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن
 النضر بن سنان عن سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت
 عنه بعد موته الا ایدیه الیه جبریل علی طبق من نور ثم یقف علی شقیق القبر فیقول یا صاحب القبر

و منها ما اخرج
 الطبرانی فی الاوسط
 عن النضر بن سنان

و منها ما اخرج
 الطبرانی فی الاوسط
 عن النضر بن سنان

و منها ما اخرج
 الطبرانی فی الاوسط
 عن النضر بن سنان

ایمیتق بن بدیه ایها لیک ایملک فاقبلها فیندعل علیہ ففرج بها ویستغفرن جیرانه الذین
 الهمشی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که میرزا ایشان کسی مرده پس قصد کند
 بعد مرگ وی مگر آنکه بدیه برون آن را جبریل زود مرده در حالیکه نهاده است و را بر طبقی
 نور سیراستد جبریل بر کنار گور وی پس کوید جبریل ای صاحب قبر عمیق این
 است که فرستاده است آن بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن پس و آید جبریل
 پس خوشوقت کرد مرده بدان بدیه و بشارت کرد و عکسین بدیه میکانی آنانکه بدیه و فقر
 شده است بسوی ایشان چیری و منها ما اخرج ابوالقاسم سعد بن علی الرضائی فی فتاوی
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر ثم قرأ فاتحة الكتاب قل هو
 احد و اکبر الکافر ثم قال فی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لال المقابر من المؤمنین و
 المؤمنات کانوا شفعا الی الله تعالی یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم یکده و آید در کور
 پشته بخواند سوره حمد قل الله و سوره الکافر پشته کوید خوانده بدیه سیکه من کو آید من توان
 آنچه خواندم از کلام مراد این کورستان که مسلمان اند باشند اهل کورستان و بخوانند
 را شفاعت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریره
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج عن میت فخلذی حج عنه مثل جرد یعنی
 که یکج حج کند از جانب مرده پس آنکس که حج کرد و است از جانبی ماند فرو وی است
 اما الانخبار منها ما روی جعفر بخلدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت
 ابی یقول اسی بعض الصحابین اباہ فی النوم فقال لہ یابنی لم تقطعہ بتیکم عنا قال یا بئ
 تعرف الاموات بدیه الاحیاء قال یا نبی الا حیا لہ بکلت الاموات یعنی بعض صحابان
 خواب میدیدند پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مرده را که ای سپهر که من

حکایت

حکایت

حکایت

موقوف کردی فرستادند بدیدار ما گفت پس ای پدر من آیامی شناسند مردگان در زندگان
را گفت پدری که ای پسر من اگر نمی بودند زندگان البته بپاک می شدند مردگان و آنها
ما خرج ابن الدینار عن سفیان قال لاموات اخرج من الاجیاء الى الطعام والشراب یعنی
گفت سفیان ثوری که مرده باز یاده محتاج اند به نسبت زنده به بسط طعام و شراب و آنها
ما قال القطری نه قد کان الشیخ غزالدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الى المیت ثواب
ثابت فیما توفی زا به بعض صحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الى المیت ثواب
و یهدی الیه نکیف الامر قال که کنت اقول ذلك فی الدار الدنیا و الان فقد حجت عن
لما ریت من کرم الله فی ذلك و انه یصل الله ذلك یعنی گفت قطری تحقیق بود شیخ
غزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خواند شود بر مرده و فرستاد
شود و ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران
در خواب پس گفت آن یار از شیخ غزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
ثواب آنچه خواند شود در بدیه فرستاده شود بسوی می پس چه طور است این کار گفت شیخ
میرا خود را بگویم من که می گفتم آن را در خانه دینا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آنچه
دیدم از کرم حق تعالی در باب بدستیکه شان نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و آنها
ما خرج القاضی ابوبکر بن عبد الباکی الانصاری شیخ عن سید عیسیه قال قال حماد و کلح
لیلا الی مقابر که فوضعت اسی علی قبر فمیت فمیت اهل المقابر حلقه حلقه فقلت فمیت
القیمه قالوا لا و لکن جل من اخوانا و قریل هو الله احد و جل ثوابها لنا ففحق نفسه من الله
گفت حماد و کلح که بیرون شدم یک شب بسوی کورستان پس نهادم سر خود را بر کور
پس آب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که بر پاشند قیامت که چنین حلقه ها

کتاب الفوائد

کتاب الفوائد

اهل كورستان گفتند كه قيامت برپا شده است و لكن سبب حلقه حلقه شدن مايان است كه
 مردی از برادران مايان خوند سونج اخلاص او بخشيد ثواب آن ابراسی مايان پس مايان
 تقسيم آن ميكنيم از مدت يك سال و ما حال از ان فارغ نشيتم و منها ما روي محمد الاسلام
 الغرالی فی حياه العلوم و بعد الحق فی العاقبة عن محمد بن جنبل روح قال اذا دخلتم المقابر فقولوا
 انما اتيناكم الكتاب المعوذتين قل هو الله احد و اجعلوا ذلك لاهل المقابر فايه يصل اليهم نعمه
 گفت ابا محمد بن جنبل روح كه چون داخل شويد كورستان پس بخوانيد سونج فاتحه و معوذتين
 قل هو الله و بگويد ايند ثواب اين براسی اهل كورستان پس بدريكم ميرسد اين ثواب بسوي
 و اما الروايات البقية فيها ما في ذخيرة لعقبى الانسان لان جعل ثواب عمله لغيره عند الله
 و جماعته عن يصلح و صلوم و حج و صدقة و التلاوة و غير ما من جميع انواع البر يصل اليه
 و نفعه قالت المتقره ليس شئ من ذلك يعني بخار نرد و است و جماعت است كه انسان
 جائز است كه بخش ثواب عمل خود بری غير از نماز و روزه و حج و صدقة و تلاوة قرآن
 اينها انجمن انواع نكی و ميرسد ثواب اينها بسوي مرده و نفع ميكنند اين و متقره گفته اند كه
 ثواب سچي از اينها ميت ميرسد و منها ما في الزيلعي الاصل في هذا الباب ان الانسان لا
 يجعل ثواب عمله لغيره عند الله و جماعته صلوة كان او صوما او حجا او صدقة او قرة
 القرآن الا ذكره الى غير ذلك من جميع انواع البر يصل اليه و نفعه و نفعه و نفعه
 المتقره ليس ذلك لا يصل اليه و لا ينفعه حاصلش بعينه مانند ما سبق معلوم بايد كرد
 و منها ما في البحر الرائق من صام او صلى او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحياء
 جاز و يصل ثوابها اليهم عند الله و جماعته كه ان في البدائع و بهذا يعلم انه لا يفرق بين
 ان يكون بول كذا او جوار الطاهر انه لا فرق بين ان ينوي به عند الفعل لا غير فاعلم

چند

اولا الله
 و ثانيا
 و ثالثا

و رابعا

و خامسا

و ان النفل فانما
 بنفسه ثم بعد ذلك جعل ثوابه لغيره لا اطلاق كلامهم فظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض
 حلی و فريضه و جعل ثوابها لغيره فانه یصح ولكن لا یعود لفرض فی ذمه لان عدم الثواب لا یمنع
 عدم سقوط عن ذمه انتهى فیخص ام انکه کسیکه روزه داشت یا نماز کرد یا صدقه داد و پیش از
 آن برای غیر خود از مردگان و زندگان روزه و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان
 اهل سنت و جماعت یحیی بن است در بدایع التمهین تقریر معلوم شده که تحقیق فرق کرده اند
 در میان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکور را بخشد به است یا زنده باشد
 ظاهر نیست که فرق نیست در میان آنکه این چیز را بندگان برای غیر کرده یا اولاد برای پدر
 خود و یا آفریده باشد یا مقرر سازد ثواب آنها برای غیر خود بجهت اطلاق کلام ایشان درین
 مسئله و عدم خصوصیت و یکی از آن هر دو و ظاهر الاطلاقات فقها فرقی ندارد در میان
 و فعل پس چون بکار در نماز فريضه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
 لکن فرض عامه که در روزه واجب یعنی این فريضه از ذمه هر یک قط باشد زیرا که چون در
 ثواب این فريضه بعد بخشد حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب که رسید پس این لازم نیست
 که این نماز از ذمه هر یک ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب مقرر نیست عدم سقوط از ذمه
 کما لا یخفی و منها ما فی المضرت رجل عتی عن عبید عن ابیه المیت قال اولاد الاجر للاب من غیر
 ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
 ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰
 ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰
 ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰
 ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰
 ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰
 ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰
 ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰
 ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰
 ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰
 ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۰۱۰ ۱۰۰۱۱ ۱۰۰۱۲ ۱۰۰۱۳ ۱۰۰۱۴ ۱۰۰۱۵ ۱۰۰۱۶ ۱۰۰۱۷ ۱۰۰۱۸ ۱۰۰۱۹ ۱۰۰۲۰ ۱۰۰۲۱ ۱۰۰۲۲ ۱۰۰۲۳ ۱۰۰۲۴ ۱۰۰۲۵ ۱۰۰۲۶ ۱۰۰۲۷ ۱۰۰۲۸ ۱۰۰۲۹ ۱۰۰۳۰ ۱۰۰۳۱ ۱۰۰۳۲ ۱۰۰۳۳ ۱۰۰۳۴ ۱۰۰۳۵ ۱۰۰۳۶ ۱۰۰۳۷ ۱۰۰۳۸ ۱۰۰۳۹ ۱۰۰۴۰ ۱۰۰۴۱ ۱۰۰۴۲ ۱۰۰۴۳ ۱۰۰۴۴ ۱۰۰۴۵ ۱۰۰۴۶ ۱۰۰۴۷ ۱۰۰۴۸ ۱۰۰۴۹ ۱۰۰۵۰ ۱۰۰۵۱ ۱۰۰۵۲ ۱۰۰۵۳ ۱۰۰۵۴ ۱۰۰۵۵ ۱۰۰۵۶ ۱۰۰۵۷ ۱۰۰۵۸ ۱۰۰۵۹ ۱۰۰۶۰ ۱۰۰۶۱ ۱۰۰۶۲ ۱۰۰۶۳ ۱۰۰۶۴ ۱۰۰۶۵ ۱۰۰۶۶ ۱۰۰۶۷ ۱۰۰۶۸ ۱۰۰۶۹ ۱۰۰۷۰ ۱۰۰۷۱ ۱۰۰۷۲ ۱۰۰۷۳ ۱۰۰۷۴ ۱۰۰۷۵ ۱۰۰۷۶ ۱۰۰۷۷ ۱۰۰۷۸ ۱۰۰۷۹ ۱۰۰۸۰ ۱۰۰۸۱ ۱۰۰۸۲ ۱۰۰۸۳ ۱۰۰۸۴ ۱۰۰۸۵ ۱۰۰۸۶ ۱۰۰۸۷ ۱۰۰۸۸ ۱۰۰۸۹ ۱۰۰۹۰ ۱۰۰۹۱ ۱۰۰۹۲ ۱۰۰۹۳ ۱۰۰۹۴ ۱۰۰۹۵ ۱۰۰۹۶ ۱۰۰۹۷ ۱۰۰۹۸ ۱۰۰۹۹ ۱۰۱۰۰
 ۱۰۱۰۱ ۱۰۱۰۲ ۱۰۱۰۳ ۱۰۱۰۴ ۱۰۱۰۵ ۱۰۱۰۶ ۱۰۱۰۷ ۱۰۱۰۸ ۱۰۱۰۹ ۱۰۱۰۱۰ ۱۰۱۰۱۱ ۱۰۱۰۱۲ ۱۰۱۰۱۳ ۱۰۱۰۱۴ ۱۰۱۰۱۵ ۱۰۱۰۱۶ ۱۰۱۰۱۷ ۱۰۱۰۱۸ ۱۰۱۰۱۹ ۱۰۱۰۲۰ ۱۰۱۰۲۱ ۱۰۱۰۲۲ ۱۰۱۰۲۳ ۱۰۱۰۲۴ ۱۰۱۰۲۵ ۱۰۱۰۲۶ ۱۰۱۰۲۷ ۱۰۱۰۲۸ ۱۰۱۰۲۹ ۱۰۱۰۳۰ ۱۰۱۰۳۱ ۱۰۱۰۳۲ ۱۰۱۰۳۳ ۱۰۱۰۳۴ ۱۰۱۰۳۵ ۱۰۱۰۳۶ ۱۰۱۰۳۷ ۱۰۱۰۳۸ ۱۰۱۰۳۹ ۱۰۱۰۴۰ ۱۰۱۰۴۱ ۱۰۱۰۴۲ ۱۰۱۰۴۳ ۱۰۱۰۴۴ ۱۰۱۰۴۵ ۱۰۱۰۴۶ ۱۰۱۰۴۷ ۱۰۱۰۴۸ ۱۰۱۰۴۹ ۱۰۱۰۵۰ ۱۰۱۰۵۱ ۱۰۱۰۵۲ ۱۰۱۰۵۳ ۱۰۱۰۵۴ ۱۰۱۰۵۵ ۱۰۱۰۵۶ ۱۰۱۰۵۷ ۱۰۱۰۵۸ ۱۰۱۰۵۹ ۱۰۱۰۶۰ ۱۰۱۰۶۱ ۱۰۱۰۶۲ ۱۰۱۰۶۳ ۱۰۱۰۶۴ ۱۰۱۰۶۵ ۱۰۱۰۶۶ ۱۰۱۰۶۷ ۱۰۱۰۶۸ ۱۰۱۰۶۹ ۱۰۱۰۷۰ ۱۰۱۰۷۱ ۱۰۱۰۷۲ ۱۰۱۰۷۳ ۱۰۱۰۷۴ ۱۰۱۰۷۵ ۱۰۱۰۷۶ ۱۰۱۰۷۷ ۱۰۱۰۷۸ ۱۰۱۰۷۹ ۱۰۱۰۸۰ ۱۰۱۰۸۱ ۱۰۱۰۸۲ ۱۰۱۰۸۳ ۱۰۱۰۸۴ ۱۰۱۰۸۵ ۱۰۱۰۸۶ ۱۰۱۰۸۷ ۱۰۱۰۸۸ ۱۰۱۰۸۹ ۱۰۱۰۹۰ ۱۰۱۰۹۱ ۱۰۱۰۹۲ ۱۰۱۰۹۳ ۱۰۱۰۹۴ ۱۰۱۰۹۵ ۱۰۱۰۹۶ ۱۰۱۰۹۷ ۱۰۱۰۹۸ ۱۰۱۰۹۹ ۱۰۱۱۰۰
 ۱۱۰۰۱ ۱۱۰۰۲ ۱۱۰۰۳ ۱۱۰۰۴ ۱۱۰۰۵ ۱۱۰۰۶ ۱۱۰۰۷ ۱۱۰۰۸ ۱۱۰۰۹ ۱۱۰۰۱۰ ۱۱۰۰۱۱ ۱۱۰۰۱۲ ۱۱۰۰۱۳ ۱۱۰۰۱۴ ۱۱۰۰۱۵ ۱۱۰۰۱۶ ۱۱۰۰۱۷ ۱۱۰۰۱۸ ۱۱۰۰۱۹ ۱۱۰۰۲۰ ۱۱۰۰۲۱ ۱۱۰۰۲۲ ۱۱۰۰۲۳ ۱۱۰۰۲۴ ۱۱۰۰۲۵ ۱۱۰۰۲۶ ۱۱۰۰۲۷ ۱۱۰۰۲۸ ۱۱۰۰۲۹ ۱۱۰۰۳۰ ۱۱۰۰۳۱ ۱۱۰۰۳۲ ۱۱۰۰۳۳ ۱۱۰۰۳۴ ۱۱۰۰۳۵ ۱۱۰۰۳۶ ۱۱۰۰۳۷ ۱۱۰۰۳۸ ۱۱۰۰۳۹ ۱۱۰۰۴۰ ۱۱۰۰۴۱ ۱۱۰۰۴۲ ۱۱۰۰۴۳ ۱۱۰۰۴۴ ۱۱۰۰۴۵ ۱۱۰۰۴۶ ۱۱۰۰۴۷ ۱۱۰۰۴۸ ۱۱۰۰۴۹ ۱۱۰۰۵۰ ۱۱۰۰۵۱ ۱۱۰۰۵۲ ۱۱۰۰۵۳ ۱۱۰۰۵۴ ۱۱۰۰۵۵ ۱۱۰۰۵۶ ۱۱۰۰۵۷ ۱۱۰۰۵۸ ۱۱۰۰۵۹ ۱۱۰۰۶۰ ۱۱۰۰۶۱ ۱۱۰۰۶۲ ۱۱۰۰۶۳ ۱۱۰۰۶۴ ۱۱۰۰۶۵ ۱۱۰۰۶۶ ۱۱۰۰۶۷ ۱۱۰۰۶۸ ۱۱۰۰۶۹ ۱۱۰۰۷۰ ۱۱۰۰۷۱ ۱۱۰۰۷۲ ۱۱۰۰۷۳ ۱۱۰۰۷۴ ۱۱۰۰۷۵ ۱۱۰۰۷۶ ۱۱۰۰۷۷ ۱۱۰۰۷۸ ۱۱۰۰۷۹ ۱۱۰۰۸۰ ۱۱۰۰۸۱ ۱۱۰۰۸۲ ۱۱۰۰۸۳ ۱۱۰۰۸۴ ۱۱۰۰۸۵ ۱۱۰۰۸۶ ۱۱۰۰۸۷ ۱۱۰۰۸۸ ۱۱۰۰۸۹ ۱۱۰۰۹۰ ۱۱۰۰۹۱ ۱۱۰۰۹۲ ۱۱۰۰۹۳ ۱۱۰۰۹۴ ۱۱۰۰۹۵ ۱۱۰۰۹۶ ۱۱۰۰۹۷ ۱۱۰۰۹۸ ۱۱۰۰۹۹ ۱۱۰۱۰۰
 ۱۲۰۰۱ ۱۲۰۰۲ ۱۲۰۰۳ ۱۲۰۰۴ ۱۲۰۰۵ ۱۲۰۰۶ ۱۲۰۰۷ ۱۲۰۰۸ ۱۲۰۰۹ ۱۲۰۰۱۰ ۱۲۰۰۱۱ ۱۲۰۰۱۲ ۱۲۰۰۱۳ ۱۲۰۰۱۴ ۱۲۰۰۱۵ ۱۲۰۰۱۶ ۱۲۰۰۱۷ ۱۲۰۰۱۸ ۱۲۰۰۱۹ ۱۲۰۰۲۰ ۱۲۰۰۲۱ ۱۲۰۰۲۲ ۱۲۰۰۲۳ ۱۲۰۰۲۴ ۱۲۰۰۲۵ ۱۲۰۰۲۶ ۱۲۰۰۲۷ ۱۲۰۰۲۸ ۱۲۰۰۲۹ ۱۲۰۰۳۰ ۱۲۰۰۳۱ ۱۲۰۰۳۲ ۱۲۰۰۳۳ ۱۲۰۰۳۴ ۱۲۰۰۳۵ ۱۲۰۰۳۶ ۱۲۰۰۳۷ ۱۲۰۰۳۸ ۱۲۰۰۳۹ ۱۲۰۰۴۰ ۱۲۰۰۴۱ ۱۲۰۰۴۲ ۱۲۰۰۴۳ ۱۲۰۰۴۴ ۱۲۰۰۴۵ ۱۲۰۰۴۶ ۱۲۰۰۴۷ ۱۲۰۰۴۸ ۱۲۰۰۴۹ ۱۲۰۰۵۰ ۱۲۰۰۵۱ ۱۲۰۰۵۲ ۱۲۰۰۵۳ ۱۲۰۰۵۴ ۱۲۰۰۵۵ ۱۲۰۰۵۶ ۱۲۰۰۵۷ ۱۲۰۰۵۸ ۱۲۰۰۵۹ ۱۲۰۰۶۰ ۱۲۰۰۶۱ ۱۲۰۰۶۲ ۱۲۰۰۶۳ ۱۲۰۰۶۴ ۱۲۰۰۶۵ ۱۲۰۰۶۶ ۱۲۰۰۶۷ ۱۲۰۰۶۸ ۱۲۰۰۶۹ ۱۲۰۰۷۰ ۱۲۰۰۷۱ ۱۲۰۰۷۲ ۱۲۰۰۷۳ ۱۲۰۰۷۴ ۱۲۰۰۷۵ ۱۲۰۰۷۶ ۱۲۰۰۷۷ ۱۲۰۰۷۸ ۱۲۰۰۷۹ ۱۲۰۰۸۰ ۱۲۰۰۸۱ ۱۲۰۰۸۲ ۱۲۰۰۸۳ ۱۲۰۰۸۴ ۱۲۰۰۸۵ ۱۲۰۰۸۶ ۱۲۰۰۸۷ ۱۲۰۰۸۸ ۱۲۰۰۸۹ ۱۲۰۰۹۰ ۱۲۰۰۹۱ ۱۲۰۰۹۲ ۱۲۰۰۹۳ ۱۲۰۰۹۴ ۱۲۰۰۹۵ ۱۲۰۰۹۶ ۱۲۰۰۹۷ ۱۲۰۰۹۸ ۱۲۰۰۹۹ ۱۲۰۱۰۰
 ۱۳۰۰۱ ۱۳۰۰۲ ۱۳۰۰۳ ۱۳۰۰۴ ۱۳۰۰۵ ۱۳۰۰۶ ۱۳۰۰۷ ۱۳۰۰۸ ۱۳۰۰۹ ۱۳۰۰۱۰ ۱۳۰۰۱۱ ۱۳۰۰

روایات
در باب
صلوات

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی الالائی الفاضلة نقلاً عن نواد القناد
 ثواب طاعت برده و زرع بخشیدن روستا تهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب
 تقریرش آنکه عقد به قبضه موهوب له شرط است و به بدو و قبض تمام نمی شود و در حدیث
 به نسبت کردن ثواب صدقات و ملاقات قرآن و زیارت با موت شرط مذکور مفقود پس حکم صحیح
 به نسبت ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت به نسبت
 حسی البته شرط است اما در بعضی حکمی پس شرط نیست تعضیلش آنکه به دو نوع است یکی
 اموال و دیگر به طاعات و قبض موهوب له را که از نعمات به نسبت جمله شرط آن در قبضه
 مینویسند و به اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف بنا بر فضال
 آنچه صرف ایجاب و به نسبت بقول کافی و وافی است و بعضی بنی منوط تقریر جواب کرده
 که قبضه موهوب له در به حقیقی شرط است و در به حکمی شرط نیست و اینجا تحقق به حکمی است
 به حقیقی نقد آن قبض لا یتدرج اصل المقصود فادرک و نصف و اما العقائد الکلامیه منها
 شرح العقائد النسقیه و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقهم ای صدقه الاحیاء
 عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافاً للمنعزله تهی و لهذا فی جمیع الکتب الکلامیه
 باینکه از کتاب سنت و فقه و عقاید باثبات رسیده که ثواب عمل غیر دیگری میرسد نزد
 باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواي آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین
 سیوطی اجماع غریب اربعه بلکه جماع جمیع السنت و جماعت بر وصول ثواب همه عباد و تبارک
 و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در سنده و حصول ثواب قراة قرآن نقل می
 پس آق قیل اول است بلکه فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة فی
 القبر فخریم به نسبت عبادنا و غیرهم و قال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فقا

لاباس و قال النعمانی فی شرح المذهب لیسحب لراى القرآن فیر ما یتیسر من القرآن بیه و یقولون
 الشافعی و یلقی علیه الاصحاب فی موضع آخر و ان ختموا القرآن ان کان الامام احمد بن حنبل
 نکر ذلک او لاحت لم یبلغه فیه اثر ثم رجع حین بلغه انتهی یعنی خواندن قرآن نزد یکس
 یقینین کرده اند صاحب شافعی رح و سواى ایشان باین که مشروع است و گفته است
 و حفص بن عمر سیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبرش گفت هیچ باکی نیست
 بآن و امام نووی در شرح المذهب گفته که مستحبست عزیز است کندة قبر را که بخواند قرآن
 را بهتر که او را آسان شود و دعا مغفرت کند و رقی مرده را نصیر کرده است باین
 شافعی اتفاق کرده اند برین صحاب و امام نووی در مقام یک گفته که اگر ختم کند
 قرآن بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر کار می نمود
 او را حدیثی درین باب برسیده بود و باز رجوع کرد از آن و قتی که رسید در حدیث هرگاه
 از ذکر لائل حق فارغ شد میگویند بعضی تسکات متولد مع جمیع و قدح آن بیان میکنیم
 باید داشت که مقرر که تسک کرده اند بایه کریمه الاثر و اذرة و زراعی و ان لیس فیها تسکات
 الامام سنی ان سبیه سوف یرى یعنی آنکه بر خواهد داشت هیچ بر نرود بارگناه و دیگر را
 نیست مراد از آنکه هیچ عمل کرد و بدستیکه سعی آدمی زود باشد که دین شود ازین است
 است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود و کسی بثواب دیگری مشاب نمائیس عمل
 در حق دیگری مانند عا و صدقات و تلاوت قرآن و غیر آن مفید نیست غیبت علیهم
 قطعا و جواب زین تند لان چند وجه است اول آنکه مختارین عباس غنی شده اند
 که آیه مذکور منسوخ است بقول اولها و الذین آمنوا و اتبعوا تسبیحهم یا ایها الذین آمنوا
 ما اتناهم من علمهم من شیئی یعنی آنکه ایمان آوردند و بر علی ایشان وقت اول از ایشان در

در حدیثی که درین باب برسیده بود و باز رجوع کرد از آن و قتی که رسید در حدیث هرگاه از ذکر لائل حق فارغ شد میگویند بعضی تسکات متولد مع جمیع و قدح آن بیان میکنیم باید داشت که مقرر که تسک کرده اند بایه کریمه الاثر و اذرة و زراعی و ان لیس فیها تسکات الامام سنی ان سبیه سوف یرى یعنی آنکه بر خواهد داشت هیچ بر نرود بارگناه و دیگر را نیست مراد از آنکه هیچ عمل کرد و بدستیکه سعی آدمی زود باشد که دین شود ازین است است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود و کسی بثواب دیگری مشاب نمائیس عمل در حق دیگری مانند عا و صدقات و تلاوت قرآن و غیر آن مفید نیست غیبت علیهم قطعا و جواب زین تند لان چند وجه است اول آنکه مختارین عباس غنی شده اند که آیه مذکور منسوخ است بقول اولها و الذین آمنوا و اتبعوا تسبیحهم یا ایها الذین آمنوا ما اتناهم من علمهم من شیئی یعنی آنکه ایمان آوردند و بر علی ایشان وقت اول از ایشان در

در حدیثی که درین باب برسیده بود و باز رجوع کرد از آن و قتی که رسید در حدیث هرگاه از ذکر لائل حق فارغ شد میگویند بعضی تسکات متولد مع جمیع و قدح آن بیان میکنیم باید داشت که مقرر که تسک کرده اند بایه کریمه الاثر و اذرة و زراعی و ان لیس فیها تسکات الامام سنی ان سبیه سوف یرى یعنی آنکه بر خواهد داشت هیچ بر نرود بارگناه و دیگر را نیست مراد از آنکه هیچ عمل کرد و بدستیکه سعی آدمی زود باشد که دین شود ازین است است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود و کسی بثواب دیگری مشاب نمائیس عمل در حق دیگری مانند عا و صدقات و تلاوت قرآن و غیر آن مفید نیست غیبت علیهم قطعا و جواب زین تند لان چند وجه است اول آنکه مختارین عباس غنی شده اند که آیه مذکور منسوخ است بقول اولها و الذین آمنوا و اتبعوا تسبیحهم یا ایها الذین آمنوا ما اتناهم من علمهم من شیئی یعنی آنکه ایمان آوردند و بر علی ایشان وقت اول از ایشان در

ایمان بر بنیانم بر ایشان اولاد ایشان را یعنی در و خول بشتند یا در و خول بدست
 ایشان یعنی اگر درجات آید باشد و وجه اولاد نیز بکنند که اندک تا چشم پیران بر ایشان
 روشن کرد و نقصان کنیم ایشان را یعنی پیران را از بفرار عمل ایشان چیرسی یعنی
 بدرجه پیران رسانیم بی اگر نقصان به ثواب ایشان رسد که بفرار کرم خود اولاد را
 درجات از او بر پس ازین است روشن است که سبب صلاحیت ایمان پیران را
 تعلیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در شست و غسل شوند و درجات بلند فائز گردانند
 اولاد و روی اعمال زیادت آن بدستند باشند تا بجه اعمال آباد حق اینها مانع نخوا
 گردید فائزدهم ما س مطلب المعرفه و لاج استقامه سبیل اهل استقامه و اجتهاد فی الدین
 اما قوله تعالی وان الیس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منزهة بقوله
 و الذین آمنوا و تبعهم ذریتهم الا ذل فی شرح الصدور جواب عن الآیه باوجه این است
 بقوله تعالی الذین آمنوا و تبعهم الا ذل و اول الذل و الخلفه بطالع الآیه و قسم که بخدا
 عکس میست که قول او تعالی وان الیس للانسان الا ما سعی است بقوم خیر است
 و خیر است علیها صلوة و السلام بر آن کلام فطری حکمت نه قول است
 ایشان و لالت میگردین آیه که علم غیبی است و حق موسی و ابراهیم و ادریس علیهم السلام
 و اباوریه و غیره و پس بابت است بر این ایشان ثواب عملی که می گردانند
 بشیر خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این است بعد از مرگ ایشان فی الزم
 و قبل بر خا حقه تقیم موسی و ابراهیم و ادریس و غیره و حق حکایت عیسی و یحیی علیهما السلام است
 ابراهیم و موسی و یحیی و عیسی و ابراهیم و ادریس و غیره و حق شرح الصدور الدانی اینها حقه تقیم
 ابراهیم و موسی علیهما الصلوة و السلام فاما ذل الامة علیها ما سعت لها فاعلم ان ذل

و این باب مرفیع است باین که شان نزول کریمه مذکور دلالت دارد بر آنکه حادثه که
برای روان آیت مرقومه نازل گردید در وقت مرحومه آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام
بوقوع عاده و اما استاد آن تحقیق حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه هایت سلام است
بر این تکیه و سکت فرمایش یهود است چنانچه باین حضرت اعتقاد می داشتند و تفسیر
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اغیره فریش بود بت پرستی گذرشته اتباع دین
آن حضرت صلی الله علیه و سلم اختیار نمود و آیات قرآنی می خواند و می شنید و گفتار که حق
و می وستان طعن و اگر ند که دین آبا و اجداد ترک نموده و رتبه ضلالت افتاده
توبه برین است که دین جدید را گذرشته باز دین قدیم را اختیار نمایند پس ولید جواب داد
و گفتی تیرم بن یزید و یزیدم گذشت باز گفتار که اولید گفتند که یقین مان بدار و در خدا و در سرش بار عدا
کردنهای خود و خواهم بر دشت القصه ولید ازین حق برگشت و قدری دل مشغول ایشان بهم داد
پس سجان جل شایه برای ابطال عقیده وی شاد و فرمود از روزه و زاری الایه با بحاجه بخاک عکرمه ظاهر
مخالف صریح ایشان بود که مذکور شد و در این باب اسعوم آنکه مختار بر بیع بن اسیر مراد از انسان
در آیه مذکور کافر است و مسلمان است این مسلمان است آنچه سعی کند بدلت خود و آنچه سعی کرده
برای می پس از مر که وی فی الزعمی و قیل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فله سعی
اخره و فی شرح الصدور الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فله
سعی و ماسعی که قاله البریع بن الانس انتهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از
واژه که در آیه اولی واقع است عام است کافر شد یا مؤمن پس در آیت دوم تخصیص
کردن انسان بکافرا یا میکند از آن آیت اولی که لا یخفی جواب چهارم آنکه چنین
فضل معنی آیه کریمه چنان عاده فرموده که نیست انسان از راه عدل مگر آنچه سعی کرده

خود و آما از راه فضل و عنایت پس جائز نیست که زیاده کند حق تعالی او بر چه خواهد
 تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم با و عطا فرماید چه اگر فضل او متعادل با احدی یا با جمعی
 فی الزمان فی قیل لیس من طریق العدل له من طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع
 لیس للانسان الا ما سعى من طریق العدل فاما من باب الفضل فجاثر ان یزیده الله ما شاء
 قاله الحسن بن فضل رحمه الله لام و لفظ للانسان معنی علی است کما فی قوله تعالی
 استاتم فلها اسی فاعلموا ان الله تعالی اعمی علیهم پس معنی است چنان است که نیست
 برسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران با خود نخواهد
 بکند فی الزمان فی شرح الصدور ترکیب پوشیده نماند که این توجیه مسلم تکرار است چه بقدر
 بودن لام معنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الاثر و وزارة و زراعی متجسس
 میشود مگر آنکه آیه لاحقه اما کید آیه سابقه که دانند لکن ظاهر است که تا پیش می باشد از آنکه
 ما دامیکه تا میس ممکن باشد بر تکیه عمل شاید کرد ششم آنکه مختار این چهارم است که
 چون بصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل تخمین بصوص
 زیادت بر ظاهر است قرآنیه درست میشود پس در اینجا مستثنی دیگر مخدوف است و بقدر
 الایه بکذا لیس للانسان الا ما سعى ما و هو له یعنی نیست مرسان مگر آنچه عمل کرده
 بخشیده شود بر اسی می فهمم آنکه لفظ ما سعى منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره
 سبیه مراد از ما سعى ایمان است و ظاهر است که در آیه هم لیس و خبرش مع متعلق است
 منه است مخدوف است فقیدیر الایه بکذا لیس منه تصییر فقه سبب من الاسباب
 للانسان الا ما سعى اسی سبب سببه و هو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مرسان در دنیا
 بهر سببی از سبب مگر بسبب ایمان می چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه

حاجب

حاجب

حاجب

عمل این کس باشد یا ز عمل دیگر مفید نخواهد شد اتفاقاً المولی الاعظم حسن بن محمد بن این
 بالنظام النیسافوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم یفیع الا بنبی علی
 نفسه و بعد ان یکون موصفاً لهما کان سعی غیره کانه سعی نفع انتهی و فی البحار الرقیب
 الاسعیدیه لکن سبیه قد یکون مباشرة اسبابه بکثیره الاخوان تحصیل الایمان حتی صار
 بنفعه شفاعت شافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند مانند شنبه
 جمعه و شنبه و دو شنبه فی عین العلم و قد تعیین لها یوم خمیس و مقرر شده است برای
 زیارت قبور روز پنجشنبه و جمعه و روز جمعه که زیارت قبور در آن روز بهتر است
 و دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و در بعضی
 آمده است که داده میشود برای میت علم و او را کبشتر از آنچه داده میشود در روز
 دیگر تا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است
 و یار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری در آن نقل میکنند صلیح
 بکذا فی ترجمه اش که المحقق الدیلموسی و شرح عین العلم مذکور است ففی روایه این
 عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احد سبایوم جمعه نقر عن عین عفره
 که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو روز جمعه پس بخواند
 میس آمرین شود و مگر کسی را و فی مشکو المصباح عن محمد بن النعمان یرفع یحیی بن
 البنی صلی الله علیه و سلم قال من زار قبر ابویه او احد یمانی کل جمعه غفر له و کتب بتر الغیبی
 است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میسراند حدیث اینست
 علیه سلم یکدیگر زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو روز جمعه آمرین
 شود و مگر کسی را و نوشته شود و در بیان اعمال نیکی کننده به پدر و مادر و فی شرح

بسعاده در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی منتهی
 و تعلقی و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصال یک بدن اراده و اثر آن که نزدیک بقبر
 می آیند می شناسند شناختی زیاده بر شناخت سابق ایام نهایی و در شرح صدور
 مسطور است که موی از دلا و عام مجذری میگوید که در خواب دیدم حکام را بعد از آن
 مرون وی پس گفتیم آینه مرده بودی گفت آری مردم گفتیم پس کجا هستی گفت سوکنی که
 من در بام از باغهای بهشت من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه می تیمم و جمع
 نزدیک ابی بکر بن عبد الله مرنی پس ملاقات میکنیم باز سروران شما گفتیم نه بهای شما ملاقات
 میکنند با ارواح شما پس گفت حکام چه بنیدست فهم تو بدنها بوسیده شدند و ارواح ما
 ملاقات میکنند گفتیم پس آیا خبر واریتوار از زیارت کردن ما گفت حکام که از زیارت ما
 می شنویم و آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب در بعضی روایت
 فقیهیه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است بلکه فی الرجب و السبت و در شنبه که فضیلت
 دارد جهت قرب او بجمعه و الاثنین و در روز و شنبه که فضیلت او با انواع کثیره ثابت
 و در آخر این روایات مسطور است که زیارت قبور روز جمعه بعد از نماز جمعه بهتر است و در روز
 تا طلوع آفتاب و در شنبه و اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز شنبه و آخر این
 ابی الدین المصطفی فی الشعب عن محمد بن وسیع قال بلغنی ان الموتی یعلون بزیارتهم یوم
 و یوما قبله و یوما بعده و در تمام و لای فاضله نفعاً عن الاحتساب ندکور است که حسن
 است زیارت قبور در شب پرات و عیدین و عاشورا و عشره ذی حجه فی کمال العباد
 القبور فی کل الاسبوع مستحبه فضل ایامها اربعه یوم الاثنین و اربعین و جمعه و شنبه
 یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روزها برای زیارت چهار روز و شنبه و

جمعه و شبته فی الکمالی الفاخرة و سيجب الزیارة فی کل سبوع و انی رساله عمر النسخ فی نهج البیارة
 علی المؤمنین فی کل سبوع فالمراد منه حق الثابت لا الوجوب انتهى یعنی مستحب زیارت قبول
 در هر هفته و نهج در رساله عمر نسخی مرقوم است که وجبت زیارت قبول بر سلمان در هر هفته
 مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب بمعنى متعارف که مقابل استجاب است
 و نخیقام باید دانست که از آداب زیارت قبول نیست که شکیبای قبله و زیارت
 کند و مقابل روی میت بایستد و سلام دهد بطریق که تفصیلش سابقا مذکور شد و بعد
 سلام بکبریا گوید تا تش غلب قبر از کبرتش فرو میرود و وقت بار سون خلاص شجوا
 و خواندن سون لیس و سون ملک و آخر سون حشر مستحب است و در بعضی روایات آن که
 یازده بار سون خلاص تیا و ده بخواند بعد از آن بنشیند و مشهور است که سوره خلاص
 بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم و یقر القرآن بالترغی صحیح
 مسلم عن ابی امامة الباهلی رح اقر القرآن فی یومی یوم القیمه شفیعاً لاصحابه ثم یسبح و یدعو
 بالرحمة و المنقحة لنفسه المؤمنین و الاذکار کلها نافعه فی ملک الدار عن جابر
 من مر بالمقالم یعرفه لم یرع لهم فقد خان نفسه فانهم و در قراته لیس فی المشا
 ای فی الاحادیث المشهورة و الاخلاص سبع مرات و المشهور انه یقر ثلاث
 لانه بمنزله ختم القرآن جمیع الآیات فی روایة تعیلی عن رجاء النعمی من قر قل هو الله
 ثلاث مرات نکاحا قر القرآن جمیع انتهى و خواندن سون فاتحه و معوذتین و آیه الکرسی و
 اذ انزلت و البسم الکثیر برای مغفرت اهل قبور نیز ماثور است و فی الملتقط قراته القرآن
 عند القبور فرجوان یونس یعنی خواندن قرآن نزدیک قبول امیداریم که مؤنس شود
 میت را و در فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکرده نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در کتاب
 لآلی فاخته مذکور است که خواندن قرآن با و از بلند نزدیک قبر مکرر است و بسته خواندن
 مکرده نیست و بعضی گویند که خواندن سون ملک نزد قبر با و از بلند مکرر نیست و در
 حصن حصین نقل از فتاوی غائب آورده که یک زیارت قبور کند پس بخواند اللهم
 اسئلك بحق محمد آل محمد ان لا تعذب هذا المیت برادر خدا تعالی غائب از آن است
 تا قیامت و در لآلی فاخته نقل از وسیله القلوب آورده که یک این آیت را در گوش راست
 بخواند و رحم الدین کفر و الان بن معین و اقل بی و ربی القیوم ثم یقین بما علمت و ذلک علی
 لیس این امرش کند حق تعالی خواندن را و اهل گورستان او در اینجا چند آداب زیارت قبور
 میکنند پس اینهاست که ترسان و همایسان در مقابر رود و از خدیج و قتیله و کلام لایعنی باشد
 نماید و در گورستان خیری نخورد و نوشد و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید و اگر ضرورت
 چون فرو آوردن میت در قبر یک میان قبر باشد و برهنه یارفتن در مقابر مستحب است
 شرح عین العلم بر ادب خطیب ثابت شد که افکار سوزان از زیر پا رفتن بهتر است از پامال
 کردن متبوعی فی شرع الاسلام و من بسته ان لایطأ القبور فی نعلیه کان یکره ذلک و
 ان میشی فی المقابر حایفا و یدعو الله تعالی و یتغفر لهم و ای سؤل صلی الله علیه و سلم جلایشی القبور
 فی نعلیه مر الفی صلی الله علیه و سلم یخجلها یعنی از حجاب سفت است که زیر پا نکند گویا را
 و نعلین خود زیر که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکره میباشند این را مستحب است که در کوبه
 برهنه پا رود و دعای خیر کند در حق اموات و امرش کنایان طلبد در حق ایشان از حق
 و تعالی و یدعیهم خدا صلی الله علیه و سلم مودیر که میرفت در گورستان نعلین پس حکم فرمود
 که نعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نشیند و بگوید یا رب ارحم الراحمین

در حجاب
 در کوبه
 در نعلین

بسی قریب صحیح مسلم برایت ابو مرثد غفیری رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا
علیه السلام لا تجلسوا علی قبور ولا تصلوا الیهما یعنی نه نشینید بر کوراکه مدافنی غوث و اکرام
مومن است و نماز را برید بجانب آن و در صحیحین برایت ام المومنین عائشه صدیقہ رضی الله
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لعن الله الیهود و نصاری
اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که مساجد
خود را می پیغیران خود را مسجد بنا دارند که قبور را مسجد ساختن بد و طریق مبتدع و ضعیف
یکی آنکه بعضی جانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه است بر آن
میرسانند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد و لکن عتقا و از مذکر آن جهت
ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و موقع و سیل
نزد او تعالی از جهت شمال و سی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا و اولاد و مدح
نامرضی و نامشروع است چه اول شرک حلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در
نیز اشراک بخیر است اگر چه شرک مخفی است و بد و بد طریق لعن متوجه است بآنکه نماز را
بجانب قبر می یامردی صالح بقصد شرک و تعظیم حرام است چنانکه در این خلافت
اما اگر در قرب کورایش مسجدی بنا کنند یا نمازی که از روی توحید بجانب آن بنا کنند
مجاورت آن موضع که در جن بد و مظهر ایشان است و با او افور نیست از روی
ایشان عبادت کمالی و قبولی است پس درین صورت هیچ محذور نیست که نماز را
باکی نیست بکذا فی ترجمه اشکو الشیخ المحقق الدارمی نقل از شیخ بن حجر المکی و فرمود
ابو داود و ترمذی و دارمی از ابوسعید ثابت شنید که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
کلما سجدت لامقره و کما تم تعنی زمین همه مسجد دارد که نماز و درسی جائز است بی عذر

۴۱
 مکره و از جهت آنکه غالب آنجا خدات و خصلت است با پنجه جدای می شود و از مرد و از نجا
 و اگر مکان پاک و لطیف باشد هیچ باکی نیست و اگر ایستاده و بعضی بر آنند که نماز در مقبره
 است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از
 آنکه محل کشف عورت و ماهی شیاطین است و فی المنیة و شرها یکده آن کیون قبله
 الی المخرج ای خلاصه او الی الحمام او الی القبر و فی خلاصه هذا المکان بین المصلی و بین الموضع
 حائل گاه نماز و گاه کان حافظه لایکده نهی فی شرح المناسک ملّا علی تقابری آن کاین
 بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلا یکده اصلو نهی یعنی نماز بجانب بیت خلاصه
 و قبر در صورت مکره است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
 حائل واجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز در آن مواضع مکروه نیست و
 فی جامع الرموز لایکده فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحث و مصلی صلو نماز شعیب و قی
 علیه نهی یعنی نماز بجانب قبر در آن صورت مکروه است که در حالت کرار در نماز بطور
 خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
 نیست که فی بعضی شرح البخاری لما کانت اليهود و النصارى یسجدون بقبر الانبیاء علیهم
 السلام و یحیطون بآبائهم و یسجدون فی الصلوة نحو ما یجدوا و اما ما فیهم النبی صلی الله علیه و سلم و یسجدون
 عن کون فی مشکوٰۃ الصالح عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا یسجد احدکم علی حجره فترق شیاً یفصل الی جلدته خیر من ان یسجد علی قبر واه مسلم یعنی
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنکه نه نشینید یکی از شمار خاک سوزان پس بسوزاند
 خاک جامه های او را پس برسد آن خاک و اثر سوختن می تا پوست آن بهتر است او را از
 نشستن می بر قبر و شرح سفر سعاده مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه السلام از نماز گزاران در کورستان و در برابر کور و نهی فرمود از خوار داشتن کور بحدی که با مال
 کنند یا بران تکیه نمایند یا بالائی آن نشینند و درین باب تشیدی واقع شد و در حد
 مسلم و ترمذی و غیرهما این که نشینید بر قبور و نه گزاید نماز بسوی آن و از عمر بن
 مروی است که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه تکیه بمن ام بر قبر پس
 فرمود که ایذا و صاحب این قبر اقال شیخ الاجل فی شرح مشکوٰۃ لعل المراد ان روضه
 لایرضی بالانکسار علی قبره بل یکره القفنه لانه استخفافا و در لائی فاخره و هر که است که کور
 است نهادن سر بر قبر برای خوب مرویست که ابو ندابه بر قبری خوب کرد پس صاحب
 قبر او خوب دید که می گوید که ایذا و ادی مرا مشب قال الطیبی حکم بر این قبور و احترام
 اهلها و الاستقبال و جلوس التواب حکم کان فی حاله یحقق انهم و از آن جمله است که از پیغمبر
 و شایشان بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است جناب نماید الغرض بر فعلیکه موجب ایانت
 باشد حرام است بجا آوردن آن قبور مومنین عموماً و قبور کافران خصوصاً و از آن جمله است که هنگام
 زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود
 از خداست و نگارند و از آن جمله است نهادن سبزه و گلهاست نان و خوشبو بر قبر چه تا و قتیکه
 این چیزها تر هستند بیج خدای کند و میت رحمت و نیت بجهت تسبیح حال میشود و ثابت
 شد که بگذاشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم جانب و قبر پس فرمود که این هر دو سبب گناه
 کبیره و غایب قبر قرار اند که از آن هر دو احتیاط نمی کرد و سبب گناه دیگر می سخن چنی نمی
 پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آن و نشانید آن
 بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی غلظت
 هر دو قبر تا و قتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی مائمه المسائل نقله عن المشکوٰۃ و مرید الله

- علیه السلام قبرین فقال نهالغیدبان فی کبیر اما احدیما کان لایستبری من البول فی رزق
 المسلم لایستبره من البول واما الاخر کان یبشی بالیمین ثم اخذ خیرین رطبه فشقها ^{بعضین}
 ثم غرز فی کل قبر واحد قالوا یا رسول الله لم صنعت فقال لعل ان تخفف عنها ما لم
 یفیا انتهى و تحقیق و بلوی رح افاده فرموده که کشتک کنند باین حدیث در اذن ^{سپهر}
 و کل و ریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدالالت ^{نص}
 لا یخ میشود که انداختن شیای تر و تازه بر قبور موجب تخفیف غدا بمل قبور می شود و چه
 معلق فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و سلم عدم تخفیف غدا بر پیوست شاخها شان است
 باینکه ضد پیوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف غدا و موجب است چنانچه
 در علم اصول نقه برین شنبه تهی فی شرح اصدور قال خطابی هذا عند اهل العلم معمول علی
 الاشیاء ما دمت علی اصل خضرتها و خلقتها و طراوتها فانها تسبح حتی یجف طوبتها و یجف
 خضرتها و تقطع عن صلبها و قال غیر خطابی فاذا اخف عنه بالتسبیح فکیف بقرة المؤمن ^{علی}
 قال هذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رساله قراخ قوم است که برگردن
 گیاه نان از قبر کردن است فی البحر الرائق ناقلا عن خلاصه دیگره قطع السطح و خشیش من اللقیة
 الا اذا کان یابا و لای تسبح قطع خشیش الرطب تهی و فی العالمیکه یوضع الورود و الارمان
 القبور حسن و علم و شعور میت بزار و جواب سلام اود و نیست که قفن میت از زائر اکتب نقه
 و احادیث مستحق و ثابت باجماع خبر دار شدن اموات از زیارت زائران و جواب سلام اود
 شما ضن ایشان از اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است قال ابراہیم
 الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزار متی جاء علم به المور و سمع کلامه و نس به و رؤیایه
 و ذرا عام فی حق المشبهه و غیر هم یعنی احادیث و آثار دلالت میکند بر آنکه هرگاه کسی بر زاری

ن اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است

قریباً یمیت اور ایشناسد کلام اومی شنود و نسبت میکرد بوسی وجوب سلام اومی و درین
 تخصیص بشهیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز و قال ابی جکی و اما الادراکات
 کالعلم السماع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و اما الموتی یعنی شهنیت در آنکه علم و سماع
 ثابت است مریدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصمد و ربما
 مستقل برای اثبات آن معتقد کرده و حیث قال باب زیان لقبور و علم الموتی بر و ابراهیم
 و رویتهم لهم اخرج ابن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن ابی هريرة رضي الله عنه قال اذا
 مر الرجل بقبر يعرفه عليه السلام وعرفه واذا لم يقبل لا يعرفه سلم عليه عليه السلام لم
 يعرفه یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و دشن مر و کان زیارت را
 و دیدن ایشان را از آن رار و رویت مفوذ بن ابی الدینا و بیهقی در شعب الایمان از ابو هریرة
 رضي الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می شناخت او را و زنگی پس سلام
 دهد بر وی جواب سلام او میدهد صاحب قرومی شناسد او را و چون بگذرد بقبری
 نمی شناخت او را و زنگی پس سلام دهد بر وی جواب سلام میدهد و او را نمی
 و اخرج ابن عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول
 صلی الله علیه و سلم من احید بقبر اخیه المؤمن کان يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عوفه
 علیه السلام صحیح عبد بن حمز فی اللالی الفاخرة فی تذکرة الافرة التي عندها شیخ الاصل مؤلف
 عن ابن عبد بن شیخ الاکل ابی المعالی الغسانی نقل عن شیخه و فی شرح الصمد و اخرج ابن
 الدینا فی کتاب القبور و اصابونی فی الماتین عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبی صلی الله
 علیه و سلم من عبید بقبر رجل يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عوفه و علیه السلام کذا فی غیر
 الروایات و فی حیات العلوم لامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الا زلی و فی شرح الصمد

انجیل بن ابی الدینانی کتاب بقیور عن ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویکس عنقه الاستساق وروی علیه حتی یتقوم
 نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او که آرام میکند دل قبر
 بوی و جوب سلام او میدهد تا آنکه پستاده شود و از آترونی عین العلم الموتی یلیون روز و از قبر
 یعنی مردی و از زیارت کندگان خود را در آن روزهای روز پنجشنبه و جمعه و شنبه
 و دوشنبه یعنی درین روزها نسبت دیگر روز مرگ و کان اعلم زانند بحال زانرا نرو میدهد
 حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحققین مولانا شاه عبدالغیر قدس سره الغریر و در
 بعضی اشغافا ترقیم فرمودند که ایشان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین قسم
 شرع شریف و قواعد فلسفی جماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح
 بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک عزلات روحا مجمع علیه فلسفه است الا با اینست
 و لهذا در ادراک فلسفه شمرده اند و ظاهر است که بدن و اما در تحلیل است در روح شعور
 ادراک و در مرتبی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود
 ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلات آنکه در آنچه تعلق با امور
 دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با امور دنیوی دارد ادراک آنها کم و بسط است که التفات توجیهی
 امور غیبیه زیاده است و در امور دنیوی کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا
 ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده
 و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه ذائق علیه و کلامه در بار بسیار کم می بیند لذت
 طعام و کیفیات نعمات و فرامیرا میرزاده با خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک
 آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه التفات است و کثرت آن بگذرانی الاله

الغریزیه و طبعیاً الشیخ عن ذکره فی المتن حذر عن الاسهاب و مالایجاز و حضرت مولانا
 علی محدث ماضی قدس سره بعضی مکاتیب قیم فرموده اند که مرد با سخن مردم می
 و از آنرا آنچه که بر قبر رفته و عا و کلام بگوید می شنود و اصل دین باب بقیت که اموات را
 شعور و ادراک باقی است همین است مذہب اہل سنت و جماعت عند تحقیق خلاف المتعذر
 و دلائل و براین آن عقل و نقل و کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت اما عقلاً پس
 اہل مل و نخل نفس را بعد حدوث بقای است ابدی بحقیقی که فنا پذیر نیست بناً علیہ
 نفس اتعلق خاص باجرا بدن بعد مفارقت از وی و تغیر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم
 شعور بر اعران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح اولیا و کمل که در حیات ایشان اسباب
 حسب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود بحجت رفع حجاب بدن زیاده از این
 و حواس قوی که در حالت حیات بتوسط اینها سایر محسوسات حاصل میشدند الان نیز
 بلا فرق بلکه بطور قوت و غلبه موجود اند چه شمع یعنی اجزای لطیفه بدن که مرکب و اصل
 و تابودنش باقی و نفس اخصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوسی مستحق
 همان حواس قوی واقع شدن باجملہ ادراکات عقلیه و حسیه بعد مفارقت و بقای اجزا
 لطیفه بدن بدستور قدیم مشاہد و محسوس میشوند بلکه زیاده تر یافته می شوند و در این
 حضرت شیخ اہل مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث الدہلوی قدس سرہ بطریق استی
 عتاب سطحات شمارہ فرمودند چون نفوس بشریہ بموت طبیعی بمیزان روح طبعی
 قدریکہ مطیہ آنها تواند بود و با خود می گیرند و در عالم برزخ می باشند باقیہ علوم و کمالات
 و ملکات و آنها مانند سواری باشند کہ سب اورا از وی گرفته باشند یا مانند
 کاتبی کہ دست او را بر این اندازند و در این میان شغلانی است ہیئت و صفہ الاکبر است

نفس بعد حدوث بقای است

۴۶
وای او رخت نیست غیر آنکه در قوی علیه خود احساسات استجابت ملا علی بن ابی طالب می بیند
لطیفه غفیفه تجا تجلیل میکند الا نادرا که بعضی قوی مشابه بر ایشان مستح نمایند روح
فی اجواف طیر خضر استی و تفصیل آن قدری از کتب متکلمین و بسیاری از کتب صوفیه باید
و اما نقل از کتب تفسیر احادیث بر آن تفصیل دارند و شرح اصد و تصنیف شیخ
جلال الدین سیوطی پیش علمای مستورین مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصدیق بر آن
تصريح قوی بر این مطلب دارد و انقصه احادیث بسیار و آثار بی شمار از عجاایه با معین و علمای
عظام و اولیای کرام درین باب بقدر شهرت بلکه بعد از آن رسیدند اندک پس حدیث
چند و معجزه و تواتر ثابت است درین مقام تحقیقات چند ذکر یزید می کنیم تحقیق اولی در
لفظ عذاب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی روح و منع زیرا که عذاب
میکند و باز می دارد و شخص از مخالفت امر و نهی و هم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی خس
خاشاک که در آب قند خاشاک افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره کرده اند عذاب نیز
مبذول مکرر سازد و سوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی آب شیرین و سبزه و میوه
شخصی باشد عذاب را در حق او شیرین ظاهر کن پس این علاقه عذاب نام کرده اند
ترجمه اشکوه تحقیق دوم سابقا معلوم شده که مراد بقبر عالم برنج است که در سطح است
و دنیا و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام نه آن گوی که مرده را در آن دفن کنند و بساط
در آب غرق شوند و در تنش سوخته گردند و در شکم جانوران تجلیل و ذلالت را جوری که آن را
اجزای صافی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کامل
خود او را انکار دارد و وسیع چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود تحقیق سوم که در وی از
بشیر عانی بل هوای غرقه چه چه که اگر مغرور متاخرین بعضی روضه انکار کرده اند عذاب

10



و میگویند که میت در قبر تا وقت بعثت مانند جادوخت و فرعون ابوالهذیل علف و شیرین
 مغیر نیست که میت را بحال در قبر سوال و عذاب نمی شود و لکن میان هر دو نفی و نفی
 رسول خواهد شد و این جور بطری و صالحی مغزلی و بعضی از کرامیه میگویند که مردگان
 در قبر بدون زدن شدن مغرب می شوند و بعضی از متکلمین زعم کردند که اموات در قبر
 مغرب متالم میشوند لکن فی الحال در قبر حساس غلب و الام نمی کنند بلکه وقت حشر
 خواهند نمود چنانکه در حالت غشی و سکر با وجود رسیدن حدود قطع و تصرف در وی
 مغزنی محسوس نشود و این فرقی در حقیقت با متکلمان غلب قبر یک عالم است و بعضی
 از متاخرین مغزنی تصریح کرده اند باین که متغیر است که غلب قبر غیر وجودی است باینکه
 ایشان نیست که چون ضرر این عمر و که متغیر غلب قبر است و اکثر مشهورین باب با وی
 شود مخالفت و محالست با متغیر میباشند پس نسبت بکار طرف متغیر است و باینست
 صالح پیش از ظهور بنده عاقل قبل از شیوع کفارشان همه با اتفاق می داشتند بر شوق
 قبر و تعظیم وی و معتقد بحیثیت آن بودند و بعد از ظهورشان و رواج بافتن طرق خجسته
 اکثری اهل حق بحقیقت آن ایمان دارند بکذا فی شرح القاصد و شرح المواقف و شرح
 العنبریه و الحقیقه و شرح المصابیح و ترجمه اشکال تحقیق چهارم متکلمان غلب و غیره
 خود استدلال آورده اند لائل غلبیه و اما العقیده فبما فی الیه و القول فیهم
 بقی من غیر تحریر و کلم و لا اثر نکره و تالم الی ان یذهب اخباره و لا نشاید فی حصار و لا
 ستاده و القول بهما مع عدم اثبات منسطفه ظاهره و لیس با بعد من ذلک القول
 بر المیت کلامیه و تغذیه خشبه المصلوب اوراقها و نحن نرهبها و ابلاغ منه من
 اسباع و الطیور و فرقت اخباره فی بطونها و حوصلها و ابلاغ منه من احرق حتی تقفست

کلام
 حاکم

کلام
 حاکم

تفصیل استدلال آنکه می بینیم که مرده یا مقتول یا کسی که بر او کشتن شود یا قتل

اخره و منتشرت فی الراح العاصفة شمالاً وجنوباً و قبولاً و دبوراً فانما نعظم عدم الحیاء و مسأله
 ضروره و بر جای فن فی صندوق او کج ضیق لا یتصور جلوسه کذا فی شرح الوقت شرح المقصد
تفصیل استدلال آنکه می بینیم که مرده یا مقتول یا کسی که بر او کشتن شود یا قتل
 یک مدت بدون جنبش و بلا کلام و بغیر اثر فرج و اندوه با جسدی که اعضای او نیز و زخم
 میشوند و مشاهد نمی کنیم در آن اتر حیات و علامات سوال و ظاهر است که تجویر کردن زنده
 و سوال بلا مشاهده باطل محض است بلکه ازین تجویر لازم می آید که قاتل شود و زنده می شود
 و همگلامی او و بعد از آن چوب دار و بسوختن و می و حال آنکه ما می بینیم که این چیز را
 خود باقی میماند هیچ تغییری در آنها راه نمی یابد و عجب است تجویر کردن سوال و ظاهر
 در حق کسی که لقمه جافوران در زمین و پرنج شدند و در شکلهای ایشان تغییر
 نیز در حق کسی که در پیش بسوختند و خاکست آنها در باد می شد و در آن شل و نیز گاهی
 مرده را در صندوق تنک و قبر تنک که گنجایش نشستن میت در آن نباشد و فن می کنند
 پس در بی صورت نشستن مرده بهجت سوال متصور نیست و جواب عن بن تمیم
 الفاسدة علی ما اختار القاضی و غیره انه لا بعد فی الاحیاء و المستلزم مع عدم الحیاء
 فی صوره تعالیست او المقتول او المصلوب بهما تحریک و کلام کمافی صاحب کتبه فانه
 حی مع الالاشاد حیوة و کمافی رویه النبی صلی الله علیه وسلم جبریل علیه السلام و علیه
 اظهر اصحابه مع ستره عنهم و اما الصوق الثانیة والثالثة فالتسک بهما بنی علی اشتراط
 البینه فی الحق و هو محم عندنا فلا بعد فی ان یعاد الحق الی جمیع الاغراض المتفرقة و بعضها
 ان کان خلاف العادة فان خوارق العادة غیر معتقده فی مقدور الله تعالی و اما الصوق
 الرابعة فاجوب عنها طاهر فانه ليس ببعید ان یوسع القادر المتخار الخد و الصندق و یحیی

۵۰
 میکانیکلوس فیه کما ورنی الخیر فی الفصح للمؤمن فی القبر یعون ذراعی بنسبعین ثم یفرق
 تقالی قادر علی ان یجعل اجزاء الارض علی لمیت کاجزاء الهوا قال اشبع فی الشفا اذا کما
 النفس قوته شرقیه شیهیه بالمبادی اطاعها الفصر الذی فی العالم واتفعل عنها و
 فی الناصر یا تصور فیها ثم قال فین النفس بری المریض ویتعبد ان یدم الطباع و
 تتجلی لهن الغاصر قصر غیر النار ناراً و غیر الارض ارضاً انتهی و اذا کان فی کمال
 فما ظنک برب الارباب و لیس یعیان الایسا بانباط ما یجری علی لمیت لان کثیر
 الاشیاة الاتی لم یخلق لقد تقالی رویتها فیتالم برئان الرویه عند ما یخوض غلغلی
 الاثری ان النائم بری امر الیفرج به و قد یفرج عنه و مع ذلک فین الانعام ما یجری و
 هو یحید القول ان تجوز مثال ذلک یفصل الی السفسطه انما یصح فیما لم یفهم علیه السلف
 لم یخبر به الصادق کذا فی المرافف و شرح المتعاجر و قال لم یحقق الدواني فی شرحه انما
 انصدیه و لا یفهم ان بری ان یخبر فی لمیت حتی ان الماکول فی بطن ان یحیات سیکال
 و یفهم و یغیب الیغی ان یکر لان من خفی النار فی الشجر الاخضر قادر علی عطاء النار لک
 انتهی و فی شرح العقائد النسفیة مثال فی عجاب کله و لکونه و غیر انب قدرته و غیر
 لم یستبعد مثال ذلک فضلا عن الاستحالة لانه فی جمیع جواب اکثر قدرت کما
 قادر مطلق صلا بعبید نیست که مرده مقتول و مملوک من شد و وارث ان سوال در
 شود اگر چه با چشم می بینیم بخیا که یکدیگر میاری سکنه دار و زن است با وجودیکه حیات
 او شان نمی کنیم و همچنانکه جبریل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم می
 می نشست و سخنهای می کرد و پیام حق تقالی و تقدس میرسانید و میاید و میاید و میاید
 در جانشین حاضری بودند و نمیدیدند و برای حیات و سوال تقابل بدن شریف

تأخر صورت خوردن جانوران و غرق شدن و سوخته گردیدن نفی آن لازم آید پس چنانچه

استقامتی نیست در آنکه همه اعضای متفرقه و اجزای متشتت یا بعضی از آنها از نفع گرد
شده اند تنعم و تغذیه بآن متعلق گردد و جواب از صورت چهارم نیز ظاهر است زیرا که
از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بقدر اشتغال مردم
در آن بلکه زیاده از آن بهتر در که خواهد چنانچه مروی شدن که طول قبر مومن بقدر آنکه
عرضش نیز بقدر آنکه میشود و نکته شش آنکه چون درین عالم بود و باش نبی او بموضع
که همه مصالح ایشان را کافی و روانی باشد بالایی زمین بود پس زیر زمین نیز کجایش
وسعت عطا فرموده که گویا در عالم مریخ باذن حاکم علی الاطلاق اجزای ارضیه قریب
اجزای هواییه و لطافت و وسعت گرفته اند تا مومن صالح را رنج تنگی قبر و نرسد بلکه
بیشتر و عشرت در فراخی بسر کند و چنین عجایب و غرائب فلاسفه نیز معتقد شدند
چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در کتاب شفا تصریح نموده که چون نفس با طاقه اقوت و شرافت بود
مشابهت بقول عشره که مبادی عالیله اند بهر سه ماده عناصر مطیع و مشفاد او
و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد کیفیت و صورت نوعیه عنصر دیگر تبدیل کند
پس هوای را آتش متقلب سازد و آتش را زمین و بکذا الغرض کون فاعناصر هر حکم او
و از اعانت نفس کامل در میان اصحت دست میدهند بجان الله جایی فصاحت
هرگاه و نفس خالص تصرفات قویه دست دهند پس از قدرت قدر خیر نوعی و قوی
اموات و حصول جمیع و ادراک بموتی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بکشاید بر آن
معاینه کند که نام خیر بای شکر می بیند و از کجا تا کجا یاحت میکند و کجایی
خوابت سان میشود و کجایی شادان میگردد و کسی با وجود بیدار هرگز از معامله نامی او

خیری ندارد و با جمله پروردگار تعالی نور ایمان عطا فرماید و اتباع شریعت و طریقت و تقلید
 مجتهدین و معتقدین در باب سمع موتی نصیب کند و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد و چون
 ثم آنمین و اما الدلائل السمعیة الشرعیة شک بها المنكرون لغلب القبریات کثیرة و نحن نقنع
 بذكر ثلث آية منها مع الاجتهاد عنها فالآية الاولى ان لا يكون فيها الموت الا الموتة الاولى و وجهها
 ظاهر فانه لو كان في القبر حيوة و لا محالة ليقبها الموت لعدم خلاف في الایجاد يومئذ
 كان لهم قبل دخول الجنة موتان لا موتة واحدة فقط و اوجب ان تک وصف لاهل
 الجنة و تضمیر فی فیها للجنة ای لا یدعوا الی الجنة فی الجنة الموت فلا یقطع غنمهم كما یقطع لغنم
 اهل الدنیا بالموت فلا دلالة فی الآية علی انها موتة اخرى بعد موتة و قبل دخول
 الجنة کذا فی شرح المقف فاقیل بامعنی هذا الاستشعار اذ من لم یعلم ان الموت فی الجنة
 قلنا لم یقطع ای کمن و انما الموتة الاولى او متصل علی قصد المبالغة فی عدم انقطاع غنم الجنة بالموت
 بمنزلة التعلیق بالمحال ای لو کنت فیها موتة کانت الموتة الاولى التي مضت و انقضت کمن و
 محال فلا یتصور موتهم فیها و هذا مما اختلفت الرخصی فی الکشاف و افاض فی المتکلی فی
 التفسیر الکبیر و جهین المطفین انما الاستشعار احد ما ان الجنة حقیقتها اتمها لاجل انفس من الجنة
 و طاعتها و محبته و اذا کان الامر كذلك فالانسان الذي فاز بهن السعادة فهو فی الدنیا
 فی الجنة و فی الآخرة ایضاً فی الجنة و اذا کان كذلك فقد وقعت الموتة الاولى حين کون الانسان
 فی الجنة حقیقة فذكر هذا الاستشعار کالتنبیه علی ان الجنة حقیقة نمی حصوله بل محال لا الدار
 ای و لد الاکل و الشرب بعد اقال النبی صلی الله علیه و سلم اذ یارب الله المموتون و المفقون
 من الدار الی الدار و لیکنها من جوشنیا و توفیق علیه صرح ان یتقال انه ذاقها و اصابها
 و هو العلم بانذوق صرح ان سیرت ذکر ان الله بالذوق فحسنى قوله تعالی الا الموتة الاولى الا الله

بما لا یحکم الله فی الدنیا

حاصل سبب مذکر الموت الاولی انتهى بلیغ مراد آنکه منکران غدا قبر متکبر کرده اند و قول
 هو تعالی لایذ و قون فیها الموت الا الموت الاولی که در سور و خان مذکور است یعنی نه
 انجام مرگ را مگر مرگ نخستین و تفسیر استدلال آنکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت
 از موت و نیاست ثابت شدن پس اگر در قبر نیز حیاتی حاصل نمیشد لازم می آمد چشیدن
 دو موت یکی موت در دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره
 نیست از چشیدن موت هم در قبر چه حیات اموات در حشر بلا شبهه ثابت است این
 حیابندون تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس نن شدن در قبر برای تنعم و تعذیب
 میکند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کفر نم آید
 جواب داده اند باین طریق که آیه کریمه ماطق است در صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحان
 و تعالی فیها راجع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی چشند بهشتیان در جنت موت
 چه نعمتهای آنجا پذیر نمایند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشود و الغرض آیه مذکور لا
 ینکد بر آنکه بعد سوال در قبر پیش از داخل شدن در بهشت موت لاحق نمیشود حتی بجم
 باقی ماند سوالی جواب طلب تفسیرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت متحقق نشود و ظاهر
 اگر موت اینجا ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت و نیولیت هملا متحقق نمیشد پس
 ذکر قول او تعالی الا الموت الاولی که اسم نکره مرعی شده جواب داده اند ازین سوال بخند و
 اول آنکه این استثنا منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه چشند در جنت مرگ را لکن چشیدن
 بودند مرگ نخستین و دوم آنکه تسلیم کردیم که استثنا متصل است لکن مقصود از آن مبالغه
 است بر اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بحال
 یعنی بالغرض اگر مرگ بهشتیان در جنت متحقق نمیشد بر آنکه می چشند در آنجا موت

منع

منع

منع

منع

اول که عبارت از موت دنیوی است لکن چیدن این موت با یقین محال است پس هرگز در
بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و رئیس تکلیف در تفسیر کبیر برای تصحیح استناد دو وجه وجیه که
مختار اهل طریقت است افاده فرموده یکی آنکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است
از خوش شدن نفس بدرفت و محبت و طاعت حق سبحانه و تعالی و حصول این جنت حقیقی
موقوف بر آخرت نیست بلکه یکبارگی با سعادت عظمی و مرتبه کبری فوزی و غلامی حاصل
ساجده باشد ویرا در دنیا نیز جنت حقیقی متصور و برین تقدیر هنگام بودن انسان در دنیا
و مشرف شدن او ب جنت حقیقی و آله موت اولی با یقین خواهد چشید پس در این استناد
است بر آنکه جنت حقیقی عبارت است از عرش و معرفت پروردگار حلیت سماوّه نه از دنیا
آن محل کل و شرب است و مقام لذت دائم و اهلار جاریه است چه در عالم آنکه یکبارگی
و وقفیت و تخر به در کلامی خیر داشته باشد و او را میگویند که آن کس در آن خیر ندانی و او
و او را ذوق وی حاصل است باجماع تفسیر علم و تجربه بذوق در تعالی عرب کثیر الذوق
و تخمین با کردن علم را نیز تفسیر بذوق می کنند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس در این
آنکه خشنود و بهشت مرکب را که خشنود گشتن را یعنی یا که خشنود مرکب دینار و الا
قول تعالی کفرون باشد و کنتم امواتا فاحیا کم ثم یکم ثم یکم ثم الیه ترجعون و وجه آنکه
لو کان فی القبر احیاء لکان الایحیاء ثلثه فی الدنیا و فی القبر و فی محشر و جواب ان ثبات الایحیاء
و الایحیاء بقوله تعالی ثم یکم ثم یکم محمول علی ما یقع بعد یقین الدنیا فی القبر ثم فی محشر
لا دلالة للفعل علی المرة لکن بما یتقال ان فی لفظه ثم الثانیة بعض متبعی و عن لک ثم الظاهر
المراد من الایحیاء فی قوله تعالی ثم یکم ثم یکم هو الایحیاء فی الآخرة و لم یتفرض لما فی القبر حیة
امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الاولیة و وجوبه الایمان و لا یجب من القبر

بکذا فی شرح المقاصد و اما ویرس التکلیف فی التفسیر الکبیر استحق قوم هبت الآیه علی بطلان
 القبر لانه تعالی بین انه حیاهم مرة فی الدنیا و حکیم مرة أخرى فی الآخرة و لم يذكر حق القبر
 انه لا یدرم من عدم الذکر فی بن الآیه ان لا یکن ایحوق حاصله فی القبر بل تعالی یقول ان
 تعالی ذکر حق القبر فی بن الآیه لان المراد من قوله تعالی ثم یحکمکم لیس یوحیث الدنیا
 یصح قوله تعالی ثم الیه ترجعون او کلمه ثم تقضی التراخی والرجوع الی الله سبحانه و جل
 ایحوق الدنیا بدون التراخی فلو جعلنا الآیه من هذا الوجه دلیل علی یحوق فی القبر کان
 انتهى توضیح مرام الله منکر ان عذاب قبر نعم کرده اند که قول او تعالی کیف تکفرون بالله
 و کتم امواتا فاحکمکم ثم یمیکم ثم یحکمکم ثم الیه ترجعون لالت می کند بر نفی عذاب قبر یعنی حکونه
 کافر شوید بخدا حال آنکه بودید بجان پس زندگیند شمار بعد از ان میرانند شمار از ان
 کرد اند شمار از بسوی وی گردانید شوید و تصریح تدلال آنکه درین آیه و موت و حیات
 مذکور شده و موت اول عبارت است از بودن انسان لطفه که آن وقت جانی ندارد
 و قبرا و از موت دوم موت عرفی است که کسی از ان کیزی نیست و حیات اول عبارت
 از زندگی دنیا و حیات دوم از زندگی اخروی پس در آیه کریمه زندگی قبر که مناط تدبیر
 و تنعیم سوال و جواب بران است مذکور نشده و الا سه حیات مذکور شد حیات دنیا حیات
 قبر حیات حشر و اهل سنت و جماعت که هم الله تعالی بدو وجه این استدلال جواب
 اند اول آنکه تسلیم نداریم که حیات قبر در آیه کریمه مذکور نشده و بیانش بدو طریق است
 طریق اول آنکه حیاه که در قول او تعالی ثم یحکمکم مذکور شده شامل است ایحار که در قبر است
 که در حشر باشد زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت نمیکند تا از ان بجز حیاه اخروی
 دیگر و نباشد طریق دوم آنکه مراد از قول او تعالی ثم یحکمکم حیات قبر است نه حیات دنیا

و کتم
 امواتا

و حیات

که در حشر
 باشد زیرا

که در حشر باشد زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت نمیکند تا از ان بجز حیاه اخروی

که اینجاست و قول سبحانه جل شأنه ثم الیه ترجعون ان قرینه واضح است زیرا که از لفظ ^{لن} ثم
 تراخی است صراحتاً متبداً میشود که رجوع بسوی خدا و جل بعد طول مدت خواهد شد
 و ظاهر است که وجود مدتی طولیه صورتی نمی بندد مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد ^{بعد}
 حیات اخروی بلا تراخی رجوع بسوی حق تعالی شأنه بظهور خواهد پیوست پس ^{تأخر} تراخی
 حیات دنی از قول او تعالی ثم بحکم لازم می آید که لفظ ثم که در کریه ثم الیه ترجعون ^{در کریه}
 زائد نیست که شود وجه و وهم آنکه مسلم داشتیم که در آن آیت حیات قبر مذکور نشده
 لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان علم و کفری عدم خبری چه جائز است
 که خبری در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد و الاية الثالثة فالاول انما قلنا ثلثین
 و خمسين اثنتین فاعلم فبأنه قبل الی خروج من سبیل تقیید است که ان الامامة الاولى
 محمولة علی خلقهم فی اطوار لفظية و الامامة الثانية علی الامامة انطوائی لاجتبا بین معمولان
 علی احوال الدنیا و احوال الآخرة فلو كان فی القبر احياء ایضاً لكان الاجزاء الثلاثة فی الدنیا
 و فی القبر و فی الآخرة و ان الثمین المذكورین فی هذه الآية و جواب انه ليس المراد من الامامة
 و الاجباين الامامة الدنیویة ثم الاجباين فی القبر ثم الامامة فیها ایضاً بعد مسلمة من کفر و کفریم
 الاجباين فی الآخرة فاعلم ان المستفيض بین اصحاب التفسیر قالوا و ان الغرض بذكر الاجباين
 انهم عنوا فيها قدرة الله تعالی علی البعث و لهذا قالوا فاعلم فبأنه نون بناسی الذنوب التي
 حصلت بسبب نكار الآخرة و انما لم يذكر الاجباين فی الدنیا لانهم لم يكونوا متعینين بذنوبهم
 و الاجباين و ذهب بعضهم الى ان المراد بالاماتین ما ذكره بالاجباين الاجباين فی الدنیا
 و الاجباين فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضية و اما حق النالته عنی حیث گفته اند
 فلاحاجة الى ذكر ما و علی هذا من التفسیرین ثبت الاجباين فی القبر و قال بالاجباين فاعلم

الاجباين
 في الدنیا
 و الآخرة

حجاب

بالسنة

بالمسئلة والغالب ايضا فقد ثبت ان الكل حق واما التفسير الذي ذكرته فهو قول شاذ ولا
 عليه انما المتعذر هو قول الاكثر لهذا في شرح الموقف وشرح المقاصد قال في غرر الملة والدين
 الرازمي في التفسير الكبير وجواب عن استدلال المسترشد من جهين الاول ان مقصود الكفار
 اوقات البلاء والمحنة وهي اربع الموتة الاولى وتحتوي في القبر والموتة الثانية فيه وتحتوي
 في القيمة فهذه الاربعة اوقات البلاء والمحنة واما المحتج في الدنيا فليست من اوقات البلاء
 والمحنة بل هي وقت تزعم وتزعم فلهذا السبب لم يذكرها الثاني لعل الكفار ذكرها في الجحيم
 وهي محتج في الدنيا والحق في القيمة واما المحتج في القبر فاحملوا ذكر المقصود منها انتهى في
 مقامهم انكم منكران عذب قبر بقول او تعالى قالوا ربنا اننا نعبدك وصديقتنا نعبدك فاعرفنا
 نفل الى خروج من سبيل استدلال كرقعة اندمعي كافران در روزگ بگويند كه اسي پروردگار
 ما مروه ساختني مارا دو بار روزگ كرد انديسي مارا دو بار پس اقرار كرديم كه كنايمان خودت
 بسوي پروان آمدن از روزگ را هي هست يعني چيله است كه بحيث آن از روزگ بر نهيم
 برسيم مراد ايشان قبول ايمان و توبه است و طريق استدلال آنكه در آيه كريمة و موت و
 دو حيات مذكو رشن و موت اول عبارت است از بودن انسان لطفه و علقه و متصفه
 و موت دوم عبارت است از موت ظاهري كه در دنيا بهر يك لاحق ميشود و مراد از حيات
 اول حيات دنياست و حيات دوم حياتي كه در آخر خواهد شد و اگر در قبر حيات مي
 ذكر آن نيز توقع مي آمد و باعتبار آن سه حيات مي شد و ليس اهل حق جواب
 اندازين استدلال بخند وجه اول آنكه غرض كفار شمار كردن مصائب است كه چهار مرتبه
 اند اول موت دنيا و دوم حيات در قبر سوم موت دوم در قبر چهارم حيات در آخر و چون
 ايشان بعيش و عشرت ميپايد و لهذا بر بيان مصائب حيات پناز اذ كن استخذ و وجه دوم

در جواب
 احتجاج
 كافران

در جواب
 احتجاج
 كافران

مقصود کفار یا کردن امور گذشته است پس یا نمودند موت و یا نمودت قبر را نمودند
 دنیا و زندگی قبر را چون این یا کردن در حشر باشد و زندگی حشر را خود مشایخ
 کرد پس آن را و گونه نمود و وجه سوم آنکه تسلیم کردیم که کفار در آیه کریمه زندگی دنیا و
 حشر را و نمودند و زندگی قبر را یا نمودند و نکته اش آنکه چون زمانه زندگی قبر نهایت قلیل بود
 لهذا آن را مذکور نکردند و سابقا لاج شنی که از لغی ذکر لغی و قبی لازم نمی آید مخصوص
 پیغمبر اکرم اهل سنت و جماعت کثرتهم شد تعالی عذاب قبر و نعم قبر بآیات کثیره و احادیث
 ثابت نموده اند اما آیات منها قوله تعالی الباری عرضون علیها عذ و اوشیا و توهم تقوم
 اساعه و خلوا آل فرعون اشد العذاب لا یخفی علی اللیب اسعیدان بن الآیه صریحی فی
 تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و اراده التعذیب بعد البعث استدعی کل
 قوله تعالی و یوم تقوم اساعه و کلماتی و ذلک انما هو عذاب القبر اتفاقا فثبت القول
 کذا فی شرح الطوالح و قد یقر بسبوطا به عطف فی بن الآیه عذاب القیمه علی العذاب الذی هو
 عرض النار صراحا و اما فاعلم انه غیره و لا شبهه کونه قبل الانشا من القبور کما یدل علیه
 نظم الآیه صراحه و ما هو کذا لیس غیر عذاب القبر اتفاقا لان الآیه و ردت فی حق الموتی فثبت
 التعذیب ثبت الاحیاء و لم یکن فی کل من قال بعذاب القبور قیل بها کذا فی شرح
 المواقف و شرح المقاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن حسین المشتهر بالنظام فی تفسیر
 البیضا فوری و الامام القمقام فخر المله و الدین الرازی فی تفسیر الکبیر و المولی المدقون احمد علی
 بجمون فی تفسیرات الاحمدیه انی بیان الآیات اشعر عینه قوله تعالی یرضون علیها انشی
 بها یقال عرض الامام الاساسی علی اسعید اذ اقبلهم به و قرأ ابو جعفر و نافع و یعقوب و حمزة
 علی و خلف و الکافی فخص عن عجم او خلوا من الاو خلوا و الباقون اذ خلوا من العزل فعلی

القرة الاولى خطاب للمريضة ومن تصاب آل وتهد على انها مفعول بها وعلى القرة الباقية
آل فرعون تصاب آل على النداء وتهد على انه مفعول بهم حتى تهنين الآية اهل البيت
على اثبات غلب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون عدا وواشيا وليس المراد
منه يوم القيمة بقربة قوله تعالى ويوم تقوم الساعة جعل عطفها على عدا وواشيا كما
فيهم من كلام البغدادى ونحوه الى ان قوله تعالى او دخلوا آل فرعون كما هو امرى المفسرين وذلك
لان معناه على الاول يعرعون على النار عدا وواشيا ويوم تقوم الساعة فيعطف عليهم
تقتضي المغارة بينهما ومعناه على الثانى ان عرضهم على النار عدا وواشيا دمت الدنيا
يوم تقوم الساعة فيقول او دخلوا اياها الملائكة آل فرعون او دخلوا انتم باآل فرعون
من غلب الدنيا وهو غلب جهنم وايقول ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم عدا وواشيا
ما كان حاصله في الدنيا فثبت ان هذا العرض انما حصل بعد الموت قبل القيامة وذلك بل
اثنات غلب النار في حق مولاى القبر ولا شك ان آل فرعون انما كانوا معذبين لكنهم
كفار الاخصوص لشاخصهم فاذا ثبتت في جهنم ثبتت في حق غيرهم لانه لا فاعل بالفصل فان
لم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم عدا وواشيا عرض الضالاج عليهم في الدنيا لان
اهل الدين اذا ذكرهم اهتم الغريب والتريب وحق قومهم بغلب الله تعالى فقد عرضوا عليهم
ثم يقول في الآية ما يشعرون حمل على غلب القبر وبنائه من جهنم الاول ان ذلك انما
يجب ان يكون وانما غير متقطع وقوله تعالى يعرعون عليها عدا وواشيا تقتضي ان لا
الغلب الا في برين الوقين والثاني ان العداوة بعشيت انما تحصلان في الدنيا ما في
فلا وجود لها فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل هذه الآية على غلب القبر فالحجب انه في
الدنيا بعشيت عليهم كما ذكرهم امر القمار ولم يرد فيهم شمس النار في ذلك القبر

يصير معنى الآية بهذه الكلمات المذكورة لامر النهار كانت تعرض عليهم هذا يعني الى ترك الظلم
والعدول عن حقيقة المجاز واما قوله الآية تدل على حصول هذا العذاب في بدين الوتين
ليخرج قلنا لا يجوز ان يكتفى في القبر بايصال العذاب اليهم في بدين الوتين ثم بعد قيام القيمة
يلقون في النار فيردم العذاب ايضاً لا يتحقق ان يكون ذكر العذوة والعشية كناية عن الدوام
لقوله تعالى ولهم في جهنم فيها كبر وعشياً اما قوله انه ليس في القبر عذوة وعشية قلنا يجوز
ايصال عند حصول بدين الوتين لابل الدنيا يعرض عليهم العذاب والله اعلم انتهى قيل ان
بأن الآية المعطوفة دليل على تحقق الثبوت عند القبر فان كون العذاب شديداً عليهم يوم القيمة
يدل على وقوع العذاب الغير الاشد قبل يوم القيمة وليس هذا الا في القبر وفيه نظر ويجوز ان
يكون الاشدية بالنسبة الى عذاب كفار اخر في القيمة وعلى تقدير ولايتها على ذلك الوقوع لا يدل
على وقوعه في القبر ويجوز ان يكون هذا العذاب في الدنيا كالفرق انتهى **تفصيل مرام**
انما ارجله آتياى كه دلالت مى كند بر عذاب قبر قبول پروردگار تعالى است النار يعر
عليها غدا وعشياً ويوم تقوم الساعة او خلوا لى فرعون اشد العذاب يعنى در گرفت فرعون
ايش و فرعون حاضر كرده مى شوند نشان بران آتش باعداد و شبكانگاه و روزيكه قائم
قيامت كوتيم كه در آرد اى فرشتگان خويشان فرعون را در سخت ترين عذاب كه عذاب جهنم
است يا اينكه فرشتگان نشان بگويند كه در آيد اى خويشان فرعون در سخت ترين عذاب
بدانكه عرض در بعضى حاضر كردن و پيش آوردن است لكن وى نبا معنى سوختن متعل
شنت يعنى سوخته مى شوند فرعون بايش همچنانكه عرض در قول عرب عرض الامام الاسك
على النفي كشتن متعل كده بى كشت حاكم قديان را بشميرد در قول او تعالى او خلوا لى
انما ابو جعفر و نافع و يعقوب حمزه و على و خلف و كالى و حفص و عيسى و كثر من حوا

الكل و ما يابى من غير ان يتركها و لا يشبه

تفصيل مرام

و سوا می ایشان بضم همزه و ضم خا خوانند پس موافق قرئت اول خطاب او خطاب برای
 و ششگان است و لفظ آل باشد منصوب بنا بر آنکه مفعول به او خلوا واقع شدن و موافق قرئت
 دوم خطاب برای آل فرعون است و لفظ آل منصوب به جهت بودن او و منادی میضای
 و صرف یا مقدر است و لفظ استند منصوب است بنا بر بودن او مفعول به برای او خلوا و فقر
 است لال آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیاء یعنی سوخته می شوند و فرعون
 با تشبیه با دود و شبانگاه است حال است اول سوختن فرعونیان با تشبیه از قیامت دوم
 سوختن او شان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ و تعبیر از آن بقبر می کنند
 احتمال اول ظاهر البطلان است بقریه قول حتی سبحانه و تعالی و یوم تقوم الساعة
 آل فرعون است العذاب زیر که اگر این قول را عطف کنند بر قول او لغا غدوا و عشیاء
 پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته می شوند فرعونیان با تشبیه وقت با دود و شبانگاه
 و روز قیامت یعنی برای سوختن شان دو وقت است یکی با دود و شبانگاه دوم روز
 قیامت و شبیهیت در آنکه میان معطوف و معطوف علیه مغایرت می باید و از خود
 و عشیاء روز قیامت اراده کردن مغایرت را بر هم میکنند و اگر آن قول را طرف او خلوا
 دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که ای و ششگان در آید روز قیامت فرعونیان را
 در سخت ترین عذاب که دوزخ است و ازین صاف لایح میشود که سوختن ایشان با تشبیه
 عذاب و عشیاء پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا با تشبیه سوختن و روز قیامت
 اندرون دوزخ و ذل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا و عشیاء قیامت مراد میشود
 احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعونیان در دنیا با تشبیه دوزخ معذب نشدند پس این
 سوم متعین گردید و مؤلف است آنچه ازین مسعودی شده عنده موسی شدن که از ولج فرعون

در درون مرغان سیاه است صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می کنند تا قیامت گاه
 تغیب فرعونیان در برزخ بسبب کفر ثابت شدن تغیب همه کفار در برزخ بطریق اولی
 ثابت خواهد شد زیرا که کسی تفرقه نکرده است و میان کافران باین طریق که بعضی کفار
 بر مغرب می شوند و بعضی مغرب میشوند بلکه منکران در حق همه کافران تغیب قبر آنها
 می کنند و نهان بپسند همه یا ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام و و کجاست چو
 طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعون و سوختن ایشان بوی
 عشیانست که مومنان در دنیا او شان را ضایع میکردند و آتشش و دوزخ تحریف
 پس آیت مذکور کلمات ترمیم و تحریف را پیش کردن آتش و سوختن بوی تغییر
 و جلب ازین بحث ظاهر است چه که آیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور است
 پیش کردن کلماتیکه شعری تر باینند آتشش و دوزخ باشند پس بلاضرورت
 حقیقی را ترک نمودن و مجاز را اختیار کردن در نسبت کما تقریر فی محله تقریر بحث دوم
 غلبه آتش و دوزخ همه وقت می شود و اورا القطاعی مقصد نیست و خصوصیت بوقوع
 ندارد و لفظ غذا و عشیان اول است بر آنکه فرعون در غیر این هر دو وقت مغرب پیش
 اگر مراد تغیب شان در قبری بود مقید بخصویت نمی شد و اصل حق جواب داده اند
 بحث بدو وجه اول آنکه جائز است که غلبه برزخی مخصوص بهر دو وقت مذکور باشند
 غلبه آخر البته علی الدوام می باشد خصوصیت بوقعی معین ندارد و وجه دوم آنکه
 مراد از غذا و عشیان اوقات مخصوصه نیست بلکه گماید از دوام است چنانکه در کتب
 و لهم از قهرم فیما بکرة و عشیان مراد دوام است نه وقت خاص و باید دانست که بعضی علما
 زعم کرده اند که قول او تعالی و یوم تقوم الساعة الاية و لیلی است علیین برای اثبات

جواب بحث اول
 بحث دوم
 جواب بحث دوم
 بحث سوم

قبرزیر که گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب باشد دلالت میکند بر آنکه پیش از قیامت
 بعذاب غیر از عذاب شده اند و ظاهر است که تحقق این عذاب نیست مگر در قبر و این عذاب
 مجروح است بدو طریق اول آنکه محتمل است که شدت عذاب بر روز قیامت در حق فرعونیان
 به نسبت عذاب دیگر کفار باشد به نسبت عذاب قبر و دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از
 قیامت در عذاب غیر از عذاب گرفتار شدند لکن منع می کنیم تحقق این عذاب در عالم برزخ چه
 غرق شدن او شان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر از عذاب در دنیا و دنیا و
 تعالی ما خطیایم اغرقوا فاذا خلوا انارانی التفسیر الفیاء فوری کلمه من للتعلیل لکن کلام
 من اجل کذا و اما صله التکید و سبب تقدیم اجار بیان آنکه لم یکن اغرقهم بالبطون و اما
 النار الا من اجل خطایا هم و همی کفرهم المضموم مع انذار رسول الله فی حق الف سینه
 الاخین علما و قد استدلل بقایا التعقیب لاسیما و قد دخل علی ماضی مطوف علی
 آخر علی اثبات عذاب القبر انتهى و فی شرح الطولع الفاء فی فیه الاية للتعقیب فیکون
 النار عقیب الاغراق فیکون هذا الاو دخال قبل الاو دخال الذی کیون فی القیمه لان الاو
 لیس عقیب الاغراق و او دخال النار قبل القیمه انما هو عذاب القبر انتهى یعنی از جمله آیههاست که
 میکنند بر عذاب قبر قول او تعالی است در حق قوم نوح علی نبینا و علیه السلام ما خطیایهم
 اغرقوا فاذا خلوا انار یعنی بسبب کنا یان خود غرق کرده شدند و بطون پس آورده
 و تفسیری در عالم برزخ بدانکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در قبول جنگ من اجل
 اسی آمدم نزد تو بجهت چنین کاری و کلمه ما برای افاده معنی کثرت زیاد شدن چنانکه
 در کثیرا و قلیلا ما و تقدیم جار و مجرور مفید صریح است یعنی سبب غرق در دریا و دخیل
 در آتش سوای کنا یان ایشان نبود و قوی ترین کنا یان شان کفر بود که کتب است

و جمله
 سر و دلالت

میکنند
 عذاب

از تپهای مختلفه نامت دراز پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند و آب باران از آسمان
 و آب جوش زنند از زمین و این غرق کردن ایشان را نه برای دفع شر ایشان بود و نه
 زمین فقط تا بر همان غرق الکفامی شد بلکه برای چشاندن عقوبت بر رخ بود زیرا که بعد از
 غرق بلا فاصله داخل کرده شدند در تپهای آتشها و آتش دوزخ موعود که دخول در آن
 بسیار فاصله دارد و درین آیت که بقاء تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف فرموده
 اند دلیل صریح است بر اثبات غلبه قبر چنانچه از ضحاک منقول است که قوم حضرت نوح
 از جای غرق می شدند و از جای می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که
 از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق دریا یا سوزن و آتش یا خوردن و زدن البته
 اگر قرار غلبه قبری شود و آنچه مرده مقبور را می رسد و او را نیز می رسد زیرا که مغرب است
 و بقای بدن برای تعذیب شرط نیست بکدام فی التفسیر الغریزی و منها قوله تعالی ثبت الله
 الذین آمنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا و فی الآخرة و یضلل الله العالمین یفعل الله
 ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شابه بین مال حالهما فقال ثبت الذین
 آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالحق و البرهان عندهم و ممکن فی قلوبهم حیث لم یکن
 فیهم مجال فلا جرم اذا اقتضوا فی ذنبهم لم یزکوا لکفر یا یحیی و جبرئیل علیهم السلام کما صحی الاخذ
 و الذین نشر و بالمناسیه و مشطت کجهم بامش طاحید و هذا البتة فی حیوة الدنیا و اما
 فی الآخرة فانهم اذا استلوا فی القبور لم یلقوا و اذا وقفوا بین یدی السجبار لم یهتوا
 عن ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی حیوة الدنیا یتقه الله علیها فی قبره
 و یلقته یا یأوی بکبته العقلی فی ان المواظبة علی الفل فوجب سخر المملکة بحیث لا یزول تبدل
 الاحوال و تسلب الاطوار و کلما کانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید و التأمل فی صفاتها

من
 متب
 نه
 و منها قوله

و الذین نشر و بالمناسیه و مشطت کجهم بامش طاحید و هذا البتة فی حیوة الدنیا و اما فی الآخرة فانهم اذا استلوا فی القبور لم یلقوا و اذا وقفوا بین یدی السجبار لم یهتوا

و الذین نشر و بالمناسیه و مشطت کجهم بامش طاحید و هذا البتة فی حیوة الدنیا و اما فی الآخرة فانهم اذا استلوا فی القبور لم یلقوا و اذا وقفوا بین یدی السجبار لم یهتوا

الم

لكل من كان سفع من المعرق في قلبه عظمه بعد الموت اقوى اكل من انفسه لاخرة مهنيا بالقبر لان
 بالموت عن العالم الدنيا ويضل حكم الاخرة في الآيات ثبت الله الذين آمنوا بالله وبما يجب الايمان به
 يديمهم على ما آمنوا به في الدارين او يشيهم الله فيها بسبب القول الثابت وهو لا يصحح كلمة
 الطيبة وقيل معنى الآية يشيهم الله على الثواب والكلمة بسبب القول الثابت الذي كان يصدر
 عنهم حال كونهم في حجة الدنيا وسيصدر عنهم حال ما يكونون في الآخرة ويرد عليه ان الآية
 ليست وار عمل وان جعل قوله تعالى في حجة الدنيا وكذا قوله سبحانه وفي الآخرة متعلقا بقوله
 ثبت الله يشيهم الله على الثواب في الدارين بسبب القول الثابت فيرد عليه ان الدنيا
 وارثوب ويمكن ان ينافس في الايراد بقوله تعالى من عمل صالحا من ذكرا وانثى ومومن
 فلنجنيهم حقيق طيبة قدبر وقوله سبحانه وفضل الله الظالمين اسي الذين وضعوا الباطل
 الحق وشبهه كبدل التوحيد في الدارين فلا جرم اذا سلموا في قبورهم قالوا لا ندري
 هو لاء اصحاب كلمة تحيته وقوله سبحانه يفعل الله ما يشاء اسي من ثبتت المؤمنين
 الظالمين ولا تعرض عليه لاحد فعلة الله من منح الاطاف ومنها كما تقتضيه الحكمة
 اللازمة واما معناه على التفسير الاخر فهو ان الظالمين يصلهم الله عن كرامته
 اسي من قوله تعالى وفضل الله الظالمين اسي من قوله تعالى وقيل معنى الآية
 وينعمهم عن الفوز بنوابه هكذا في التفسير الكبير والذيل فوري والمدارك
 قال الامام البغوي في معالم التنزيل قوله تعالى في حجة الدنيا يعني قبل الموت في
 يعني في القبر نذا قول اكثر اهل التفسير وقيل في حجة الدنيا في القبر عند السؤال في الآخرة
 يعني عند البعث والاول هو الاصح انتهى وفي تفسيرات الاحمدية ذكر بعض اهل الكلام
 وكحديث ان بن الاية في عذاب القبر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ثبت الله الذين آمنوا
 بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر اذ قيل له من بك وما دينك ومن نبيك يقول لي

الذين آمنوا
 بالقرآن في الحياة
 الدنيا وكذا قولوا
 بالقرآن في الآخرة
 بالقرآن الثابت

ويؤتى الاسلام مني محمد عليه السلام من لفظ الحديث لو طاهر ان غلب القبر بالمعنى المشهور لا
مجرد قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الا بانضمام قوله تعالى ويضل الله
الظالمين وانما ثبت منه التقييم وتفسير النبي صلى الله عليه وسلم بقوله اذا قيل له يدل على سوء
القبر دون غداية ظني ان غلب القبر منها بمعنى عام فتناول جميع الاحوال التي في القبر كما
راسي البعض ان بنى الآية جامعة لسؤال القبر وغداية وتبعه لان التثبيت والتضييل المذكورين
في الآية لا يكونان الا بعد السؤال ولهذا وقته النبي عليه السلام بقوله اذا قيل له فاعلم انه يوثق
السؤال او لا على كل واحد من الموتى بانه من ربك وما دينك ومن نبيك ثم الميثاق كان
مؤمنيا ثبتته الله بالقول الثابت اسي باقرار الرواية والاسلام والنبوة وان كان ظاهرا لم
الله تعالى ان لا يؤفقه باحجاب الصادق وفعل الله ما يشاء على المؤمنين والظالمين جميعا
من الثواب والعقاب كليهما فيهم منه حقيقة لسؤال على كل واحد ثم فوز المؤمنين بعن ومفصلة
الظالمين عقوبة تذكر ايا اولي الباب وقبلوا عين الانصاف وقال الامام الزايد
قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت مخصوص في حق مومن خاتمة الآية فلا
تثبت حين خاتمة الكل وقوله في حق الدنيا يعني في القبر وفي الآخرة اسي الصراط وفي
الدنيا عند الموت وفي الآخرة عند السؤال في القبر وان الظالم هو الكافر دون مرتكب الكبيرة
كما هو راسي المعزلة وقيل ان يحق الدنيا هو يحق قبل الموت وفي الآخرة هو القبر والقول
الثابت عند الكل هو كلمة التوحيد وقال بعض المحققين في حاشيته على شرح العقائد المشقة
معنى قوله عليه السلام ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في غلب القبر
ان عن الآية نزلت في شان غلب القبر بمعنى ان الله يحيى المؤمنين بالقول الثابت
الغلب القبر وقوله اذا قيل طرف لثبت من حيث المعنى يحيى المؤمنين اذا قيل قوله عليه

السلام فبقول تفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربني الله آهتهى ونفى شرح لمصباح
 المسئلة الخامسة معنى الآيات الثبوت والنبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير لا يزال
 عنها التثبيت جعل الله لشخص ثباتا بقوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا التي جعل المؤمنين بين
 قاتمين على القول الثابت وهو كلمة الشهادة بين في جميع الدنيا يعني عند الموت ومعاينة ملك
 الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سوال الملكين قيل في لقيته وقال بعض العلماء ان التثبيت
 يكون في ثلثة احوال عند معاينة ملك الموت وعند سوال القبر وعند المباشرة في القيمة
 اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والثاني تبشير الملائكة بالرحمة والثالث
 مقتضى من الجنة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين بصوب الجيب والثاني زوال المخوف والبيئة
 والثالث ازالة مكانة في نجبة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين بحجة عاين على الثبات
 لتسهيل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل التثبيت على اربعة اوجه الرابع
 عند الصراط انتهى توضيح مقام انك ازجمله آيات الله بر عذاب قبر قول الله تعالى ثبت
 الذين آمنوا بالقول الثابت في جميع الدنيا والآخرة وفضل الله الظالمين بفضل الله
 يعني ثابت ميكرواند و استوار مي سازد خدا مسلمانان را سخن است و درست و محكم و محبت
 قاطع و برهان ساطع تراشيدان ثابت و محقق شدن و در دلها ثباتي پيدا شدن و برهان
 رسوخ شدن و تشكيكات مشككين در آن خلى نمانده و مراد از قول ثابت كلمه طيبة لا اله الا الله محمد
 است كه خدا بر آن ثابت مي دارد و مومنان در زندگاني دنيا تا در وقت ابتلا و افتتان صبور
 و رزند و از جاده مستقيمة توحيد نه لغزند چون زكريا و يحيى و جبرئيل عليهم السلام و چون
 صاحبان خندق و ك اينكه استخوانها و گوشتها شيان بنهار ما و شان ما شي ني ياره
 پان شدن و بعضي كويند كه ثبات دهم مومنان در زندگاني دنيا يعني وقت مرگ تا ختم حيات

تثبيت

برکلیه باشد و ثابت در ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل اخروی
 تا جواب منکر و نیکر بطریق صواب رود و بدو نیز بعضی مراد از حقیق دنیا بخت بخت قرب
 او بدینا و از آخرت وقت بعثت که مرد و از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت
 موقوف سوال است و از این عباس ضعیف الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه
 شهادت در زندگانی و ثبات دارد و او را خدا تعالی بر آن کلمه در قبر و پامور و ادرا آن کلمه
 و امام فخر الدین از این دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کار
 مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و درینج میگذرد و در کلامی وقت زائل نمیشود
 پیش هرگاه بنوع مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیة نسخه که بلکه عباد
 از آن است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نیکر در نفس
 مرتکز و درینج خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنوع مومن بقول حق
 گو یا خواهد گشت و گمراهی سازد و همه همکاران را که حق را گذارند و در تبه باطل حیران شوند
 و از نعمت توحید محروم مانند و نجاست شرک بیاوردند پس ایشان بکلمه توحید براه نیابند
 نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعثت و نه در موقوف سوال بکنند و آنچه نیز
 یعنی مومنان بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان اگر اهرامی سازد و او حکیم علی الاطلاق است
 حکمت ازلی او هر چه قضای میکند همان ظاهر می شود و بعضی گفت آن آیه کریمه را چنان
 اند که غیبت میکنند خدا را و ظالمان را ثواب و کرمات بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت
 مواظبت و فراوت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرمات و این
 تفسیر خدشه است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال بشود
 کماتری و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

بسیک

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمه توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دارا باشد و این باطل است و مجروح میکنند این را آیه کریمه من عمل صالحا منکر کرا و ناشی مومن فلنحییه حیات طیبه یعنی هر که عمل نیک کرد مومن و باشد یا زن و او مسلمان است زن کنش نبردگانی پاک یعنی در دنیا نعمت و هم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول ثواب در دنیا نیز قائل و باید دانست که فخر مکتبین و مجتهدین نیست که آیه مذکور دلالت میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خالصی الله علیه سلم که ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نازل شدن است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و دین تو کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است و در اینجا بحثی است جواب طلب تفسیرش آنکه آیه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه ال است بر نعم قبر لکن اگر منضم شود بآیه مذکوره قول او تعالی و یضل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث مذکور آن قول مردی نشن و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام است که شامل است همه احوال قبر از سوال و عذاب و تنگم پس آیه کریمه شمل است بر جمیع حالات قبر تفصیل این احوال آنکه اولامیت را از امور مذکور سوال می شود میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل نصیب پس کریمه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر نعم قبر میکند و کریمه و یضل الله الظالمین دلالت بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا میشود اول وقت مشابه ملک الموت علیه السلام و در وقت سه طریق تثبیت میشود احتفظ ماندن از کفر و فعلات ۴ فرود دادن ملائکه بر حجت ۳ دیدن مکان درشت

بحثی در جواب

تفسیر آیه

توضیح در باب اول وقت مشابه ملک الموت

و دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بنسبه صورت حاصل می شود و تلقین جواب
با صدب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت
درین وقت نیز تثبیت بنسبه طور رعایت میکرد و تلقین حجت پراز هدایت ۴ آسان
حساب ۵ در گذشتن از گناهان و بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب می شود
وقت مذکور شدند و وقت چهارم آنست که هنگام گذشتن بر صراط که ماریکی تیغ
بجا خواهد شد و در روشنی آسایش تمام مر و بر نظهور انجامد و حفظ و منها قوله تعالی
و لا تقولن فی قتل فی سبیل اللہ اموات بل حیا و لکن لا تشعرون الالبغوی فی مقام
النزیر بل بن الایة نزلت فی قتلی بدر و کافوا بقرعة عشره سنه من المهاجرین و ثمانه من
الانصار قال حسن الشهد الحیا عند بهم تعرض از اقام علی ارواحهم فیصل الهمم الروح
الضح کما تعرض النار علی ارواح فرعون غدق و عشیة فیصل الهمم الودع انتهی قال القسیر
لن قنیت فی الله شبا هم تقدیقیت بالله ارواحهم و من کان فناه الله کان بقائه
هم فی ظلال الانس مسیطهم جمله مرة و یستغفرهم جمله الاخری و قال جعفر الصادق علیه السلام
الشهد اقولوا فی ذات الله و استحبوا الثوب عند الله فهم حیا و مرقون شهد و فرعون
والذین قتلوا الاموار هم صاروا بالهموی قتلی و قلوبهم حیا و عند سکت حرکاتهم قلوب
یدی ملکهم فهم خدام فطوبی لهم هم اولیله الله و جباره و فی التفسیر النیسافوری علیه السلام
ثبیر من یحققین الی الله شهد الحیا فی احوال لکن یحق روحانیة و ان ارواحهم ترکع و سجده
العرش الی یوم القیمة و ذلک لان الانسان لیس عبات عن بن النبیة بل هو امر مفاد
البدن ثم ذلک الشی الخیار الله البدن لمجسوس ارکان جسمنا مخصوصا ساریا و جوهرا
مجردا لا یبعد بان فیصل بعد موت البدن حیا او امانه الله فیعیده و یعاد بهد ثبت غدا

و دوم وقت
در قبر
محاسبه
در قیامت
بنسبه

از انسان
حسین
بنسبه

القبر وثوابه ومن تأمل في الامور الواردة عليه وجد عوار النفس مضادة لاحوال البدن ووجوب
 احدهما مقتضية لضعف الآخر فالبدن الضعيف وقت النوم وتقوى النفس على مشايخ الغدا
 واذا اعرضت النفس عن الطعام الشرب قبلت على مطالعة العالم العلوي اوت سرور
 منها جاز فطبع فيها اجلايا القدسية واكثر ارباب الشرع على انهم حيا في مجال حقيقة مدانية
 ثم منهم من قال انه تعالى رفع حسابهم الى السموات او الى قديم تحت العرش ويصل انواع
 السموات والكلمات اليها ومنهم من قال تبركها في الارض يحيطها ويوصل بين السموات اليها
 ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجوز كون البدن الملقى الرب حيا فتدعى
 فاعلان من بسطة الله تحت في بين بسطة عندي خلاف ما يقوله اهل النسخ من ان النفس بعد
 بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة
 من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وتماثل في السلام هي بما كتبت من المعاني
 والاضلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والمملكات الدائمة والذي اقول ان النفس تتصل بها
 علاقة مع بدنها لا بالتحريك وكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتالم والتحقيق في ان النفس
 هذا جعلت متفرقة في البدن لاجل اكتساب الاعمال المملكات وان تقتصر الى تحريك
 اعمال اجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متفرقة فيه من اجزاء وحساب فكيف ينبغي ان
 يقاس احدنا على الاخرى فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة التلذذ والتالم والآلة
 فقط الى ان تقوم القيمة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحريك
 ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو جبران في تفسيره خلت الناس في بين تحقيق فقال
 معناه انهم ارواحهم دون جسادهم لانما شاهدنا ما وفناها وذهب اخرون الى ان
 الشهود الحيا والاحياء والارواح ولا يصدق في ذلك عنهم شعورنا فنعن نراهم على بسطة الارواح

في القبر
 وقت النوم

في القبر
 وقت النوم

في القبر
 وقت النوم

و بهم یاریا که قال الله تعالی وتری الجبال تحسبها جبال و هی تفرم لهما جبال کما تری انما هم علی
 هیئت و یویری فی منامه ما تغفم اوتیا لم غفمت و لذلک قال الله تعالی بل حیاء و لکن لا تشعرون
 فله بقوله ذلک خطا بالمومنین علی انهم لا تدرون بن حقیق بالمشاهده و حس و بینة
 الشهداء عن غیرهم و لو کان المراد حقیق الروح فقط لم یحصل لهم تمیز عن غیرهم مثل انک ساء
 الاموات بهم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حقیق کل الارواح فلم یکن لقوله تعالی و لکن لا تشعرون
 نفسی انتهى و فی انوار التنزیل هو متنبه علی ان حیوتم لیسیت باحد و لا من جنس بحسب الحق
 و لیس هی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی و فیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمه بنفسها
 منافیة لاجس من البدن بقی بعد الموت و راکه و علیه جمهور الصحابة و التابعین و قطب الایات
 و سنن علی بن ابی طالب الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالی و مزید البهجة و الکرامة
 و قال الحق سبحانه انه تعالی لما ثبت حقیق الشهداء و لا شک ان حیوتم لیسیت بهذا الجسد
 و صحاحه فلا بد ان یکون حیوتم بوجه اخر غیر بدن روحانی و لذلک استدرک بقوله و لکن لا تشعرون
 لان شعورهم لیس الا باحیث یحسب ان ذلک الحقیق لیسیت بهذا الجسد انتهى یعنی و ارجع الیه
 بنعم قریب کریم است و لا تقولوا لمن تعیل فی نسپل الله اموات بل حیاء و لکن لا تشعرون
 امی و کموتید مرسمی که کشته شود در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند
 در حضرت ما و لکن شما اگر غشیوید یعنی نمی دانید کیفیت انجیات ازیر که ادراکا ان تعیل
 نیست مرویت که صحابه رضی الله عنهم بعد از جنگ بدر ذکر شهدای میکردند و بعضی بزرگتر
 می گفتند که چاره فلان در روز بدر جان شیرین بر او و انفتحت حیات و لذت نعمت
 محروم شد حتی سبانه فرمود که ایشان را مرده نخواهید کرد فی القبر بحسب حق و در تفسیر
 معتبره مرقوم است که ای کریم در حق شهدای بدر نازل شدن ایشان چهارده کس بودند

شش از بهاجین و هشت از رضا رضوان علیهما السلام و مختار خاکی نیست که آینه ندوده
 در حق شهیدان بی معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و ز قهار بر اوج
 شهیدان پس میرسد ایشان ارجح و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود و تشش و نوح بر اوج
 فرعونیان صبح و شام پس میرسد ایشان را در دو خون و از تشیری مروی است که آن
 شهیدان در راه خدا افتادند و ارواحشان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود و
 خدا همیشه باقی ماند و یک خدا و ایشان در سایه نیست و محبت آرام آسایش می کنند و در
 درای صفاح الایمه علیهم السلام مشغول میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
 که شهیدان در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و حتی ثواب گردیدند پس او شان نزع اند و شان
 و فرحان و روزی داده می شوند از منوی نامی جنت و کاینکه مجانب نفع گردند و کاین
 شان نزع اند و فعال و حرکات ایشان منقطع پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است
 حال شان و ایشان اولیا هستند و برویت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شد که فرمود
 خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهیدان بر روی یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند
 بنشینند پس حتی سبحانه و تعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا ذوق انعام و اکرام و شاد
 نکردم جواب دهند که خداوند او عن و فا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا بگذر
 تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود صلی الله علیه و سلم که هر آینه دوست میدارم
 که شهید شویم باز زن کرد این شویم باز شهید شویم باز زن کرد این شویم باز شهید شویم باز
 زن کرد این شویم سب بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که برین
 بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بروی تار و ز قیامت بر لیب
 پوشیده مانند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام حیات و جواب سلام دادن ایشان

این حدیث
 در صحیح
 مسلم
 است

و در شنیدن و سلام از قبر سید الشهدا و شهیدانی دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
 این است و فی التفسیر الغریبی یعنی و کموتید در حق کسی که گشته شود در راه خدا و از جمله کلمات
 باشد در چهار که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
 پس متبعمی عدم حس حرکت و عدم ادراک و شعور و در اجزای روح رو می دهد و روح را
 اصلاً تغییر نمی شود چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
 بلکه صفات تری و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه با امور سفلیانیه او از صفای ادراک مانع
 می شد و چون از بدن جدا شدند آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح
 شهید باشد یا روح عاقله منوین یا روح کافر و فاسق این معنی مرده نتوان گفت مرده
 صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با بدی از وی
 ظاهر می شوند حالا نمی شوند آری روح را بد معنی موت لاحق می شود آدل آنکه بعد از
 مفارقت بدن از ترقی باز می ماند و تا وقتی که باین متعلق بود میدان ترقی بر روح افزا
 بود و در آنکه بعضی تمتعات و لذات مثل اکل و شرب و سایر و دور که بواسطه بدن آنها
 خو گرفتن بود از دست او میروند بندگان او را نیز در شرع حکم بموت میفرمایند اما در این امور
 فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد اوستم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقا
 مرد و من بعد او را در کافیات متصور نمایند و نیز میگویند که مال او میراث و اثاران گشت که
 حالا او را کاری ببال اینجا نماند وزن او فارغ از تکلیف گشت اگر بعد از تقضای ت با و دیگری
 کند جائز نیست زیرا که علاقه که با این ن داشت و بان متمتع بود و موقوف برین جسد بود و چون
 جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار سپ خود را فروخت و دیگر او را حاجت نبود
 و کلام نماند و سود اگر چون دکانه داری موقوف کرد و دیگر افزونی مال او را ممکن نیست بماند

روح فی تعالی

اند و نشه خودش با اوست لکن موت از وراج باین دو معنی هم در غیر شهادت راه است
 اما شهیدان را خدا را در حقیقت و معنی هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که دائماً در
 و تضاعف ابر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند و در آن جهان داده حکم علی
 و الهی ایشان گرفته که گویا هنوز که و میروند و در حدیث صحیحین از دست که کل ابن آدم
 یحکم علی عمله اذ مات الا المجاهد فی سبیل الله فانتهی له عمله الی یوم القیمه یعنی هر آدمی چون
 میروید عمل او چهار قسم می نهند مگر یک که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جایزه
 نادر و قیامت گویا جهاد میکند و چنان تمتعات و لذات جسدانیه نیز از ایشان متوفی
 نشن بلکه ایشان را بجز و مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بخواهد
 آن ابدان تمتعات و لذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
 و نسائی بن جبر وایت کعب بن مالک آورده اند که حضرت علیه السلام فرمودند که از راج
 شهیدان در شکم جانوران بنزدک مثل طوطیان و سبزه ها می اندازند و ایشان را
 پروا نمی میدهند که از هر مین و هر درخت بهشت شکم می خورده بیایند و از هر نامی
 هر چه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و شیان ایشان تقدیرها است
 که متعلق است بعرض در آن شهرت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
 است و ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دینا و راقا و ده اند اما تمتعات جسدانیه
 بی تکلیفات دارند و صلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان تمام
 دنیوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و لذات
 بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
 از نظر شما غایب و در عالمی دیگر و رای عالم شما از قی ایشان و سیر و و ایشان

مقرر است مانند کسیکه در ولایت میخورد و سیر شکونه و کلار می نماید اهل هند و ستان
چون اورا نه بینند مرده بخارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
کو رمی کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان میبینند
نمی شود اگر چه بطریق خرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسیکه غایب
شخصه او بران و خالی دین حکم بموت او کند انتهی و فی بعض الرسائل الغیریه ارواح
بعد موت فنا نیست بلکه قطع تعلق از بدن است لکن ارواح عامه همینست در بقا چنان
روح است و شهید را و او را و زنده باین بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن
دنیوی نیز همان و امر بود اول ترقی در آخرت بحیث صحیح که نمی له عمله الی یوم القيمة
رزق توسط بدن دیگر اخروی که ارواح شهداء فی اجواف یا خضر تعلق فی ثمار الجنة تا و
الی قنادیل المعلقة تحت العرش و رض قرآن در سون بقره و در سون آل عمران شهادت
صحیح باین و در وجه است و انبیا را عرض احوال مت و توجها بصلاح اموالشان یاده تر
اثر حیات است باقی مجرد شعور بعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقا و روح است که لطیفه
در آن همانست و حیات با نفعی مشترک است در معین کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و او را که ذاتی او است منقطع نشده و انتهی و اما الاحادیث المقتضیه لتعذیب القبر
تغیبه کثیر و سخن مذکور منها الاحادیث الثلثه صحیحته بحديث الاول روی البخاری و مسلم عن
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه
صحابه انه یسمع قرع نعالهم اما له مکان فیقعدانه فقیولان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی
محمد صلی الله علیه وسلم قال اما المؤمن فقیول شهدانه عبد الله و رسوله فیقال له انظر ان مقعدک
من النار قد ابدل انک به مقعدا من الجنة فیراهم جميعا و اما المنافق و الکافر فیقال له ما

ارواح
بعد موت

بعض
شعور
مستند
اولی
و تالم لازم
بقا و روح
است که
لطیفه
در آن
همانست
و حیات
با نفعی
مشترک
است در
معین
کفار
زیرا که
ارواح
همه باقی
است
و شعور
و او را
که ذاتی
او است
منقطع
نشده
و انتهی
و اما
الاحادیث
المقتضیه
لتعذیب
القبر
تغیبه
کثیر
و سخن
مذکور
منها
الاحادیث
الثلثه
صحیحته
بحديث
الاول
روی
البخاری
و مسلم
عن
رضی
الله
عنه
قال
قال
رسول
الله
صلی
الله
علیه
وسلم
ان
العبد
اذا
وضع
فی
قبره
و تولى
عنه
صحابه
انه
یسْمَعُ
قرع
نعالهم
اما
له
مکان
فیقعدانه
فقیولان
ما
کنت
تقول
فی
هذا
الرجل
یعنی
محمد
صلی
الله
علیه
وسلم
قال
اما
المؤمن
فقیول
شهدانه
عبد
الله
و
رسوله
فیقال
له
انظر
ان
مقعدک
من
النار
قد
ابدل
انک
به
مقعدا
من
الجنة
فیراهم
جميعا
و اما
المنافق
و الکافر
فیقال
له
ما

نقول

تقول فی هذا الرجل فيقول لا ادرى كنت اقول مايقول الناس فيقال لا ادرى ^{تلمست}
 وايضا بطارق من حديد ضربته فصيح صيحة لسمعها من عليه غير انقلبن يعني فرمود بنو خضير ^{صلوا}
 عليه سلم که چون نهاده شود بنده در کور و بگردناز وی یاران وی بدرستی که تحقیق
 می شنو و کوفتن بغال او شان ایغنی آواز پای ایشان که بر زمین میزند میآید و از فرشته
 می نشاند و او پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مردی سخن حضرت صلی
 علیه وسلم این شارب یا از بهشت شهرت امر و حضور است و از دانات یا باین طریق
 که در قبر مشائی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تلبث این جمال جهان افرا و عده
 اشکال که در کار افتاده گشته شده و ظلمت فراق بنور کاشای او روشن کرد
 پیرا بنوس پس میگوید که ای میدم که وی بنده خاص او و ستا و برحق پس گفته می شود مردی که
 نگاه کن بجای شست خود که آتش و وزخ که برای تو آماره ساخته بودند تحقیق بدل کرد و جنت برای تو
 نشست تو که در وزخ بود بجای شست از بهشت پس می پند آن مؤمن و و جاکر اگر در وزخ
 و بهشت حکمت این است که فرج و سرور بفرماید کی بجای شست از بهشت وزخ و دیگر خصایص این بهشت
 و کافران حال عکس این بدو و اما منافق و کافر و شیعی و هر یک که میگویند تو در حق این مردی سخن میگویند
 و کافر و بنیایم و دم که میگویم در شان انجی میگویند مردم و دنیا فتم حقیقت حال این گفتنیست و از انبیا فی عقل
 و خواند تو قرآن زده و مشهور است که کافر بطرفه ما از این عظیم پس میکند فریاد از آنی که می شنو آن
 نزدیک جنت آید این پیران که ایشان نمی شنوند تا عده بتلا و کتب حال ماند و این غیب شد و در و عیان
 نکرد و موجب اقطاع سلسله معیشت نکرد و کذا فی ترجمه شکر و اما و ملا علی القاری ح فی مرآة المناجیح
 شرح شکر المصابیح قبل السمع صوت نعالهم لکان جفا فان جیده قبل ان یاتیه الملک فی نقعه
 میت لاجس نشی و بدو ضعیف از ثبوت بالا حدیث ان المیت یعلم من یکفه و من یصل

علیه من کجلیه من یدفنه قال ابن الملک فیہ دلالہ علی جوق لمیت فی القبر لان الاحساس بدون
 ابحاث متنع عاده انتہی و فی شرح المصابیح قال بعضہم ان الاموات یوزیہم صوت علی قول
 العلماء ذلک لعل ان لمیت لسمع فی القبر یا تعال من الکلام ویقر من القرآن انتہی توضیح
 مقام انکہ منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لیسع مشرع نعالہم تا ویلی نکند
 کہ خلاف ظاہر بعید از صواب است اختیار نمودن بیا نش انکہ اگر میت زین می بود او را
 بگوشن نعلہامی شنید چه بدن میت پیش از انکہ بیا یزد او فرستہ پیش از او را
 و حساب نمی آرد پوشیدہ مانند کہ این تاویل ضعیف است چہ کہ الفاظ حدیث از ان ابا
 دارد چہ تقدیر نمودن کوکان چہ بدون قرینہ صارفہ از درجہ صحت بعید است بلکہ در
 کنایہ تاویل را انچہ از احادیث صحیحہ بہ ثبوت پیوستہ کہ میت می شناسد کسی را کہ فن
 می پوشاند او را و نماز جنازہ او می گزارد و یکیکہ بر میدارد جنازہ او را و دفن می کند ویرا
 و گفت ابن ملک کہ درین حدیث دلالت صریح است بر انکہ میت در قبر زین است زیرا کہ
 اگر انکہ بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند کہ ایذا میدہد اموات را و از انجا
 نعال و تحنا را اکثر علمائے است کہ این حدیث دلالت میکند بر انکہ میت می شنود کلام را
 و قدرت قرآن را و بعضی قشیرین از ان حدیث جواب داده اند باین طریق کہ شنیدن
 میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نہادن میت در قبر از برای مقدمہ سوال پس
 سمع اموات در ہمہ اوقات ثابت شد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع غرا الخط
 عن خصوصیتہ وقت دون وقت و متفقان بیک کر و ان این جواب را باین کہ تخصیص کو غراف ظاہر است
 بر ان تم نیم ظاہر حدیث دلالت میکند بر انکہ حالت مذکور حمل میت را در قبر اختصاص لا قرینہ و عتہ
 یسمع دین ہم در شرح تقدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور شکالی آورده و جواب از طرف

ایشان تخصیص نکور بلفظ اللهم افاده نمود و نیک ظاهرست که این لفظ دلالت میکند بر
 جواب بکذا فی الطريقة الوسطی قال مولانا علی القاری فی المرقاة و شکل علیهم جسد است
 لیستعجل نعالم اذ انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضیع فی القبر مقدمه للسؤال
 جماعته و بین الآتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی سببه الکفار بالموتی لا فای
 فقد سماعهم هو کما تری فیہ نقض لا یحصل جمیع مع ان ما ورد من سلام علی الموتی یرد علی
 التخصیص باول احوال الدفن انتهى و گفته سخن درین مقام نیست که نغم تقدیب قبر و حیاء
 موتی در قبور و سوال و جواب و فتح در بجهشت برای ترویج و تفریح با حیان و کثایان
 در بجه و وزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث
 و مبرهن شده منی است برا عاده روح بحسد و بقاء تعلق آن با جزاء لطیفه بدن که عباد
 است از ستمه ظاهرست که استدرت شریعت در حق مغفوران و دوام عذاب سی بر
 ثابت و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقاء روح و تعلق خاص آن با جزائی
 صدور قتی ندارد و نیز منطاط شناختن اموات را از شنیدن کلام و سلام احیاء
 و جواب دادن ایشان که بر تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص
 شنیدن میت آواز تعالی را بوقت نهادن در قبر متضامی کند که همه امور مذکور از
 شناختن و شنیدن و جواب دادن و مغفبتن و منعیم بودن مخصوص بوقت و صبح
 و قبر باشد اذ لا قائل بالفضل فلیک بالانصاف و تجنب عن الاعتساف و یعضد
 ما قال ابن عبد البر احادیث السؤال و عرض المقعد و عذاب القبر و نغمه زیارت بقبور و السلام
 علیها و خطابهیم مخاطبه الحاضر العاقل و الله علی بقاء تعلق خاص بین الروح و جسد الیوم
 انحر انتهى و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمه الباری اعلم ان الروح

و کسب حیات و کسب حیات

الروح الیها یلزم ان یحیى الروح

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق مفارقة الاحكام الاول تعلقها به في بطن الام جنينا الثاني تعلقها
به بعد خروجها الى وجه الارض الثالث تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة
من وجه الرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقت وتجرت عنه لكنها لم تفارقه كليتها بحيث
لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه وردوا اليه وقت سلام سلم عليه وردانه ليسمع خفق
انما لهم حين يكون عنه وبذلك اعادة خاصته لا تجب حتى يحن البدن قبل يوم القيمة من حسن
تعلقها به يوم تبعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يعمل البدن سمعها موتا ولا نوما ولا
شيئا من ان لا ينتهي يعني تعلق روح ببدن فيجوز كونه است اول روح التعلق است خاص
در حالت بودن بچه در شکم مادر دوم روح را تعلق است ببدن بعد پیداشدن او
پسرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلق است ببدن در حالت خواب پس در نجات
او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و بعضی اعتبار مفارقت است از ان چهارم
را تعلق است ببدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه در نیت صورت اگر چه او را
به بعضی اعتبار از بدن تجردی حاصل شدن لکن همه وجه روح را وقت تمام از بدن روح
نداده زیرا که لهذا حدیث صحیحی ثابت شده است که وقت سلام کردن مسلمان بجهنم است
سوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شده که میت می شنود آواز کوفتن نعش مردم
بگردن از وی یا بلان و بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح سوی بدن اعادة
خاص است که از ان لازم نمی آید زنج شدن بدن پیش از دفن یا است بجم روح را
است ببدن روز قیامت که ابدان مبعوث خواهند شد و این نوع تعلق کامل ترین انواع
است که درین وقت بدن را به موت لاحق می شود و نه خواب و نه خیر و دیگر که موجب
بدن باشد و در مدارج النبوة مرقوم است که میلان قبور رسالت و منین از و احشای ان بنی

است خاصت مکر بدان اثران امی شناسند بدلیل استجاب زیارت جمیع اوقات
 و احادیث کثیره دلالت دارند بر آنکه اهل قبور را ادراک و سماع حاصل است و شک نیست
 که سماع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس همه حتی اندو لکن حیات ایشان مرتبه
 کمترین از حیات شهدا و حیثیت کمترین از حیات انبیاء و در سالک ما شمیم مذکور است که در
 میت جسمی است مثالی که برای وسعت علم و شعور و تفنن تصرفات مقتضای دارد و در
 جسمی شهادی که تغذیه و تنمیه تولید و سماع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات اوست پس
 هر یک از جسم مثالی و شهادی بخصوصیتها امتیازی کامل دارد لکن اصل حیات که در هر یک
 است پادین هر دو جسم و جنس حواس و ادراک را علی السویه میخوانند و در هر دو واجب تحقیق است
 و سابقا بر مان عقلی و نقلی و جماع فلاسفه و اتفاق کافه اهل سنت و جماعت بر ادراک و
 شعور و سماع میت نقل کردیم پس از جمیع ما سبق و بحق لایح شد که شنیدن میت حقوق
 فعال را اصلا مخالف قیاس صواب خلاف عقل سلیم نیست تا کسی منافی مزاج توهم کند که آنچه
 خلاف قیاس است می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه بر همان موضع مقصور
 ماند و بماند و اما علیک مع عند البصیر بحذق ان ما قال بعض حلقه عرش الجمل والقوائیه ان الاستدلال
 بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره تولى عنه صحابه انه لم یسمع قریع نعالهم بحديث
 سماع لمیت لیست مستقیم لانه در عند غدا لب القبر روح تو وضع فی قبره تحقیق علی قول العامة و
 سماع لمیت تحقیق النعال عند وضع تحقیق فی المیت لایوجب ثبوت عموم ما توهمین الاول این
 المیت تحقیق نعال صحابه خاصه لک الوقت لانه مقدمه السؤال فلا یصح القیاس علی ذلک
 لمزید و صف فی مقیس علیه الثانی ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس و ما در و علی
 خلاف القیاس یقتصر فی محله و لا یتجاوز عنه ثم یلفظ لیس مایسمع بالقبول کما لا یخفى علی اهل

و اما زعمان استنباط سماع الاموات عن نبيك بحديث معارض لقوله تعالى انك لا تسمع
 و ما انت لسمع من في القبور مستعلم دفعه عن قريب فانظره مقتضا الحديث الثاني روى
 مسلم عن يمين ثابت رضي الله عنه قال نينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط لبنى
 على غلظه له وخن معه اوجاد به فكادت تلقه واذا القبرسته اوخته فقال من يعرف به
 الا قبر قال جل انا قال فتى ما تو قال في لشرك فقال ان بنى الالهة تقتل في قبور باطلوا
 ان تدافوا الدعوات الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذي اسمع منه يعني كفت زيد بن ثابت
 در انماي انكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بود در بوستان بنى نجار كه قبيله است از بنى
 سواد بر پشتى كه حضرت را بود و بوديم باها حضرت كه ناكاه بر مريد و هم كردند
 را از پشت خود پس نزديك بود كه بديار حضرت را بر زمين و ناكاه قبر را بود و در
 شش پانچ پس فرمود حضرت كه كدام كس مى شناسد صاحبان اين قبر را كفت
 مردى كه من مى شناسم فرمود آن حضرت پس بگوئى مرده اند و در كدام زمان
 عالم رفته اند كفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند پس فرمود آن حضرت
 اين امت قبله ساخته ميشوند از انمايش كه ميشوند و كوفى هاى خویش كنى و ترس و ملاحظه انكه دفن
 كنند شمار دماي خود را و رسم كور كردن بر نقيده از عالم بر آينه دعامى كردم خديجا
 را كه بشنود شمار اخيري از عذاب قبر كه مى شنوم من از ان القنى اگر بشنويد شما ان عذاب
 ديگر مرد با خود را و كور نهي نميد و در نجاشه كمال مى آرد كه عذاب قبر موقوف بر دفن و
 نيست خداي جل شاناه اگر خواهد عذاب كند مرده را اگر چه باشد در صحر ايا و در شكم جانور و
 نيز امر كرده شنود مومنان بر دفن اموات پس تركه ان از شان بجهت اين ترس چه
 كنجانش را و توبيه كرده اند از اين شكال چندين و چيكي انكه مراد است كه اگر بشنويد عذاب

حديث الثانی فی القبر
 و ما انت لسمع من في القبور

قبر را خونی و دشتی عارض میشود شمار که به پیشش و بی عقل میکردند و قوت فرصت و فن
 نمی نمایند پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و فن
 بهوش دیگر آنکه اگر بشنود غلب مرد را در دشتی و دشتی حاصل میکرد و شمار از ایشان
 اموات بعدی که نزدیک نمی تواند آمد بایشان تا بهنجیز و تکفین نمایند و دفن کنند
 دیگر آنکه طبايع زندگان مجبور است بر پوشیدن عیب مرد های خود و بر شریعت نیز ابراهیم
 کرده اند که اذکر و مهوتا کم بانجیر و مقابر محل حضور مردم و جماع ایشان است پس صحرا
 بعید نیست از مذکوری و روشن شود غلب ایشان را و مطلع کند و بر عیب های ایشان اعلم
 بکذا فی الترجمة نهجیث الرومی بن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله
 قال اذا دخل الميت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فجلس یسبح عینیه و یقول دعونی
 یعنی چون در آورده می شود مرده در کور مثل ساخته می شود و نموده می شود و مرده را
 آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می شنید میت در حالیکه می ماند
 هر دو چشم خود را می گوید بکذا اید که نماز شام بگذارم و این دلالت بر رفا هیت حال
 میکند که یا هنوز در دنیا است و خواب رفته بود اما تخصیص مغرب بهمت مناسب حال
 و تنهایی است در وقت شام کذا فی ترجمه مشکوٰۃ تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحیه
 تنعیم تغذیب قبر نجات مومن و غلب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را
 خواهد بود و مذکور شده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذاب است یا نه پس گفته اند
 که حکم مومن فاسق نیست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و نشت بشارت
 و امثال آن یا در نهان شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از غلب کند
 فاسقی باشد که خوشتر است خدا تعالی مغفرت او را بکذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر

الحریث الثالث اثبات غلبه

تحقیق

تحقیق

کاف و دیگر بر وزن ایمر معنی نا آشنا و خوش مشتق است از کثرت ضد معرفت و چون مست
 از آنها شنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندین لهذا بر دو فرشته را که از ^{سوال} است
 می کنند بنکر و دیگر نامیدند بکذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر است که منکر و دیگر نام دو فرشته است
 معین و شخص که بر سر بریت تمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو کور است
 و یکی ازین دو کورده افراد بی شمار دارد و متشک نمودند بلکه در کیساعت مردمان کثیر
 به شرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه باور یک
 سوال نمایند و درین متشک خد شمس طاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد بر دو فرشته
 معین بصورت مختلفه و ابدان کثیره متمثل و تصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
 کنند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع محتمل امور غریبه از
 الله قدس سر ابرهم معید است قال بعض المحققین فی حاشیه علی شرح العقائد النسفیة قال
 استاد البیاض الطاهر منکر و دیگر احب ان والا ففی ساعده و احث تنقیح الموت لاشخاص کثیره
 فی اطراف العالم فلا یکن ان سیالاً بالجمع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان سوال
 بحث او یکن ان تصور البصو مختلفه و ابدان متعدد و کما نقل عن اولیاء الله محمد صلی الله علیه
 سلم انهم تحقیق استم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مریدان بآنیم و اقبیه ثابت شود که از اطفال از سلطان
 و معید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد وفات کردن ابراهیم علیه السلام
 تلصین فرمودند که اسی ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است
 و غیر خدا پدر من است و سلام دین من است و مختار ابو عمر بن صلاح و صاحب ^{است} حقه
 که اطفال را تلقین کند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکور در حقیقت
 رسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نه خواندند و وفات

كثر ذنبه بلكه هان وقت در كار دن نماز كسوف مشغول بودند و بعضی كويند كه از اطفال كمتر در وقت
 سهول بشود و اطفال مؤمنين كه مغفور اند مستول نمی شوند و بعضی بعكس این عزم كرده اند
 بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصباح طو اهر الاخبار تدل علی ان الاطفال كالبالغين
 فی سوال القبر فكلهم لهم نقل یعرفوا بذلك منزهة و سعادتهم وقد صرح بذلك فی قصته
 ابراهيم عليه السلام وهو ما ذكره الشيخ ابو سعد المتولي فی القصة ان النبي صلى الله عليه وسلم لما
 ابنه ابراهيم عليه السلام قال النبي صلى الله عليه وسلم قل لله ربی ورسول ابی والا سلام
 وینی و قال الشيخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذكار بصواب انه لا تقبل
 لانه لا يستل هذا اقرب لانه لا يغيب فانه باع غیر مكلف و محدث فی ابراهيم لم ثبت
 بل الثابت ان النبي صلى الله عليه وسلم لم یصل علی ابراهيم ولم یحضر دفنه لاستغائه بصلوة
 الكسوف و وعظ الناس رواه ابو داود و غیره انتهى و فی بعض النسخ علی شرح العقائد النسبية
 قيل ان صبيان المشركين یكفون فی القبر و اما صبيان المسلمين فكلهم مغفرون فلا یسلون و قد
 يقال يجوز ان یكون لكل سوال و فی سواله حكته لم نطلع علیها كما فی الانبياء علیهم السلام
 قيل ينبغي ان یكون هذا مختصا بصبيان المسلمين لا يقال لا فائق فی سوال صبيان المسلمين
 فانهم مغفرون لا انا نقول لعل فی السؤال منهم حكته لم نطلع علیها و كیفیة السؤال عن اصحاب
 غیر معلومة قيل یسأل الصبی عن مفارقة الابوين وعن كیفیة معاملتهم بما فی الرسالة
 المعینیة لیس للانبياء و للعشرة المبشرة و الصبيان المؤمنین سوال و لا عذاب و لا احسان
 و ما وقع فی بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبياء و اطفال المؤمنین فهو محمول علی
 حساب العرض فیکال غلت كذا و كذا و لكن عفت عنك و اما حساب المناقب فله
 لم فعلت كذا فهو لیس للجماعة المذكورة انتهى و در كتاب شرح اصدور فی احوال المؤمن

و القبر تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیل مسجود و چنانچه تفصیل این
مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم قندک و لا تغفل و نیز در احادیث صحیح مشهور
در باب یارت قبور سلام بر مونی و تکلامی با آنها ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
شده لکن اینجا هم بگوید حدیث آنها ما المؤمنین و انما المؤمنین بیان میکنیم پس بدانکه ترا
ابو شیخ از عبید بن مروق ثابت شد که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد
می نمود و فات کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حال انتفاش اطلاعی نشنید پس
بگذاشتند آن حضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محسن فرمودند
که همان ام محسن که جاروب کشی مسجد میکرد عوض نمودند که آری همچون انتقال کرد
پس آن حضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوسی مخاطب فرمودند که ام محسن
که ما عمل با بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیامی شنود فرمودند که شما از دیاره تر
نمی شنوید یعنی او مثل شما یا دیاره از شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی برآمد که
جاروب کشی مسجد را بهترین عمل یافته و عن ابی هریره رضی الله عنه قال اذا مررت
بالقبر قد كنت تعرفهم فقل السلام علیکم صاحب القبر و اذا مررت بالقبر لا تعرفهم
السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری بابل قبور که می شناسی ایشان را در دنیا پس بگو
زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گور ما چون بگذری بابل قبور که نمی شناسی ایشان را
پس بگو سلام باد بر مسلمانان و قال حکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فقبض احوال الدنیا
ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می پندند احوال دنیا را و اخراج ابن عدی عن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شنوا انکھن مؤامکم فانهم تیر ورون فی
یعنی خوبتر و سید کفنهایی مردگان خود را چه اگر ایشان در قبر با یکدیگر ملاقات می کنند

و در حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم با کفار که در بدر بد آنکه بدر نام آنی است
و ویی است مشهور که فاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بر روز
بنفستهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بیان آمده آنرا امام النووی فی کتاب
الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدر ام موضع الغزوة العظمی المشهورة و مدینه معروفه
و قریه عامه علی نحو اربعه مراحل من المدینه منیا و بین مکه قال بن قتیبه بدر بنک
لرجل سبی بدر افسیت باسمه قال ابو النقطان کانت لرجل من بنی غفار کانت غزوة
بدر یوم العجینة سبع عشرة خلت من شهر رمضان فی سنة الثانیة من الهجرة انتهی کتبه
خطاب فرمود دل و جدتم ما و عدد بکم قتار و م عرض کردند که یا رسول الله ما کلم
اجساد الارواح لها فرمودند که ما نتم باسمع لما اقول منهم و لکن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه
مشکوة لمصایح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی
صلی الله علیه و سلم امر یوم بدر باربعة وعشرين رجلا من صنادید قریش فقد فانی
من اهل بدر خبیث مجت و کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرضة ثلث لیل فلما کان
بدر الیوم الثالث امر برحلة فشد علیها رطلان مشی و اتبعه صحابة حتی قام علی شفة بکی
فجعل یأویهم باسماهم و اسما ابائهم یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان ایسرکم انکم طعتم
الله و رسولنا فاما قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فبذل و جدتم ما و عدد بکم قتال عذیر
ما کلم من جبال الارواح لها قال النبی صلی الله علیه و سلم والذي نفس محمد بیده ما نتم باسمع لما
اقول منهم فی روایة ما نتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زوال بخاری قال قتادة
احیاءهم الله حتی استمعوا قوله یونیا و تصغیر و لفظة و حسرة و ندانتهی قال الطیبی قوله ایسرکم
انکم طعتم الله و رسولی معناه بل تمنون ان تكونوا مسلمین بعد ما و صلتم الی غلب النار اقول بنی

آن فیسے کا تیرتب علیہ قولہ فانما قد وجدنا لہ کالتعلیل لہ فالسبحہ مستعارۃ لمضد ما من
 اخرون الکاتبہ تہکما وخرتہ کالبشارۃ فی بشرہم بعد البیم وکالتحیۃ فی قولہم عرجتہم
 ضرر یجمع و مقام الشمانہ و محسرة یقتضیہ فالمعنی تخرون و تحسرن علی ما فاکلم من
 اللہ و رسولہ و تذکرون قولنا لکم ان اللہ سینظر وینصر اولیاءہ و یخذل اعداءہ فانما قد
 وجدنا ما وعد ربنا حقاً انتہی و قال الامام النعودی فی شرح صحیح مسلم قال المازری
 بعض النجاشی ان لم یسمع عملاً بظاہر ہذا الحدیث ثم انکرہ المازری و ادعی ان ہذا
 فی علی ہل بدر و علیہ القاضی و قال کمال سماعہم علی ما یحتمل سماع الموتی فی احادیث
 غلب القبر و فتنۃ التی لا تدفع لہا و ذلک باحیاءہم او احیاءہم فیہم یعقلون بہ و
 فی الوقت الذی یرید ہذا کلام القاضی و ہوا الظاہر المختار الذی یقتضیہ احادیث الامام
 علی القبر انتہی و فی المرقاة شرح مشکوۃ و کان المازنی اخذ الاختصاص من قول قتادہ
 و ہذا ظاہر الجہور کما یومنین فی شرح الصدوق و توضیح مرام انکہ عدد مقتولان بدر از کفار
 شتران نقما و بود و نقما و یکسر یہ شدند و از مسلمان چار و دہ کس بدر جہ شہادت
 شش از ہا چران و شست از انصار شش از فرزج و دواز اس و یکم پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم بست و چار کس از ان نقما و شقیای قریش کشتہ شدہ بودند و انداختہ شدند و چار
 از چاہ ہای بدر کہ آن چاہ پلید و ملیک کنندہ است و این صفت در آن چاہ از قدیم بود کہ مر
 و کند کہ ہا در آن می انداختند یا جہت انداختن مردار ہای این پلیدان در وی و بود
 صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ غالب می شد بر قوی و شج میگرد و اقامت میفرمود و در جا
 جنگ میدان آن سہ شب پس چون بود حضرت در بدر روز سوم امر کرد بہ بنیان
 ہشتہ سوار ی پس بستہ شد بر وی یا لان آن بہتر روان شد حضرت و پیروی کرد و

بدر

ما

یاران او یعنی صاحبزاده شدند تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کناره چاهی پس شروع فرمود
 آنحضرت که ندای کند و ما را بناهای ایشان و ماههای پدران ایشان ای فلان پسر فلان
 ای فلان پسر فلان ایاست و خوشحال میکردند شمار که فرمان برداری میکردید خدا و
 خدا را و ایمان می آوردید پس بدست کسی یا تحقیق یا قیام خیری را که وعده کرده بود پرورد
 مای پس آیا یافتید شما خیری را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الان معلوم
 که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدای فرمود حق است و شما طاعتی نمیکردید
 ایست که مستعان مست است برای حسرت و اندوه بطریق استندال یعنی آید اند و سنال
 و حسرت میخوردید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یا میکند این را که پیغمبر خدا از شما
 که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان را
 ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عسری پیغمبر خدا چه سخن میگوید از ابدان که نیست جانها
 در آن یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن بایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سو کند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست
 شنو اتر مر چیرا که میکویم من از ایشان یعنی آنها شنو اتر از شما و یا برابر از و
 روایتی چنین آمده است نیستند شما شنو اتر از ایشان و لکن جواب نمیدهند ایشان را
 کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قما و ه از برای جواب استیسا
 حکم برد ما و انکار سماع ایشان زنده گردانید ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنو
 ایشان را کلام آن حضرت از جهت سزایش کردن و تهدید نمودن
 و ضرر و خوار داشتن و عتاب کردن و مقام کشیدن و بر اظهار حسرت و شیمانی و
 محقق دلموی قدس عز و جرحه شکر شریف و مدارج البقی افاده فرمود که این حدیث

این حدیث در بعضی روایات
 صحیح است و در بعضی
 روایات ضعیف است
 و در بعضی روایات
 صحیح است و در بعضی
 روایات ضعیف است
 و در بعضی روایات
 صحیح است و در بعضی
 روایات ضعیف است

صحیح متفق علیه صحیح است در ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم مرثیان را با آنچه خطاب کرده می شود و پنجمین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود و گوشتن نعال مرد را و قیاس بر می گرداند از دفن وی و پنجمین آنچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بقیع را آنکه که سلام کرد بر مرثیان را و خطاب کرد و مرثیان را و گفت سلام باد بر شما اهل و اسلامان آنکه شمار اینچه وعده کرده شده بودید و ما نیز نشانی می بینیم بشما چه خطاب با یکدیگر نشود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود از جمله عبت و در حدیث ترمذی آن است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنهما برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بکجه خطاب کرد و او را و گفت اگر حاضر میشدید و میت بود دفن نمی کردم ترا آنکه آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت استی باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صحیح است در سماع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که در آن حدیث صراحت مذکور است از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بر لیب و پرده مباد که جویب وجه اظهر است بسطریق اول آنکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان کرد بر وی تا قاطع نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار و غر و جل قادر است بر آن و سبیه خمس مذکور را که عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب مقرر شده است بکذا فی الترجمة بطریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکرد و کما لا یخفی طریق سوم علمای محققین بحیث مذکور مسئله سوال قبر متسک نموده اند و ظاهراً است که اگر حد مذکور از جمله معجزات میبود متسک مذکور صحیح نمی شد و الیفیس فی فتح الباری

اول
ثانی
ثالث
رابع

شرح صحیح بخاری منک بهذا الحديث من يقول ان السوال يتوجه على الروح والبعث ردة
من قال انما يتوجه على الروح فقط بان الاسماع يحتمل ان يكون لاذن القلب لم يبق فيه
حجة قلت اذا كان الذي وقع جفند من خوارق العادة للمعنى صلى الله عليه وسلم السلام
به في مسئلة السدال هذا انتهى طريق چهارم آنکه در رساله تشریفة مسطور است که هرگاه اسماع
کلام حیار علی علاقه روح باین غیر مقصور بر تحسین تعزیه میت بدوین همین علاقه منتهی
شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که سبب آن
بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروری نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه فرمود
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که ما انتم باسمع منهم است معارض کرده آنکه لا تسمع لکم
انکاشته چه مراد از آن نمره سماع است بطریق سماع از آن حضرت سوال کرد و آنحضرت
فی المعنی جواب داد که علاقه روح باین بعد موت هم باقی میماند اگر چه مانند علاقه
حیات متعارفه نمی تواند شد که مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد و دیگر همین
که ترتیب سماع و عذاب بر آن تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم
باسمع منهم مذکور است چنان سماع هم علی یا حمل سماع الموقتی فی احادیث عذاب القبر و ذلک
باجیار هم او باجیار خبر منہم یعقلون و یسمعون وقت یرین الله تعالی هذا کلام القاضی
و هو انظار المختار فی تفسیر احادیث اسلام علی القبر و انتهى وجه دوم آنکه حدیث مذکور
از باب ضرب المثل است و در او حقیقت کلام شریعت بلکه مقصود از آن عبرت زدن کان
حسرت کافران است پوشیده نه آنکه جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طور که ایشان
از شمار زیاده تری شنوند یا بر اسماع میکند شده اما دارد از آنکه حدیث مذکور بر
عبرت حتمی منقول گردد زیرا که در فیض و ترتیب اشارت آن بود که میفرمود مذکور برای خبر

کتاب چهارم

کتاب چهارم

۹۳۸
 سماعهم كان من اختصاص ذلك الوقت معجزة الرسول صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومته انتهى مما لا
 سبيل له الى الرشا وكما لا يخفى على اهل السداد واما ما طعنوا به من ان في قوله صلى الله
 عليه وسلم لما اقول لهم ولا تتين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على المصوب
 والثاني بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجوبة الدقية
 التعميم المبطل للاختصاص فان منع حمل اللام عليه اما ذكر الواحد المتكلم فبيان الواقع وتخصيص
 لمطابقة اسوال فانه لما سأل عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله لا يرو
 ما تكلم من حيا فانما صلى الله عليه وسلم في جواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عرق بخصوص
 واشتراك اصل العموم وجه چهارم آنكه قول حضرت قتاده رضي الله عنه احياءهم الله حتى تقوم
 قوله الخ اول است بر اختصاص جواب ازين وجه طاهر است زير آنكه هرگاه شنيدن بدار
 بلا ارواح مستبعد بود پس قتاده حال واقعي را بيان كردند كه اوسجانه جل شانہ
 اوشان را زنده كرد ايند يعني ارواح را در حيا و كفار را عاده نمود و اما كلام تهديد بنجام
 بشنوند و دانهامي حسرت بخورند و شبهه نيست در آنكه همه كفار را حي شيدن واقعه
 عذاب در عالم برزخ زنده مي شوند و اين زندگي بطوريكه براي ادر اك كيفيت عذاب
 باشد على الله و ام تا بعث باقي مي ماند پس از تاويل حضرت قتاده صلا تخصيص بكفار بد
 مستفاد نمي شود و احياءى مذكور از قبيل معجزات نيست آري اگر اوشان احياء حسي است
 مييد و قطعاً و معجزة معدومي شدي فخرج لباري ارادة قتاده رضي الله عنه بهذا تاويل الاولى
 من انكر انهم سيمعون انتهى و بما تلونا عليك طهران ما زعمتم المتقين من انه لما فهم قتا
 هذا تخصيص من نظم الكلام را و ايضا صرح بقوله احياءهم الله لم و عجباً من الذي قيل
 ان ذلك الاحياء لم يكن مخصوصاً بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل يظن احياء الاموات

وحيث
 انما

وحيث
 انما

اذ ايسر حتى يكلم بجمعه و ما راه مصيبا بل قال قولوا غيبا و خطا خطأ صريحا و مسلکا
 قبيحا تم بعنوانه السجف خطا صريح و قول غير صحيح و الاضغ و لا تمنع الهوى بلكه احوال
 پس مانند کان خود هم خوشوقت می شنود قال بعد تعالی و يستبشرون بالذين لم يلحقوا
 من خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی در حق شهید
 احدی سورة آل عمران ارشاد فرموده و لا تحسن الذين قتلوا فی سبیل الله انما یحیا
 عند ربهم یرزقون فرمین با انا هم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم
 خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون یستبشرون بنعمه من الله و فضل و ان الله لا یضیع
 اجر المتنین یعنی مرده کمان مکن کسی را که کشته شدند در راه خدا این عباس رضی
 عنهم نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه فرمود که چون در آن
 شمار و را حد شهید شدند حق سبحانه و جانهای ایشان را در جوارف مرغان بنجاری
 که در پشت طوف کند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از هر فرد و سرب و سرب
 و بوق استراحت خوابگاه ایشان قنایل زرین باشد در سایه عرش ابوحیه
 ایشان میگویند خداوند اجرده یاران و برادران ما را این دولت که یافته ایم تا
 رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده کرد و حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان
 تشریف این آیه از زانی فرمود و نیز مردی است که پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از
 شهید بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدینا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
 فرمان رسیده حکم ازلی مرین و جبرفته که آمد کان از رجوع ممنوع باشند گفت پس
 از سعادت حال و نعمت لا ازال که مراد داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهید
 مرده پندارید بلکه ایشان زندان اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که هر سال بود

توضیح

نخوه بدیشان میرسد یا کمال ایشان را آنچه در ذری داده می شوند از میوه های بهشت شادان
 با آنچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است عطا
 و راسی آن تصور نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید
 ذرات ایشان ابلغات معارف ربانی ستیز گردانند و زرقان ایشان بآفتاب است پس از آن
 بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فریض عبارت از آن است و محبت واقع آنها جزییایه
 از وصول بمقام وصال و مستغرقون ترازو نظر بحال و به کریم معنی تواند بود و مشعر
 مایه خوشدلی آنجا است که دلدار است می کنم چه که خود را مکر آنجا فکرم
 و خوشوقت می شوند بسبب آنکه هنوز بایشان نه پوسته انداز پس ایشان بسبب آنکه
 هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک گردند بر بقا
 دنیا و آنچه در و بگذارد خوشوقت می شوند بچمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر
 دارند شهید آنکه خدا ضائع نمیکند و فراموش را بگذاردانی تقییر حسینی فایده مختار محققان است
 که شهیدان بالفعل زنند و روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجای می آرند بر عرش
 ماقیامت و بعضی بجهنم جسمانی گویند ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان
 بسوی آسمان صعود میکنند و سعادت های وافر و کرامت های متکثر بایشان عنایت می
 و فرقه میگویند که ابدان شهیدان در زمین زنند اند و با انواع عنایات احسان حاصل میکنند بر ایشان
 در پرده مباد که فرمود این هر دو فرقه خلاف مشاهده و بعد از تحقیق است و در مراجع این
 مندرج است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شان شهیدی احد مخصوص بعد از ورود و احاطه
 که در فضل مطلق شهیدان و در مشق فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در آن
 حق تعالی ایشان را در جوف مرغان سبز و هر در آن مرغان بلب جوئی های بهشت می
 اند

فایده

و از آنها می‌شامند و از میوه‌های بهشت می‌خورند و در منازل و خانه‌های بهشت
 بوستانها و گلستان با طیاران می‌نایند و بعد از آنکه از شیر بهشت فارغ میشوند
 بقیل و طیاران آویخته شده اند بساق عرش باز می‌گردند با جمله انکار شعور و در آن اموات اگر
 کفر نباشد در الحاح و بودن او شبه نیست ثم بکلماته الطیبه و نیز مولا نا صاحب روح نوکرینم
 فیض ثم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شد
 چیزی از باطن اخذ نمی‌تواند کرد و تحقیق این مقام مفضلاً در کتب حضرت صوفیه قدس سره ارحم
 معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسئله است و اندک خواهد شد و حضرت سلیمان
 مرشد سلیمان لانا رشید الدین خا نصاحب مرحوم معذور در جواب بعضی سوالات تحریر کرده
 که چون سماع کلام حیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق طیاران
 اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که میت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف
 عقیقه صحابه تابعین است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین برضا در تفسیر کبیر
 و لا تقولوا لمن یقبل فی قبور اموات یعنی و مگوئید در حق کسی که گشته شود در
 خدا که ایشان مرده اند می‌نویسد و فیها اسی فی الآیة و لا آله علی ان الارواح جوهر
 بالنفسها و نه احوال و اعتباره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح
 اجسام لطیفه ساریه فی الابدان کسریان المانی الورد و النار فی الفهم و الدین فی الجسم
 نقوه بعض الملیین منایره لما یجس من البدن ثقی بعد الموت در آنکه لان البدن
 وقت الموت و ضعفه لا یقضي ضعف النفوس بل النفوس تقوی وقت النوم فتنشأ
 الاحوال و تطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فنهذه نفوس
 فی ان موت البدن لا یتعقب موت النفس لان کثره الافکار سبب اکمال النفس بالمعانی

الآلهیه و هو غایه کمال النفس فما هو سبب کمال النفس فهو سبب نقصان البدن و هذا المقیود بالنفس
 فی ان النفس لا تموت البدن و لان احوال النفس علی ضد احوال البدن و ذلك لان
 النفس انما تفرج و تنبج بالمعارف والآلهیه الدلیل علیه قوله تعالی لا یذکر الله تطئن ثقله
 و قال صلی الله علیه و سلم اتیت عند ربی لطیفی و یستغنی و لا شک ان ذلك الطعام و الشراب
 لیس الا عبارة عن المسفرة و المجتة و الاستناره بانوار عالم الغیب و باجملة فالسعادة
 النفسانیة کالمضادة للسعادة الجسمانیة فکل ذلك شعیران النفس مستقلة بذاتها و لا
 كذلك و جب ان لا تموت النفس بموت البدن بل فی تفسیر الکبیر تفضیل مقام انک بعض
 از طینین میگوید که ارواح حیوانات لطیفه اند ساری در بدن مانند سریان آب و در دوا
 و کشت در روغن در کج و ثابت می کنند حیثیت ارواح بد و دلیل یکی آنکه در آیات و
 لها و شیه او صما که از لوازم و خصایص جسم است برای ارواح مثبت شده مانند توفی و
 و ارسال و مساک و تعیم و تعذیب و افواج و تبار فیخرج افعال و آمد و رفت کردن در عالم
 برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و طلق کردن و شناختن و عدم شناختن و
 ارواح او را که می کنند ذات خود را و عقده لای را و کمی نیست در آنکه ادراکات و علوم و اعراض
 اند پس اگر قائل شویم که ارواح حیوانات هستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود
 و بطلان این قیام در علم کلام همین شن و متحققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که
 ارواح جواهر مجردة اند و تعقل ادراک و شعور از ذاتیات ارواح است که کلمی از ان منفعت
 و احوال ارواح منابر و مبانی احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مختل
 می شود و روح را قوت و اشتغال رو میدهد و هنگام خواب بدن را تعطل می دهد و
 و نفس مشاهد میکند امور عجیبه و غریبه را و بعد موت بدن خرب و متعفن میشود و ادراکات

توضیح

و شیه
 و شیه
 و شیه
 و شیه

نفس را صورت ترقی نمایان میکرد و بکنه الی ناله نهایت که در تفسیر غیری مرقوم است که جان آدمی هر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود و به حفظ الهی محفوظ است شکسته شدن و فتنه آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم لایبغی جان آدمی که در حقیقت آدمی عبارت از ان است ابدی است هرگز فنا پذیر نیست و آنچه در عرف مشهور است که موت هلاک جان میکند محض مجاز است نهایت کار موت آنست که جان از بدن جدا شود و بعد از تجلیت یافتن مرئی و محافظ از هم باشد و الا جان افنا متصور نیست و اشیا عالم برزخ و مکان حشر و نشئه منی بر همین مسئله است و درین سوره نیز از همین آیه معانی ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزو عظم او جان است که بتبدل و تغیر در آن راه نمی یابد و بدن نمبر که لباس است که در حجاب بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از بر آمدن از شکم تا اخر سن طفولیت رنگی دیگر داشت و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه پیدا بد پس جزو عظم او که جان است و در ادراک و تلذذ و تالم خاصه است چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از حجاب کبریا بر آن گذاشته شده مقبوض ماند و جمع اجزای بدن و اعاده تالیف و تکرار اینها بهمان شکل و صورت چه استبعاد مانده که مانند آن از ابد تا ابد است و انا هم بار بار متولد شده می شود و تهی و فی التفسیر الکبیر تحقیق ان الالبان جوهر هو الفاعل و هو الدارک المومن هو المطیع و هو العاصی و هذه الاعضاء الآت و اولت لذل العقل فاضیف الفعل الی الآله فی الظاهر و فی تحقیقه ریاضاف الی ذلک الجوهر الهی یعنی تحقیق همین است که ان عباد است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان و انذار برای نفس ثابت است و همه اعضا آلات و وسائل الی افعال او هستند و فی شرح مشکوٰه الحق

قدس سره قدسیت فی الدین ان الروح باقیه و لها علم و شعور بالاربابین و الارواح الملک قریب
 من جناب الحق تعالیٰ کما کان فی بحقیقه انتهی و فی شرح الصدور ذهب اهل الملک من مسلمین
 الی ان الروح تبقى بعد موت البدن لقوله تعالیٰ کل نفس ذائقة الموت و الذائق لا بد ان
 بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب الآیات الاحادیث بقایاها اقرها و تفهمها و تعرفها
 الی غیر ذلك لعل علی هذا افضل بحصول لها عند القیمة فناء ثم تعادیدل علی طایفه قوله تعالیٰ کل
 علیها فان اولابل یكون من المستثنین فی قوله تعالیٰ الا من شاء الله قولان علی سبیل
 تفسیر و المسمی بالذکر النظیم قال الاقرب انها لا تقی و منها لمن یستثنی کما قبل فی الجواب ان
 یعنی در معرفت حقه ثابت شده که روح را بقا است ابدی و او را علم و شعور زیارت کنندگان
 حاصل میشود و مراد روح کاملان اقرب منزلت در جناب حق تعالیٰ متحقق میخاند علوشان
 زندگانی دنیا حاصل بود و مختار بین فناء و بقا است که روح بعد موت بدن باقی می ماند
 ایة کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشیده مرگ است دلالت و ضمه دارد بر آنکه
 چشیده خیر و برض و رست که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز آیت واحادیث که از آنها نقل
 بقای نفوس قریب و ثابت شده دلالت می کنند بر بقای آن و خلاف است در آنکه در قیامت
 روح را فنا خواهند شد یا علی جاهل باقی خواهد ماند از نظر آیه کریمه کل من علیها فان فناء
 متفاد می شود لکن اقرب بصواب است که روح را در قیامت نیز فناء نیست مندرج
 است در ذیل شایسی که او تعالیٰ شان آنها را در آیه کریمه الا من شاء الله از حقوق فنا
 استثناء فرموده و مؤید اوست آنچه در بدو مسافره از بحر الکلام منقول شده که مختار
 و جماعت است که هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرض و کرسی و لوح
 و ثبت و دوزخ و روح الغرض هر گاه مانند بیا شیش صبح روشن شدن که انسان در حقیقت

عبارت است از روح که جوهری است قائم بذات و صفات او را که شعور و سمع بذات و احاطه
 و عاشا که احوال و افعال و ملاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیاء
 و شناسن اتران و جواب دادن سلام ایشان از پایه اعتبار و عباد و ساقط است و علیه
 جمهور الصحابة و التابعین به نطق الایات و سنن علی هذا تخصیص الشهادیه لاخصاصهم
 بالقرب من الله و مزید البهجة و الکرامة فلا یردان الحق الروحانیه المستتعة لا دراک اللفظ و الام
 مشترک فی الجمیع فمما وجه تخصیص الشهادیه بها و حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمه الله
 در کتاب جذب القلوب یار المحبوب افاده فرمودند که تمام اهل سنت و جماعت کلمه
 نقالی عقیده دارند بر ثبوت ادراکات مثل علم و سمع و سائر اموات را انتہی و قال الامام
 حماد الاسلام الامام الغزالی رحمه الله ان الروح اذا فارقت البدن یعنی تحقیق روح
 جدا می شود از بدن تحمل القوه الوهمیه توسط القوه النطقیه یعنی بر می دارد و قوت
 را بواسطه قوت لطفی فکون هم مطابقه للمعانی المحسوسه لان تجرد ما من هیات البدن
 غیر ممکن یعنی پس می باشد روح درین وقت آگاه شونده برای معانی محسوسه زیرا که
 حالی شدن روح از جمیع بنیتهائی بطوریکه هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی با آنها باقی نماند
 ممکن نیست و بی عند الموت شاعره بالموت و بعد الموت تمیله نفسها و تصور جمیع ما که
 تقفده حال الحیث یعنی در روح نزدیک مرگ شعوری به مرگ میدارد و پس از مرگ که
 میکند ذات خود را و تصور میکند همه آن چیز را که عقل و سی بدن در حالت زندگانی در دنیا
 و صدر الدین شیرازی تمیز میز باقر و اما و در اسفار اربعه بعد نقل این کلام گفته اند که کلام
 صحیح بر آنست که بالبرهان القطعی باجماع سماع میت و او عبارت است از روح که در
 مفارقت از بدن طاری شدن لکن تعلقی بدان دارد که مناط شناسن را اتران

کلام و سلام زندهگان بر همان تعلق است با حادیت بسیار که قدر مشترک آنها بر تبه تواند بود
رسیده ثابت است چنان که آن احادیث سه گانه می میخواهد بپردازند بر تعداد انواع احادیث که در کتاب
بر سماع میت می کنند گفتا می کنم پس پوشیده ماند که انواع احادیث است اول میت فلیک یا فلیک
لام و سکون یا می تخمینه و بای می موده یعنی چاه و تفصیل این مقام بوجاهتم مبسوط شده و ذکر کرده

علما از این حدیث استدلال بر سماع میت نموده اند و منکران را بحد سکوت رسانیدند و انکار

حضرت امام المؤمنین علیه السلام صدیقه رضی الله عنهما را قبول نه داشته اند چنانکه در شرح الباری

شرح بخاری و دیگر شرح حدیث موجود تفصیل این مقام غریب لایح خواهد شد فاشطه

و در حدیث معروفه کتبت لمن یفید و یخبر به ما ع یا قال فیہ و ما یقول و انجاز ماره یعنی

شناختن میت کسی را که غسل میدهد و میخیزد او میکند و شنیدن میت سخنی را که گفته شود در حق

او و شنیدن احیاء کلام میت را و حال آنکه بخاره کز زنده است رد می احمد و ابن ابی الدینا

و الطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من

یعرف من یغسله و یحمله و من یفید فی حفره یعنی تحقیق مرده می شناسد کسی که او را

میدهد و بر میدارد او را و کفن میدهد وی را و دفن میکند او را در قبر و روی ابن الدینا

عن بکر بن عبد الله المزنی قال قال غنی انه ما من میت میوت الا و در حق فی ید ملک الموت فیمسح

بیسوئه و یفکونه و یهویری ما یضع الله فلو تقدر علی الکلام لنهاهم عن الرثه و العویل یعنی

که می میرد روح او در دست ملک الموت میباشد پس مردمان غسل میدهند او را و کفن

میدهند او را و وی می بیند چیزی که میکنند بیل او پس اگر میت را قدرت بر کلام بود

بر آینه باز میداشت افغان را از توجه کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسائل مردها

قبل از دفن آنچه حال پس ماندگان میباشد می بیند غسل دهنده و دفن کننده

می شناسند بکافی الا حیا عن عمر بن دینار قال ما من میت يموت الا وهو يعلم ما يكون في المم
بعده و هم يعلمونه و يكفونونه و انه ليظن اليهم و قال ابو سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ميت يعرف من يعمله من يديه في قبره و بعد از من
حال پس مانند کان را بلا واسطه می دانند مگر بواسطه ملائکه و دیگر مرد یا چنانچه در بعض
مستفزه مذکور است که بعد مردن ملاقات مرد با هم می شود و یکی باز دیگری حال پس
ماندگان را قارب او غیار دریافت میکنند انتهی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی الله
عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم قتی که نهاده میشود جنازه یعنی
میت بر فرش پس بر میدارند و مردان بر گزنها می خود پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید
پیش فرستید مرا ثواب عمل صالح که من کرده ام و بنا و قول بخباز که جنبه میت است
بطریق مجاز است و قاتل روح است و تواند که روح را در آن حالت بچند فرستاده باشد
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مرا آن خود را یعنی آنها که بر میدارند مرا و ای و ای کجا
میبرد او را می شنو آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز بگوید می که بقضه
تکلیف ستر و تمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی
بلاک میشد صحبت و شست و شس بکذا فی الترجمة و بروایت ابن ابی الدینا از عمر بن خطاب
رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز عوای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای
و ای بر دارنده جنازه من در فریب نیت از دشمار دنیا همچنانکه در فریب انداخت مراد
بکند زمانه بشمار همچنانکه بازی کرد من بکند ششم مال دنیا برای و ارثان خود و روز قیامت
حساب آن بر من است و حال آنکه شمار جنازه من می رود و می خوانند مرا بکذا فی شرح
الصدور و رسوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقام پس

چهارم

خبر

خبر

قلتم شیخ چهارم حدیثی را که میگوید این مرد بزرگوار از رسول خدا علیه السلام نقل کرده است
 که در حدیث قال بنیاد القبر و علم الموتی بزوایرهم و رویهم لهم و حدیثها بی مستحق این باب
 ازین بیان کردیم قبضه پنجم احادیث و الیه بر شنیدن میت حقوق تعالی حق مقام میسوا
 سابقا بقلهم حاله نمودیم فنقد کردیم و سواي این انواع بسیار احادیث اند که دلالت صریحه دارند
 سماع و ادراک میت را از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
 زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیمونی باقی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نمود حدیث
 قال باب عرض اعمال الاخیار علی الموتی بر ایت انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اعمالکم تعرض علی اقا ربکم و مشارکم من الاموات فان کان
 خیر استبشروا و ان کان غیر ذلک تعالوا اللهم التمتهم حتی تهیدیم یعنی بدرستی که عملها شایسته
 برز دیکان کرده اند پس اگر آن عمل نیک می باشد خوش میشوند از آن و اگر
 بد باشد عام میکنند که خداوند امیران او شان را تا آنکه بدایت نانی ایشان و بدایت طایفه
 از جابر بن عبد الله رضی الله عنه ثبت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه السلام و الله یبشرون
 اعمال شما پیش میشوند بر کرده و باز دیکان شما و قبول ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شان
 میشوند از آن و اگر بد باشند عام میکنند که خداوند الهام کن او شان و در دایره ایشان
 اتفاق که عمل کنند فرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدینا و الاصبهانی الغریب عن ابی
 عبد الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقضوا موتا کم لیسات اعمالکم فانها تعرض علی
 اولیاءکم من اهل القبور و از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر زیارت میت از خیری که از اینها
 از آن زنده دین اهل است بر آنکه است را شهر و ادراک و سمع باقی میماند و سیمونی باقی است
 اثبات این مدعی منعقد کرد حدیث قال باب توفی ایت بما یسلطه عن الاخیار من القول فی

خبر

والغنی عن سببه واداه اخرج الی علی عن عائشة رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الیہ فی قبره
 فی قبره ما یؤدی فی عقیبة یعنی میت را ایذا میدهد و بر قبر خیزی که ایذا میداد و او را در خانه و قبر و
 ابو نعیم و ابن منذر از ابو هریره رضی اللہ عنہ ثابت شده که فرمود و نعیم خدا علیه صلوة و التحیات
 دفن کنید مردگان خود را میان قبور صالحین چرا که میت ایذا میداد از همسایه بد بخانکه
 ایذا می باید زد از همسایه بد و اخرج البخاری عن عائشة رضی اللہ عنہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد مضوا الی قدوس یعنی دشنام ندهید مردگان را تحقیق که
 ایشان رسیدند بسوی اعمالیکه پیش ساینند و برایت سعید بن منصور از ابن مسعود رضی اللہ
 عنہ ثابت شده که گفت بزارم از ایذا دادن میت بد بخانکه بزارم از ایذا دادن زنده بکافران
 شرح الصدور و اخرج ابو داود و عن عائشة رضی اللہ عنہا کس عظم المیت کسر حیا قال سیوطی
 فی شرحه و بیانی غیر من حدیث ابن مینع عن حابس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خر خضع
 جنازة مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا جئنا القبر اذا هو لم یفرج مجلس النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 علی شقیف القبر فاخرج بخار عظمها ساقا و عضدا فذنب لیکسر یا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تلمس
 کسرک ایاه تلمس کسرک ایاه حیا و لکن و سه فی القبر فاستفدنا من هذا سبب بحیث نهی فی
 ترجمه مشکوٰۃ شکستن سخنان مرده همچو شکستن سخنان اوست در حالت زندگی ابن عبد البر
 که از انجام ستفاد میکرد که میت متالم میکرد و جمیع آنچه متالم میکرد و بدان زنم و لازم است
 که متلمذ ذکر و تمام آنچه متلمذ و میثودان زنده انتهی تنبیه نملک و علیک ان شرح حدیث خلیل
 فی تعیین منها فقطه لا الی ان المراء کس عظم المیت کسره حیاتی الاثم و یضده ماروی ابن
 ماجه عن ام سلمة رضی اللہ عنہا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کس عظم المیت کس عظم الحی فی الاثم و شر ذمه
 توجهوا الی ان المقصود کس عظم کس عظم الحی فی التبیح و التوبین قال الطیبی فی هذا الحدیث شارة

الى انه لا يهان تيتالما لا يهان جواد في الكتب الفقهية في كسر علم الميت تقيج الصوت واثانته له وعظم
عظمه الى ان المراد كسر علم الميت كسر علمه حياني التالم والتا ذوي عال ابن عبد الملك وابن
عبد البر بن فادوس هذا الحديث ان الميت يتالم بآيتالم به يحيى قال ابن حجر ومن لوازمه ان
الميت يستلذ بالاستلذ به يحيى ويؤيده ما اخرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود بن شدقة قال اذ
المومن في موته كما اذاه في حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود بن شدقة عن ابي القبر
كما اكره اذى المومن في حياته فاني اكره اذاه بعد موته هكذا في شرح الصدوق وما اخرج احمد بن
عمر بن خرم قال ان النبي صلى الله عليه وسلم متكيا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر ولا تؤذ
كذا في مشكوة للصايغ قال الشيخ الملبوس لعل المراد ان روح تتركه الرضى بالانكار على قبره
اثانته تخافا ويضده ما في الميزان اشعراني من انه قال لاشافى وجهه بخير تعظيم لطف الميت وقال
ابو خنيفة وما لك لا يجوز فالاول مخفف والثاني مشدد ووجه الاول ان ذلك من جملة انظار
الماور بها البعد ما اذكم الدنيا مع كونه لا يؤلم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في الميت
ولم يصح الشارع فيه بامر مكان تركه مقدما على فعله انتهى فقوله لا يؤلم الميت مشعر بان يكون
موتها للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره وما في مرقاة المفاتيح لا
ان ارواح الاموات تتالم من المؤذيات وتفرح بالمؤذيات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذ
وجبت هذا فاعلم اولان اتباع لسواد الاعظم والحجم الصغير لا مزية في وجوبه في منع من ذلك
ان الميت شعوره اذ اركا وحساسا ونذا الاصل لنا واثان ان يبقى ذلك حديث على اطلاع
ولم يبعد بقيدون قيد بل جميع محتملة من ان كسر علم الميت كسر علمه حياني التالم والتا ذوي
والاثانته تقيج الصوت وهو زوال الهم لكاسر ولا شك في ثبوت الشعور للميت في ايضا ومنه سطر
ان ما خله بعض المتعفين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر علم الميت كسر علمه حييا على الميت

المراد به الصوت
معه على المراد به
المراد به

و شعوره بانه لولم يكن له حسن لم ثبت له التام فكيف يصح تشبيهه بين الكسرين خطأ لا انقل

ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت كسر عظم الحي من جميع وجوه فليس بشئ لانه يلزم منه

ان يحب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كسر عظم الحي وهذا باطل فتعين ان

المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم الحي اثم لانه يجب ان يحسنوا

صورته ويحفظوه كما يعظمونه في الجبوة وهذا مفسر شرح حيث قالوا وفي الحديث دلالة

على تعظيم الميت كما كان في حياته ولهذا صرح العلماء بان الايلاء لا يتحقق في الميت انتهى

مما ينبغي ان لا يقتضى اليه السمع فانصف وكن من المنصفين حتى ياتيكم اليقين توضيح مقام انكشاف

حديث خلاف کرده اند در تعيين معنى حديث پس بعضى مىگويند که مراد است که شکستن استخوان

مرد کناه است همچنانکه شکستن تخوان کناه است مثلاً است بخبر ابان بن جابر از ام سلمه نه باشد که فرمود

بغير خدا صلی الله علیه وسلم شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است در کناه

فرقه مىگویند که مقصود است که در شکستن استخوان مرده امانت ميت و بقیع صورت است

و مختار اکثر محققین آنکه در شکستن استخوان مرده ایذا و رنج و درد ميت حاصل میشود این

و ابن عبد البر تصریح کرده اند که از این حدیث ظاهر میگردد که ميت در ذناک مى شود و نجسه

در ذناک مى شود و زنده و از چند احادیث و اخبار تا این حد مدعی نمایان میگردد و از آنجمله است

آنچه بروایت ابن اثیر از ابن مسعود رضی الله عنه ثابت شده که اندامى مسلمان در حالت موت

مانند ایدک است و زناات حیات و از آنجمله است بروایت سعید بن مسعود ثابت شده که

شخصی از ابن مسعود رضی الله عنه پرسید که آیا مالیدن قبر و دست فرمودن که مگر و میدانم ایدک

مسلمان است همچنانکه مکرده مى دانم ایدک او را مسلمان من و از آنجمله است آنچه بروایت خود

احمد بن حنبل از عمرو بن خرم گفت که دیدم ابي بصير خدا صلی الله علیه وسلم گفتم که این چه چیزى است

توضیح حکایت

که اندامه صاحب این قبر یا فرموده که اندامه او را این شکست وی است محقق و بلوی قریب
افاده فرموده که شاید مردی است که روح مرده راضی میشود به بیکه دادن بر قبر او و دیگر
میدانند این را چه درین کتاب ذلت و امانت میت است و از آنجمله است آنچه در میزان
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل ترشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که
بجبت آن نفاقت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج رو نمیدانند
و نزد امام ابوحنیفه و مالک ترشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن
و شارع بان امر فرموده پس ترک وی اولی باشد بر قطن محتجب نیست که جواز ترشیدن
ناخنهای میت بجهت عدم ایذا مشعر است بلکه هر چه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان
البته منع است از کتاب او حیا را کمالاً مخفی و از آنجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که
نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برزخ اند و نه پاک و در ذناب می شوند و از شبای
مؤذیه که از زندگان در حق اموات بطریق انعام و تشادان و فغان می شنوند در عالم
اشبای لذین که از حیا در حق ایشان ظاهر کرد و هرگاه اینهمه بیان و روشن شد پس در
مباد که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقاً مسلک جمهور در معنی حد
مذکور مبین شد پس در بصورت از آن حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور
و ادراک حاصل است و بعد المطلب نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور را بحدیث
از قیودات و احتمالات مقید از ند بلکه او را مطلق و عام گزارد تا حدیث مذکور
شامل مانند جمیع حال را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در شکستن استخوان
مرده ایذا و امانت و کناه و تشج صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر غیر
اطلاق نیز شعور و ادراک میت مستحق میشود و القصد از جمیع ما سبق و بحق مبرور باشد که مرده

بعضی کبریا
بعضی از کبریا

این بعضی کبریا را نم کرد و اندک از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که عظم المیت کسره حیا
است دل آوردن بر عورت میت باینطور که اگر میت را حساس و رنج بابت نشود چگونه میت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده محقق کرد و خطای است صریح اگر مقصود از
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است
شکستن استخوان زنده گناه است چه که واجب است تحسین صورت میت و در صورت شکستن
استخوان می تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده
که حدیث مذکور دلالت میکند بر عظم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده
که در میت ایلام و ایدام محقق نمی شود نهی کلام ذلک البعض از جمله است حدیثی که دلالت
میکند بر ایدام یافتن میت از نوحه زندگان گریستن ایشان با و از بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنباحه علیه فی قبره اخرج البخاری و نسو عن عمر بن حصین عن
بن جابر فی صحیحهم و ممره بن جندب عنده الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
به سبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکی عن عمره بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشه ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه
تقول الغفران لابی عبد الرحمن اما انه لم یکنذب و لکنه کنی اخطا و اما رسول الله صلی الله
علیه و سلم علی یهودیه سبکی علیها فقال بنهم لیکون علیها و انما تعذب فی قبرها متفق علیه انتهى
فی ترجمه اشکوه روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زاره که وی گفت شنیدم
عائشه و حال آنکه ذکر کرده شد مرعائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت غدا شود

بگویند

یکمستین زنده بروی می گفت عالتش بیامرز و خدای تعالی مراد بن عبد الرحمن که لقب ابن عمر است
 این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد
 عالتش میگوید آگاه باشید بدوستیکه وی یعنی ابن عمر خدا او را رخ نکفت است و چون گویند
 وی اعلی وارفع است از ان لکن می فراموش کرده است اینچنان حضرت شنیده و خطا
 کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطای ابن عمر میکند بقبول خود و چون
 که گذشت پنجم خبر اصلی شد علیه سلم بر بن یهودیه که مرده بود و گریته میشد بروی پس گفت
 بدوستیکه ایشان می گیرند بروی و حال آنکه و نمی تحقیق بر آئینه غلب کرده می شود و در
 پس حضرت در خصوص یهودیه این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص
 وی هم گفت که وی سبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه سنا
 کافرت ایشان می گیرند و او را غرنمیدارند و مرحوم میداند وی خوار و ملعون است
 از بنی ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی الله علیه سلم بطریق کلیله فرمودند که میت سبب گز
 زندگان بروی در قبر معذب میگردد انتهی و در ظاهر حق ترجمه نیست مشکلی نیست
 است اعتراض حضرت عائشه فی انبی اجتهاد وی کی او ریه اعتراض جب و از او که یہ حدیث
 خالص سی قضیه مین سنی گئی بمو مال آنکه یہ ثابت ہوئی ہی ساتھ الفاظ مختلفه اور
 روایات متعدده کی ابن عمر سی اور او سی متفقہ او مطلق ہی پس صورت اصل کہاں
 رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قوله صلی الله علیه وسلم ان الميت یبعث
 بکماله علیہ فی روایت بکمالہ فی روایت یغیب فی قبره بانیج علیہ فی روایت من یک
 علیہ یغیب و تخلف العلماء فی بن الاحادیث فتاویها انجمو علی من اوصی بان یک
 علیہ جناح بعد موتہ فنقدت وصیته و هذا یغیب موتہ بکماله علیہ و لو فهم لایذب سببه و یستوی

اینها را ما من یکی علیه اهل و احوال من غیر وصیت فلا یغیب بقوله تعالی لا تبرز وازره
وزر اخری قالوا وکان من عادة العرب الوصیة بذلك ومنه قول طسفة شاعر
اذا مت فانی منی انا اهل و عشق علی الحیب یا ابنة معبد ید
فخرج الحديث مطلقا محلا علی ما کان معتادا واز قالت طائفة من محمول علی من اوصی بالکما
والنوح او لم یرض تبرکها من اوصی بهما واهل الوصیة تبرکها یغیب بهما لتفریطه
بانما له الوصیة تبرکها فاما من اوصی تبرکها فلا یغیب بهما اذ لا صنع فیها ولا تفریط منه
وخص هذا القول بحباب الوصیة تبرکها و من اهلها عذب بهما و قالت طائفة معنی الا
انهم كانوا یفرجون علی الیت ویندبونه بتعید شماله و محاسنه فی زعمهم فملك الشمال فلان
فی الشیخ یغیب بهما كما كانوا یقولون یا منزل الفسوان و محراب العرمان مفروق الاخذان
و یخوذاک مما یرونه شجاعة و فخر او هو عوام شرعا و قالت طائفة معناه انه یغیب بسببه
بکانه اهل و یرق لهم والی هذا ذهب محمد بن جریر الطبری و غیره قال القاضی عیاض هو
الاقوال و قالت عائشة فی الله عنهما معنی الحديث ان الکافر او غیره من اصحاب الذنوب
یغیب فی حال بکاء اهل علیه ذنبه لا یسکاتهم و اصحیح من هذه الاقوال ما قد مناه عن الجمهور
و جمیع کلهم علی اختلاف مذاهبهم علی ان المراد بالبکاء هنا البکاء بصوت و نایة لا مجرد
مع لعیان انتهى تفصیل مراد انکه مختار جمهور که صحیح و معتبر از همه مذاهب است که مغیب
شدن مرده بسبب نوحه کردن زن و ذکر استن آن باواز بلند بروی در صورتی آ
که میت در حالت زندگی وصیت کرده باشد نوحه کردن و ذکر استن و عادات عرب سکین بود
و بکاء وصیت میکردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد و شعر اذانت فانی منی انا اهل
و عشق علی الحیب یا ابنة معبد یعنی چون میرم پس خبرم که من بسان پخیزی که من لائق

دست

و شگفتا که بیان ابرسن اسی دختر جدد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه بکا
نحوه شد و بعضی علم کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی است که
وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد بترک این هر دو پس این نشان
ترک نوحه و بکا واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص است باینکه زنده
او صاف جمیل و فضائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبایح
اند چنانچه در جالیست میت را باین طور باواز بلند میگردانند که اسی بیوه کند زبان
فریاد و فنده جماعت و ضرب کنند مکانها جدا کنند و دوستان و موتد او را
برایت موسی شعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من میت میت
فیقوم باکهم فقیول و جیله و سیداه و نحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهزانه و یقولان
هکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که میبرد پس میاستد که یه کننده قوم پس میگوید
آن که یه کننده اسی کوه اسی سردار و مانند آن که در ندبه و قفج میگویند مگر آنکه بروی
میسپارد خدا تعالی و فرشته را که میخواباند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
بطریق ایذا و توجع آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است و نیز برایت طریقی
از این عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی محمد بن راشد را غشی رویید
طاری شن پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت اسی سردار و اسی کوه و اسی رسن امید
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه بهوش آمد عبد الله بن رواحه و
عرض نمود که اسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طریقی را حق شن بود پس زبان باز
کرد می نمود و شامل چند بیان کرد پس فرشته با ستاد و بال و تازیانه بود که او را
بسوی پاهای من متوجه نمود و گفت تو بخوان هستی که زبان میگردانید و اوصاف تو بیا

می کنند که قسم کنیم من بخدا و اگر می گفتیم که هفتاد و نهمین هزار ساله میزد آن فرشته تازیانه را
 به پایهای من و مختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه ائمت که کافر و کهنه کار مغذ می شود
 به سبب کفر و کناه نه بجهت فوج و بکا و از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت
 چه اگر میت را در قبر اندر اک و سمع نباشد تلقین لغو گردد و فی شرح المصابیح الامر فی قوله
 صلی الله علیه وسلم لقوموا تا کم للذب الاستحباب التلقین العرض و هو ان يقال عند
 المتخضر لاله الله محمد رسول الله و المراد بموتاکم المتخضر و ن مجاز من باب ما یؤول و فی تنبییه
 ان لا يقال ذلک حتی یظهر امارات الموت و قوله صلی الله علیه وسلم لقوموا تا کم تحویل التلقین
 بعد الموت حملاً للفظ علی حقیقه و قال الشافعی و صحابه و التقیه بموتاکم تخصیص بالمسلمین انما
 انه للعالم لانه صلی الله علیه وسلم لقن اباطالب فلم یتلقن قال الاکثر و المراد بموتاکم فی قوله
 صلی الله علیه وسلم اقروا علی موتاکم کس المتخضر و ن مجاز من باب ما یؤول و قبل المتلقین
 حملاً علی حقیقه و قال الشافعی الاول یحیل علی المتخضر و علی البیت یقر و عنده فی بینه و فی مد
 و قبل الحکمة فی قره کس ان احوال القیامه و بعثت مذکوره فیها فاعلمه تذکره و بخشی و ذکر
 اشخ سعد کجوسی حمه الله علیه فی کتابه المسمی تحفه الاخیار منذ ان النبی صلی الله علیه وسلم
 قال لعلی بن ابیطالب الله تعالی عنه اکثر من قره سورۃ یس فان فی قوله بها غشیر کما
 ما قره ما جاتع الاشبع و لا طمان الارومی و لا عار الاکسا و لا مرضی الابریه و لا متخضر
 الاخف علیه لا عارف الا امن و لا متخون الا اخرج و لا مسافر الا عین لا غلب الا نزع
 و لا طالب ضالۃ الا وجد انتهی فی شرح الماؤکار و هو کون التلقین بعد الدفن مستحباً ان
 تذکر الیمت قال تعالی و ذکر فان الذکر ی تنفع المؤمنین و یکون العبد فی هذه الحال احوج
 الی الذکر قال العلماء و لا یعارض التلقین قوله تعالی و ما انت بسمع من فی القبور و قوله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

انك لا تسمع الموتى لانه صلى الله عليه وسلم نادى بالقلوب سمعهم قال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطعون
 جواباً وقال فی البیت انه یسمع قریع نعالهم انكر بعض المالكیة سماع الموتى ورد ذلك وقد
 الحافظ سخاوی عزیه فی التلقین نقل فیہ عن ائمة المذاهب الاربعہ تجابہ واطال فی
 ذلك ترجی لاصد مرام انك یلقین یعنی خواندن كلمه طیب اعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
 وخواندن سورة تسیس در حالت احتضار با اجتماع مستحب است واما تلقین بعد از دفن
 کردن میت پس امام احمد بن حنبل امام مالک اکثر نقیضه را منع کردند و حضرت شافعی بعضی حقیقه بنده صغیرا
 و امام طهرالدین و فاضل محمد کرمانی تجویز نموده اند و تصنیح این ابهام انکه در شرح
 سفر السعاده مرقوم است که تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیان
 است سیوطی در جمیع الجوامع از طبرانی ابن الجارود بن عساکر و یحیی از ابی امامه می آید که
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما دفن کردید او را
 ریختید خاک بروی باید که بایستد مردی از شما نزد سروی و بگوید یا خلدان بن فلان
 و وی یعنی میت میشنود آن او لیکن جواب نمیدهد بگوید یا خلدان بن فلان چون
 این بار می شنود بر می نشیند در قبر بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید
 ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی او لیکن شامی شنید بگوید یا فلان یا کن
 که بر آمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الله غنی
 که خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون این
 گفت میگوید منکر و نیکر دست دیگری را و میگوید پیرون آیند از پیش این بنده بچار
 داریم اکنون ما با وی حتی سبحانه تلقین کردیم و در مجلس شریف حاضر
 گفت یا رسول الله انک انما ما ویتنا انیم بک نبیت کنیم فرمود نبیت کن بگو که ما در بهشت

در بیان شرح برای ستر این حدیث مذکور است و در روایت احمد و ابوداود و ابن
ماجره و ابن سیرین ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقموا سورۃ
یسس علی موتاکم یعنی بخوانید سورۃ یسس را بر مردمانی خود ظاهر است که مراد از
مختصر باشد و عمل نیز بهتر است و احتمال دارد که مراد از خواندن سورۃ یسس بعد
باشد در خانه یا بر سر قبر و بر روایت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم در خواندن سورۃ یسس ده برکت حاصل میشود اگر سه را تسبیح و دست میزد
و شش را سیرابی عطا میشود و بر تنه را لباس و بر تن را صحت و مختصر را تخفیف سنگ
و ترشده را امنیت و مجوشی را رهای و شافرا و استگیری و بی زن را زن و بد
اندن جانور را رختیه و بر روایت مسلم از ابوسعید و ابومریرہ رضی الله عنهما ثابت شده که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مردمانی
خود را کلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرت هم تلقین یعنی فهمیدن مراد از
تلقین اینجا ذکر این کلمه است و حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نذر امام شد
رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موتاکم بر
حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز یا قول الیه خواهد بود و بر روایت
ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله حکیم الکریم سبحانه رب الارش العظيم
رب العالمین یا ایا رسول الله کیف الاحیاء قالوا و اوجود یعنی تلقین کنید و بفرمایید
مردمانی خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر چگونه است این اذکار مرزندگان را
اگر بیاوریم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهتر و نیکوتر چه ذکر صحابه

و کذا

واما في زنده و مرده راشتهای قلب جلای روح است و مختصا بر این صفات و معانی مروت
 و فوق و حیات جاودانی است و فی الارکان الاربعه لمولانا عبد العلی قدس سره
 و یاقبل ان التامین لغولان میت لا یسمع فبعد باطل لانه قد و فی الحدیث ان میت
 سمع بصوت النعال من الاحیاء و رسول الله صلی الله علیه و سلم قد نادى الکفره ^{المبطلین}
 فی قلب بدر و قال انهم لیسسمعون لا یقدر و ن علی اجاب لما یحتمل من الغیاب الشدید
 یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغیر میت زیرا که میت نمیشنود پس باطل است
 زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده ترمی شنود بدنسبت زنده
 کو فتن نعال را و نیز بغیر خدا صلی الله علیه و سلم خطاب فرمود و آواز داد و کفار را که از
 شدند در چاه بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت خدا زنده بر جواب دادن چرا که
 لاحق شده است ایشان را عذاب سخت و فی النبایه شرح الهدایه و عند الشافعی بتجیب
 یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله یا الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادته ان لا اله الا الله
 و ان محمدا رسول الله ان تجبه حق و النار حق و اسأله حق آیه لاریب فیها و ان النبیه
 من فی القبر و رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و محمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا
 و بالقرآن اماماً و بالکعبه قبله و بالمومنین اخواناً لظاهر قوله علیه السلام تقنوا موتوا کم کذا
 شرح الوجیه فی فیه الفقه و الفتا و الطهیریه جوز بعض المشایخ التلقین بعد الدفن فقول
 یا فلان بن فلان و یا فلانمه یت فلاته اذکر و ینک الذی کنیت علیه الی آخره و فی
 العقبه شیخیه شرح الوقایع و یلقن شهادته اسی مذکر شهادتین معا عنده لان الامام
 لا یقبل بدون الثانیة قبل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذی
 کنیت علیه رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و محمد صلی الله علیه و سلم نبیا و بالقرآن اماماً و بالکعبه

قبله انتهى و فی جامع الرموز شرح مختصر ابو قایه و یقین الشهادۃ فوجب علی اخوانه و اصحابه قایه
 ان یقولوا عنده کلمه الشهادۃ و لا یقولوا له قل کیذا یا بنی عنه کافی شرح الطحطاوی علی الکتاب
 و اشار فی الکافی و المضمرات الی ان المراد من الشهادۃ شهادت ان لا اله الا الله و محمد لا شریک
 و شهادت محمد بن عبد الله و رسول الله و اما خصل التلقین بالمختصر لان تلقین لم یجب عند الا
 الشک و غیرهم من اصحابنا و علیه فتوی ایتة بلخ و بخارا کما فی اجواب کفر قال الامام
 فی التلخیص انه مشروع لانه یعاد روحه و عقله و یفهم یلقین و قال صاحب الغیث انی
 سمعت استاذی قاضی ان یحکی عن الامام طهر الدین انه یلقن بعض الائمة و اوصا
 بتلقینهم فلقینهم یخبرون فی اجوابه انه لما سئل القاضی الکراخی عنه قال ما راه مسلمون
 حضا فهو عند الله حسن و روى فی ذلک شیخین انتهى و در عقود از پنجین نقل کرده
 تلقین بعد از دفن جائز است نزد بعضی مشایخ خفیه و از امام صنعار منقول است که
 تلقین بعد از دفن موافق مذہب امام اعظم صح جائز است و هر که این تلقین را منع کند
 پس او مذہب متکلم را اختیار کرده و در فتاوی عالمگیری منقول است که تلقین و
 خضار مستحب است بالاجماع و اما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر و ایستوار و
 کذا فی بعضی شرح الهدایة و معراج الدراته و در فتاوی مضمرات مصرح است که ما عمل میکنیم
 و فتوی میدیم تلقین نزد موت تلقین بعد از دفن و در شرح از کار نیکو است
 که تلقین میت از انبث استحب شده که تلقین یاد و دایند و پند دادن میت است و
 حق تعالی و ذکر فان الذکر یقع المؤمنین یعنی پند و تذکر و موعظه فرو کند پس
 برستیکه پند دادن سود میرساند مؤمنان را و ظاهر است که میت در آن حالت محتاج تر
 بسوی تذکر پس این تفریح است بشنیدن میت کلام زنده را و معیار ضعیف میکند این را قول اولی

انك لا تسمع الموتى واما انت يسمع من في القبور چه كه اخذت صلى الله عليه وسلم ندك اكر ذكرا
 و شغوا نند او شان را و فرمودند كه شما از ایشان ياد ده ترمي شنويد گفن او شان
 نميدهند و بعضي مالكه منكر شده اند سماع موتي را و در دست انكار شان و حافظ سخا
 كتابي در باب تلقين تاليف كرده و در ان كتاب از مجتهدين اربعه نقل كرده كه تلقين بعد
 از دفن مستحب است و بما القا عليك ظهران التلقين بعد الدفن مباحوزه بعض اخفقيه ما
 اشافقيه فكلهم جوزوه كمانص عليه شارح المصابيح و اما حافظ السخا و سى فقد نقل عن
 الاربعه ان التلقين بعد الدفن مستحب فاما توبه بعض حمله عرش الفسفه من ان المراد من الموتى
 في قوله عليه الصلوة و السلام لقنوا موتاكم هو المشرق على الموت على سبيل المجاز المرسل
 و بقره ائمه اهل السنة و الجماعة من اخفقيه و اشافقيه و المالكية و الحنبلية و مجموعا عليه فلا يخاف
 بذلك حديث على سماع ميت خلاف الاجماع انتهى ففريه بلامرته و ان هذا لا احك مبين
 ذكر ذلك لبعض عبارات الكتب مقلوقة غير تامه و هذا من سجيته و غريزه فانه ذكر
 العبارة الاولى من شرح المصابيح و طرح العبارة الاخره و هي ان قوله صلى الله عليه وسلم
 لقنوا موتاكم تحيل تلقين بعد الموت حملا للفظ على الحقيقة و به قال الشافعي و صحابه و ترك
 عبارات الفقهاء الدالة على كون اهل تلقين بعد الدفن مختار بعض الفقهاء اخفقيه كثرهم بعد
 بلكه قدر مشترك در باب سماع ميت بدرجه تواتر معنوسى رسيده و لهذا تمام اهل سنت و جماعت
 اعتقاد دارند بسماع ميت چنانكه از دلائل عقليه و نقليه سابقا ذكر كرديم سماع اموات
 پيوسته و الان در جرح و قدح تمسكات منكرين سماع موتي شروع ميكنيم و مستنبط
 نفى سماع اموات از آيه كريمه فانك لا تسمع الموتى و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا قبرين
 يعني پس بر آنچه مني تواني شنوايد و مكان اعني تواني شنوايد گران را و از خواندن

كذا في المصابيح
 كذا في المصابيح
 كذا في المصابيح

و تکیه روی بگردانیدنش داده قابل تماشا است چرا که سباق بیارم و خورده و مراد ازین
قول او تعالی است و لکن ارسلنا ریحا فزاده مصفر الظلم امن بعدد یکفرون یعنی اگر کسی
که موزن بهلاک است چون دیور که ریج غلب است بر مزد و عات پس بنیادن
زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از و نفع نتوان گرفت البته
شود پس از زردی زراع کافر بایتی که کمال التجا بحث کردندی و از رحمت حق پو
نشندی و ای محمد صلی الله علیه سلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند بخان قبول
قبول نمایند بکذا فی تفسیر الحزبی و تفسیر صفا و در ذیل تفسیر قول تعالی الله یسرل الریاح
سحابا بے قوله تعالی و لکن ارسلنا ریحا فزاده مصفر الاية مذکور است و هین الايات
ما عیسم علی الکفار تفسیریم عدم تدبریم و سرعت زلزله عدم تفکریم و سورا را بهم
فان النظر السودی لقیضی ان یتوکلوا علی الله و یتجوالیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
و لم یاسوا من رحمته و ان یبادروا الی شکر و الحمد لله بالاطاعة اذا اصابهم
برحمته لم یفیرطوا بالاستبشار و ان یصبروا علی بلائه اذا ضرب و هم بالاصفرار و لم یکفروا
نعمه تهی و سیاق بیانه تحمینه آیه از ان اشد ابا و در و از سیاق قول او تعالی ما
و امانت بهادی العمی عن ضلالتهم ان لستم الامن یومین بآیاتنا فهم مسلمون یعنی غیبتی
را نه نمانده که در لان از کفر ای ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان و هیچ
نمی شود موعظ و نصاح قرآن مگر کسی که باور میدارد آیات مراتب آنجا انقیاد کننده
مراد او از کفر امر فی تفسیر البیضاوی ساهم عیاره لفقدهم مقصود و تحقیق من الابصار و
طلبهم تهی و فی تفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان لستم الامن یومین بآیاتنا
فالغنی یا محمد صلی الله علیه سلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاتنا یعنی

بها نهم لم یؤمنوا بالتوفیق الی علی من اسلم وجهه للذین علیهم السلام ووجه التوفیق یعنی سالماً باشد خالصاً به استقامت چه مراد از توفیق که در قول او تعالی لا تتبع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده دلان است که کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است زیرا که این آیت نازل شده است و دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی مذکوره نیست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع معصومین است و معنی دیگر است قول او تعالی ولا تکرهوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و ارتفاع و حصول موعظه است یعنی نشود یا باشد که سائیکه گفتند شنیدیم ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که توحید خوانند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی مستخرج الرحمن ترجمه القرآن و در تفسیر سیمنی سطور است و مباحثید مانند آنکه گفتند شنویم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقین و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شمع بلکه که می شنوم هر چه گفته سعدی ۶ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی و فی تفسیر السیوطی و لا تکرهوا کالذین قالوا سمعنا کالکفره او المنافقین الذین اوعدوا السماع و هم لا یسمعون سماعاً ینفعون به فکانهم لا یسمعون راستا انتهی و لکن فی التفسیر الکبیر و الیافا و غیره ما من التفاسیر المعبره فیزانیدی و در آن را قول او تعالی و قد انس تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فضلت آیاته قرآنهم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون یعنی این فرود فرستاده است از جانب خدای بخشنده به هدایت نفوس عوام مهربان عباد قلوب خاص این کتابی است واضح ساخته شده آیههای وی در حالتیکه قرآنی است عربی را قومیکه میدانند و در حالیکه مرده و سنده و رساننده است پس روی گردان شدند اکثر مردمان

پس ایشان نمی شنوند بمسمع قبول یعنی نمی پذیرند بکذا فی التفسیر بحرینی و فی البیضاوی
 اکثرهم عن تدریسه و قبوله فهم لا یسمعون سماع تامل بطایفه انتهی و فی الکشاف فهم لا یسمعون
 لا یقبلون ولا یطیعون من تلوک شفقت الی فلان فلم یسمع قولی و قد سمعه لکن لم یطیع
 ولم یعمل بمقتضاه و کانه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشر ما کونهم معرضین عن القرآن لا یسمعون
 و لا یلقون الیه انتهی بالجمله جمع مفسرین متحققین اجماع و از نذر بلکه هر جا که در قرآن مجید و در
 جمیع نفی سماع از کفار شمرند و از نذر که مراد از ان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود
 از ان نفی اثرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت
 و عدم عمل بمقتضا لنصوص قاطعه القصه در محاوره قرآن و همچنین مقام اراده نفی اثرات
 سماع از قبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه مجبور گردید و من
 ظهران ما زعمه بعض اهل البوار من ان القول بان المراد بالاسماع سماع قبول مردود بلاما
 نقول بن الزیاده لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیاده علی نص بلا سبیل
 الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد و حکم ان یتناول بخصوص قطعا
 و لا یحمل البیان لکنه مینا فلا یجوز الاتحاق به و لا سبیل الثانی لان الزیاده شیخ غنی نادرا
 عند الشافعی مع و علی کلام المذنبین لا یصح هذا الاتحاق اما علی قول الشافعی فلا ینافی
 البیان و اما علی قولنا فلا ینافی من مانع اقوی منه و لا اقل من ان یکون شمول مانع الکلام
 بامانیکم ثم کلامه بعبارة مما لا ینبغی ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان و الزیاده اما
 یصح اعتنا به علی اراده المعنی تحقیقی من نفی سماع و نحن اثبتنا من اجماع مفسرین عدم اراده
 و کلاما و احسانا من نفی المعنی تحقیقی ثم تحقیق البیان او الزیاده بل اما نفی المعنی المجازی المتعارف
 ینافی عن اهل التفسیر کما اقینا علیک تفصیدا لا یمیز علیه فان نصف و لا تتبع الموسی و

فلیک
 جمیع
 متحققین
 اجماع

یعنی البیضاوی
 المراد به
 جمیع المفسرین
 من

حق سبحانه و تعالی جابجا در قرآن مجید کافران و منافقان اصم و کلم فرموده پس اگر شخصی از آن
 معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد بکند فی الرسالة
 الرشیدیه و نمی که در کرمیه صم و کلم و نمی فهم لایرجعون و مثال آن بقراین و
 صم و کلم و نمی معنوی مرادست فی تفسیر بحرینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول
 سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در افرا با بیان باول و ثانی
 ندارد پس گویا که سخن میگویند گوراند بریده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
 نگردد از این صفها و بر همین وجه محسوس شوند و بخشیم بویم القیامه علی وجههم عیاد و کما
 انتهی فی انوار التزیل لما سدد و اسامعهم عن الاصله الی الحق و ابطلان بطلانهم
 و بصیر الایات با بصار هم جعلوا کما یف تشاعروهم و نفقت قواهم کقولہ س عشر
 صم اذا سمعوا خیر اذکرت به و ان ذکرک لبسوء عفتهم از نوایا و کقولہ س عشر
 اصم عن الشی الذی لا یرید و اسمع خلق الله صین اریه انتهی تا افاضت شد و فی حاشیه
 ذلک التفسیر انه لما کان لمعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون و یطوقون و یبصرون و یتعکل
 علی تحقیق علم بقی الاستبصار حالهم بنده شکم بالعار و اعرضهم عما سمعهم من القرآن و ما یظهر
 الرسول صلی الله علیه و سلم من الادله و الایات بمن هو اصم فی تحقیق فلا یسمع و اذا لم یسمع لم یفهم
 من محجوب فلذلک جعله بمنزله انکم فاذ لم یتفیع بالادله و لم یصیر طریق الرشید فهو بمنزله الا
 انتهی بخیان در کرمیه لا تسمع الموتی و لا تسمع اصم الدعاء اذا دعوهم برین الآیه موتی قلوبهم
 که کفار اند مجازاً مراد از الان بر میان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز
 از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التزیل و اسرار التاویل القاضی ناصر الملک و الیه
 البیضاء فی تفسیر قوله تعالى فانک لا تسمع الموتی و هم متکلم لما سدد عن الحق مشاعروهم انتهی

يعني وكفار مانند مردگان اند چرا كه بنكر و نهده خوش خود را از شنیدن حق وايضا في البصا
 انما شبهوا بالموتى لعدم تفاههم باستماع ما يتلى عليهم كما شبهوا بالضم في قوله تعالى ولا
 تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين فان استماعهم في بين الاية العبدية وفي المدرك في تفسيره
 فلما لا تسمع الموتى اى موتى القلوب فلا تطمع ان يقبلوا منك انتهى ويز صاحب ذكر
 تفسير قول او تعالى انك لا تسمع الموتى الاية افاده فرموده لما كانوا لا يعنون بالسمعون
 لا ينفقون شبهوا بالموتى وهم جيا صحاح السجس انتهى يعني هرگاه كافران فاعده ميگرد
 ازان خيري كه ميشنند اور الشبيه داده شد بدردگان و حال آنكه كافران زرين
 و خوش صحيح دارند و قد افاد الامام الرغب الاصفهاني عيون المفردات في تفسيره قوله
 انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين اى لا يفقهون كقولهم كالموتى
 في افق و هم بسوء فعلهم القوة العاقلة التي اى يحقون المختصة بالانسانية انتهى و اما نفس
 المتكلمين فخر الملة والدين في تفسير الكبير الثماني انه تعالى امره صلى الله عليه وسلم بعد ظهور حجة
 رساله بان يتوكل على الله ولا يلقفت الى اعداء الله و يسرع في مشيئة مهمات الرسالة
 بقلب حى فقال قولك على الله ثم علل ذلك بامر من اعداها قوله تعالى انك على الحق المبين
 فيه بيان ان الحق حقيق بنصره الله والله لا يخدله و ما بينهما قوله تعالى انك لا تسمع الموتى
 و انما حسن جعله سببا للتوكل لان الانسان ما دام لطيف في احد شيئا فانه لا يقو
 قلبه على اظهار مخالفة فاذا قطع طمعه عنه قوى قلبه على اظهار مخالفة فان الله تعالى قطع
 محمد صلى الله عليه وسلم بان من انهم كالموتى و كالصم كالعمى فلا يفقهون ولا يسمعون و لا
 يبصرون و لا يفتقون الى شئ من الدلائل و هذا سبب لقوة قلبه صلى الله عليه وسلم على
 اظهار الدين كما ينبغي ان في عالم التنزيل للامام البغوى ان الله لا يسمع من يشا حتى

و بحیث ما انت مسمع من فی القبور یعنی الکفار تشبههم بالاموات فی القبور حیث لا یحیوا نهی
 و همچنین در کرمیه ان الله یسمع من یشاء و ما انت مسمع من فی القبور ان انت الا انذیر که
 منکر ان سماع اموات بظاهر این آیت متک میگردیم معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور
 کفار اند بطریق مجاز و در صورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره باثبات نهیده بلکه عدم
 سماع کافران مثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تقاسیر معتبره نقل میکنم فی التفسیر
 یعنی هر آینه خدا همیشه تواند فهم میگذازد هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت و نیتی توشه تواند
 کسی که در گور باشد ذکر من فی القبور تر شیخ تمثیل کفار است نیستی تو مکر تر سانه و بر تو
 همین ابلاغ و انذار است انتهی و فی تفسیر المدارک ان الله یسمع من یشاء و ما انت مسمع من
 القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایت و اما
 فغنی علیک امرهم فلذلك تحرص علی اسلام قوم محد و لکن شبه الکفار بالموتی حیث لا ینفعون
 بمسمعهم ان انت الا تذیر ای ما علیک الا ان تبلغ و تنذر فان کان المنذر ممن یسمع الا ان
 نفع و ان کان من المصیرین فلا علیک نهی و فی روابط الایات من فی القبور یعنی الکفار انهم
 بالاموات فی القبور لانهم لا یحییون اذا دعوا و فی تفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی بحجب
 الظلمات و فی انوار التنزیل ان الله یسمع من یشاء هدایت فیوقته فهم آیات و الا تعاطوا عطا
 و ما انت مسمع من فی القبور تر شیخ تمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات و مبالغه فی انما طبعه
 عنهم انتهی و در اینجا خدشه است جواب طلب تقریرش آنکه بر تو یترشبه کفار با موتی
 لازم می آید که در حق موتی که شبهه اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی متحقق باشد زیرا که
 مقتضای تشبیه آن است که وجه شبهه در شبهه اتم و زیاده تر باشد از شبهه و در اینجا
 شبهه اند موتی شبهه به وجه شبهه عدم سماع است پس در صورتی که از نص صریح عدم سماع

بسیار
 در جواب

ثابت و متحقق شد و نیز می‌داند است آنچه در تفسیر برضیادی در ذیل تفسیر آیه کریمه نماز حجت
 ایسمعون الموقتی بیستم ایدتم الیه یرجعون یعنی بخوابن نیست که قبول میکنند دعوت اسلام
 آنرا که می‌شنوند و مردگان یعنی کافران بر اینگزاشتن را خدا باز بسوی او گردانیده
 مسطور است اما بحسب الذین ایسمعون سماع تفهم و ما لک قوله تعالی و القی السمع و هو شهید و هو لای
 کالموقتی الذین لایسمعون تهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه
 در علم بیان چنین شده که وجه تشبیه مشترک می‌باشد میان مشبه و مشبه بخی شرح التلخیص للعلامة
 التفازانی وجه تشبیه هر المعنی الذی قصد مشترک لاطرفین هما المشبه و المشبه به فی ذلک المعنی
 تحقیقا و تخمیل و الا فرید و الاسد فی قولنا زید کالاسد مشترکان فی الوجود و احسبته
 ایحوایته و غیر ذلک من المعانی مع ان شیتا منها لیس وجه التشبه لک المعنی الذی لای زیاده
 اختصاص بهما و قصد بیان اشتراکهما فی وجه التشبه و لهذا قال شیخ عبدالقادر رشید الدلالة علی اشتراک
 شیتین فی وصف هو من اوصاف شیتی فی نفسه خاصه کالتشابه فی الاسد و النور فی
 الشمس انتبه بوجه تشبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد تشباعت است که مشترک است میان
 زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افترس که وجه تشبه نمی‌تواند شد زیرا که
 وی مخصوص است باسد و در زید یافته نمیشود و هرگاه این مقدمه مهمل شد پس الآن باید
 دانست که وجه تشبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه
 کفار و مشبه یعنی موتی و در تشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زندان جمال اجابت
 حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدرجاء انتقال گردیده اصلا اجابت حق را نشناخت
 ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا
 تفصیله من التفاسیر للعبارة مثل البیضاء و الکشاف و حینی تفصیل این جمال آنکه اگر از عدم

سماع عدم اجابت حق اراده کنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بانه سماع است مراد باشد پس میگویم
 که ممکن نیست که این معنی وجه شبهه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بجای
 سماع میان شبهه و مشبه به مشترک نیست بلکه در شبهه یعنی کفار وقت حیات خدا آن که
 وجود سماع بجای سماع است متحقق و درین وقت اگر عدش نیز متحقق باشد اجتماع ضیق لازم
 آید و آن ظاهر البطالان است لهذا فی الطريقة الوسطی و بما ائینا علیک انهدم ساس ما
 بعض حمله غرض الا حقیقه من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من القیوم
 ترشح لتمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات مبانی فی افراطه عنهم انتهى قلت الترشح هو ذکر امایا
 المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لیس اسد شاکل سلاح مقتدر لایطافاره لم تظلم
 و مینا شبهه الکفار بالموتی و ترشح بعدم السمع یعنی ذکر امایا الموقی غیبت عدم سماعهم
 بالنص قطعاً ثم کلامه ملخصه ذلک لما و عیت انفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
 الحق و هذا هو وجه شبهه بین المشبه به لاعدم سماع حقیقی غایه ثابت من النص هو ذلک لعدم
 لایزال عدم فقطن و ایضا قطع عرق ما عرفت ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
 انما یستجیب الذین یمیعون الموتی بعضهم الله ثم الیه یرجعون انما یجب الذین یمیعون سماعهم
 و تأمل کقوله تعالی و الی سماع و هو شهید و هو لای کالموتی الذین لا یمیعون فهد النص صریح
 فی عدم سماع الموتی ثم بعنوانه و ذلک لان المراد من قوله لا یمیعون انهم لا یمیعون سماع
 تفهم و تأمل و القرینیه علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه فی مواضع کما
 یقظت منا تفضیله سابقاً بالامیر علیه و ایضا یوافق فی التفسیر انما یستجیب الذین
 نیست که اجابت میکنند دعوت تر الذین یمیعون انما که می شنوند سماع قبول از رو
 فهم و تأمل اما کافران مانند مردگان اندازیشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و الموتی

المراد بالکفر
 معنی المراد بالکفر

المراد بالکفر
 معنی المراد بالکفر

المراد بالکفر
 معنی المراد بالکفر

المراد بالکفر
 معنی المراد بالکفر

میبهم اند و مردگان ابرائیم اند خدا نگاه بداند و دستن سود کند ثم الیه یرجعون پس بسبب
 او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات نهی قصیر بعین الانصاف و تجنب عن سبیل الاستغفار
 و ایضا اندر دفع ما توهمه ذلک البعض من انه ما قال بعضهم ان لیس المراد بقوله تعالی من فی
 و بقوله تعالی الموتی الاجساد و الخالیه عن الارواح علی تحقیق بل المراد الکفار و کان قال تک
 لا تسمع کفار فلم تثبت حکم عدم سماع للموتی فوهم علی و هم بنیاه قصور نظر و قلہ الفکر و عدم
 الموتی علم البیان و الا فلی هذا یلزم ان یکون الآیة اقوم و لایة علی عدم سماع الموتی
 لان لفظ الموتی و من فی القبور تحقیقه الاجساد و الخالیه عن الارواح فلا بد من الاستعارة
 اذا ارید بها الکفار و اصل الاستعارة تشبیه الاصل فی التشبیه ان یکون وجه شبه
 و کل قهر فی التشبه به کما صرح به آیه البیان و علیه قول الشاعر مشعر ظلمنا کفی تشبیه
 صدغیک بالمسک فان قاعدة تشبه نقصان یا حکمی را ثبت بهذا القایل ایضا ان یکون
 عدم سماع فی الموتی اتم و اکمل و اعرف قطعاً تم کلامه بلفظه و ذلک لما دعیت ان وجه شبه
 عدم اجابة الحق و لا یریب کونه اقوی و اتم فی التشبه به هذا و لا یقع الیهی و بعضی جواب ادله
 اند باین طور که مراد از موتی و من فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مرد و یا معنی مجازی و
 یعنی کفار اراده نمی کنیم و معنی مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچه همین تقریر در متن
 میشود و قطع نظر از ان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع
 الموتی و انت تسمع من فی القبور فی سماع مخاطب است چنانکه صبیحه تسمع و تسمع بران دلالت
 صریحه دارد در سماع با کس بمعنی رسانیدن آواز و تکلم بکوشش سماع و در فیض و ت معنی
 آیه نیست که نمی شنوای تو مرد و یا را یعنی در حیر اختیار و قدرت تو نیست که او شان اسما
 نه می بلکه خاص تعالی میشوند هر گرامی خواهد چو این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

الیه یرجعون
 الیه یرجعون
 الیه یرجعون

است و نظیر آنکه مذکوره قول او تعالی است انک لا تهتدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشئ
 می کند فی المرقاة شرح مشکوٰۃ بانجمله جازنت که او تعالی جلت قدرته موقی را در قبوره متنی اجابت
 بخشد که حاصل شود بدان سمع و اذراک چنانچه قول قتاده که در آن حدیث بخاری مذکور است
 بران دلالت صریحه دارد و در قول قتاده تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست که
 بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادر است که آن
 حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر خدا ما افاده
 ایشخ الاجل فی شرح مشکوٰۃ نفی سماع فی نفس تا مشکک منکرین تمام شود و شنیدن
 باینهمه یعنی بون باین فیما بین الاسماع و السماع کما لا یخفی علی من القی السمع و هو متبهم و یا
 ما ظن بعض متقنی آثار الفلاسفه من انه لا یقاس بذاتهم اعنی قوله تعالی انک لا تسمع للموت
 و قوله تعا و ما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی و ما ریت اذ ریت و لکن الله یرعی و قوله
 انک لا تهتدی من اجبت و قوله تعالی انتم خزیره لم یکن الزرعون لانه لیس فی تک الایات
 علی الثبوت فادع ما لا یثبت بالنظم لا عبارته و لا اشارته و لا دلالاته و لا مقتضایه باطل باجماع
 اهل الاصول کما عرف فی موضعه و اما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الایات فمذکور بعد من
 الاستثناء و لا استنبهنا من فالتیاس منتهی فقیه عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
 ما انت بمسمع من فی القبور صدره هذه الآیه ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت
 فی هذه الآیه ایضاً نعم ذلک غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی و لکن لما ثبت ان
 یسمع بعضه بعضاً فلا یحیی عن کونه مذکور معنی و اراده فایضاً و کن من ان اکیرین و اما ما
 ذلک بعض من البحت فی سماع الاحیاء الموتی کلامهم لانی فعله تعالی و الله قادر علی سماع
 اجمادات الاسماعنا فقیه و اخلاص فی النفی کما انما لا یقدر علی سماع عبادات و الله قادر علیه

معنی السمع
 معنی السمع

معنی السمع
 معنی السمع

لا تقدر على السماع الاموت والله قادر عليه فانه تعالى على كل شئ قدير وقد احيى الاموات على ايدى
 الانبياء فضلا عن السماع ثم كلامه بعنوانه فما يش عن عدم الاطلاع على حقيقة الحال فانه ليس
 ولكلامهم في ان الاحياء قدرة مائة على انهم السميعون الموق في كلامهم ولهم استقلال تام في هذا
 الاسماع حتى يبقى هذا الاسماع فضلا تحت النفي بل المقصود ان القادر القدير المختار يسمع كلام
 الموتى ويلغي اليهم وهذا ما لم تثبت نفية قطعاً كما دريت تفصيلاً انفساً من عبارة شرح لمشكوة
 المحقق الدهلوي فاعلم وعلم المرء نفعه فوس على هذا النفي الاسماع المذكور في قوله تعالى ولا تنفع
 الصم الدعاء الآية كما لا يخفى على الفطن فما ذكره ذلك البعض من ان اتصال قوله تعالى انك
 لا تسمع الموتى بقوله تعالى ولا تنفع الصم الدعاء اذا اولوا اذيرين وجميعها بالعطف يرتفع
 التاويلات الفاسدة ويؤيد ما قلنا لان سماع الصم هذه الآية بعد انتهى مردوداً فانه يستقيم في
 بنصره المسلمين فتنبه الواعين المراد ان الله تعالى قادر على سماع من يشاء وانت لست تقادر
 بالاسماع لعدم قدرتك على سماع من في القبور فالنفي هو القدرة بتحقيقه فاما لا يحوم الى
 حوله ولا ينكره احد من المسلمين انتهى يعني خداهي تعالى قادر يستثنون ائيدى من كرا خواهد وقر
 نيته فادعيني برشوا ائيدى من انك فادعيني برشوا ان ك انك في قبورهم يستند
 دبر بخام او نفى قدرت تحقيق است وبن رايح سلمان انكاره كند وعلاوه انك من في القبور
 جدي باشد وروح من متعلق بالقبر است في القبور واحد جدي جدي في القبور است
 ميكويد پس در صورت عدم سماع جدي لازم آمد واما روح چنانكه سمع واحد كند
 خلق بدن ميدهشت همچنان ملك باده از ان بعد موت يرد واد في موضع اقرآن لمولانا
 عبد القادر الدهلوي قدس سره ان الله يسمع من يشاء اوله سنه ثمان مائة واربعمائة
 ومانه سماع من في القبور واد تو بنين سنه ثمان مائة واربعمائة واد تو بنين سنه ثمان مائة واربعمائة

تو این ہی کمر در کی خبر پنهانی والا^{۱۲۹} اور فرمایا تو نہیں سنا تا قبر میں پڑو گدو اور حدیث
 کہ مردوں سی سلام علیک کر دودہ سنتی ہیں اور بہت جگہ مردی کو خطاب کیا ہی او
 حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر میں پڑا ہی دہر وہ نہیں سن سکتا ہی انتہی
 نیز ازما سبق واضح شدہ کہ مقصود و درایت مذکورہ تشبیہ کفار بہ موتی در عدم اجابت

حق والا کفار سماع دہشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند
 پس مانند موتی شدند ہر ساعت اقوال از زبان و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم اجابت
 و توضیح نیفام انقا مذکور شد فقیر و تدبر و بچہ منکران سماع اصوات سجدت ام المؤمنین
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا متمسک شدہ از صوت منکرہ سمع خراشی می کنند باین
 تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود کہ سماع موتی را و تمسک نمود بقول اللہ
 انک لا تسمع الموتی و سلم نہشت حدیثی را کہ در حق قلبی بدر وارد شدہ و از ان صریح
 ثبوت سمع اصوات می شود چنانکہ تفصیلش در مابقی لائح شدہ بلکہ روگردان حدیث را
 باین طریق کہ وہم شد بن عمر فرمود عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت در سواض اصلی اللہ علیہ
 وسلم السمعون نفرمود بلکہ ليعلمون ارشاد کرد عن ہشام بن عروہ عن ابن عمر رضی اللہ عنہما
 عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ليعلمون الان ان ما كنت اقول لہم حق و قد
 قال اللہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی پس اولاً بشروح حدیث مانند نسخ الباری و

کرمانی و سطلانی مراجعت باید کرد کہ علماء با انکار حضرت ام المؤمنین اللہ عنہا چہ معاملہ
 کردہ اند تفصیل مقام انکہ علماء محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالیٰ عنہا بچند وجہ
 داوہ اند اول انکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اتوا
 منہم کہ زبان حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ بن عمر و ابوطالب و انس بن مالک و بن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل
 مقام
 جواب اول

ثبت شده انکاری تفرموده اند بلکه حضرت صدیق علیه السلام تعالی عنها انکار کرده این را
 که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در
 غرض صوابها الصلوة و الثنا هر جا که سماع آیات و مواعد مذکور شده مراد از آن نفس
 نیست بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تمییل بضایین است و نشود این دعوی سابقا ارتقا
 معتبره ذکر کردیم و خلاصه این است که در کلام الهی سماع آیات و مواعد که در حق
 حصر کرده و نفی آنها که در حق کفار و شرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری
 مراد از آن سماع نفی و اثبات آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله
 علیه و آله ما نسمع بحديث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم
 بصفت ایان متصف شوند و در بیعت و تعارض او با کرمه آنک لا تسمع الموتی و ما
 یسمع من فی القبور تحقق شود و لهذا حضرت صدیق علیه السلام عنهما که مجمع فهم و ذکا بودند
 غوامض علوم غوامض میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز از ایشان ذکر و تذکره مراد
 از سماع معنی متعارف است بلکه مقصود از آن علم است و همین تفسیر در خیر اخباری در
 قول حضرت صدیق علیه السلام یصحیح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انهم
 لیعلمون ای را و من قوله ما نسمع منهم العلم و سماع نفسه لا سماع الذی یرتب علیه
 پس مشک منکرین منقطع کردید و محبت متیقین منکح شد که فی بعض الرسائل و دوم آنکه
 عروه علیه السلام که حدیث مذکور را از امام المؤمنین علیه السلام عنهما روایت کرده و مقول است که
 مراد حضرت عائشه علیه السلام عنهما از آیه کرمه آنک لا تسمع الموتی نیست که مرد ما بعد از
 ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه علیه السلام عنهما این است که حق تعالی
 نفی سماع کفار میکند و قسیم که داخل خواهند شد در دوزخ و مؤید است قول وی تعالی در

در این باب

انبیا و هم فیها لایسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شکر که
 دوزخ خواهند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقتیست که
 دوزخ خواهند داشت و باین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین حضرت زهرا علیها السلام
 و آیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علمای محققین نیست و این جواب مجروح و مقذوح
 است چرا که قول ام المومنین علیها السلام که ابن عمر رضی الله عنه را و هم شده که سجای للعلمون
 لایسمعون ذکر کرده باشد ابا دار و از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری
 فی شرح قول البخاری یقول حین تبوءوا مقاعدکم من النار القابل یعوده یرید ان ین
 مراد عائشه رضی الله عنها و اشار الی ان طلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید بقرین
 فی النار و علی هذا المعارفتین من انکار عائشه رضی الله عنها و اثبات ابن عمر رضی الله عنه کما تقدم
 توضیح فی مجملات لکن الروایة التي بعدین تدل علی ان عائشة رضی الله عنها کانت تنکر ذلک
 مطلقا لقولها ان احديث انما یوکلظ انهم لعلون وان ابن عمر رضی الله عنه و هم لیسعون بکذا
 فی الطريقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند
 مقبول است و آنکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها با جهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود
 عدم حضورشان در غزوة بدر غیر معتبر و باینما نص علیه الامام النعوشی فی شرح
 صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب بکبار الله علیه و کریمه انک لا تسمع الموتی
 و ما انت بسمع من فی القبر و باقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما انتم بسمع حدیث من
 متارضی ندارد چنانچه تفصیلش در سابق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری
 شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر و قالوا و قالوا لمعنی الکرمیة للمعنی
 سما عا ینفهم اولاً المقیمهم الا ان یشاء الله تعالی غرول و قال العلامة القسطلانی فی

جواب سوم

جواب چهارم

المدینہ قال سمعیل کان عند عائشہ فطرحہ عنہا من الفہم الذکار وکثرة الروایۃ ولم یفوص علی
 غوامض العلم مالا فید علیہ لکن لاسمیل الی رور وایۃ الثقیۃ الانص مثلہ یدل علی ما یخ
 او یخصیصہ او استحالیہ فکیف وجمع بین الذی اکثرہ واثبتہ غیر ما ممکن لان قولہ تعالیٰ انک
 لا تسمع الموتی لایانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم الآن لیسیمعون لان الاسماع ہو ابلغ من
 من السمع فی اذن السامع فالتعالیٰ ہو الذی سمعہم بان البغیم صلی اللہ علیہ
 سلم بذلک واما جوابہا بانہ انما قال انہم الآن لیسیمعون لکانت سمعت ذلک فلا ینانی واما
 لیسیمعون بل یؤید ہا قال السہیلی ما محصلہ انہ اذا جازان یکونوا فی ملک اسما لہ عالمین
 جازان یکونوا سامعین وذلک اما بآذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد
 بعضہم عند السوال وہو قول اکثر اہل السنۃ واما بآذان لقلب او الروح علی مذہب
 من یقول بتوجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او بعضہ انتہی یعنی کفت
 اسمعیل کہ بود نزد عائشہ فی اللہ عنہا از فہم وثکا وکثرت روایت وخصوص ذمخ
 علوم نہیز یادہ بران متصور نباشد لکن نیست را ہی بسوی رد کردن روایت ثقیۃ
 مکرینص کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخفیف یا استحالة ان پس چگونہ و
 حال انکہ تطبیق میان چیزیکہ نگار کردہ است اورا عائشہ اللہ عنہا ثابت کردہ است
 اورا سوای او ممکن است چہ آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی بامقوله طیبہ حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم انہم الآن لیسیمعون منافاتی ندارد و نیز کہ سماع عبارت است از رسانید
 او از جانب شنوائندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ و تعالیٰ شنوانید کفار
 باین طور کہ رسانید اوشان را آواز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پیغمبر حضرت
 ام المؤمنین عائشہ اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انہم

الآن لعلیون پس اگر حضرت ام المؤمنین عا^{۱۳۳}شیه الله عنها این کلمات طیبات را از زبان فصیح جناب سالت باب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس باقول آنحضرت لیسعینون کن برود اکابر حجاب ثابت شده شافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار در آن حالت صفت علم و سمع برود و اصل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارت

مذکور شده و تائید آن عبارت بنیاض و سی الروح بقیم بعد الموت در اکا و علیه جمهور

الصحابه نص صريح است در اثبات سماع اموات پس انکار یکدو فردا رضایه قابل اعتدال
نباشد یا نمی چنی که ابن عباس علیه السلام عنهما تجویر مسموعه وفضل فی الصرف و غیر آن نمود پس
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و این

انکار حضرت ام المومنین علیها السلام را و حمل کردن آن بر حاله مقام
معتبرند شریحه مخصوصه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه مختار
بعضی علما آنست که ام المومنین علیها السلام از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی الجمله

اللذين في المغاربي لابن سحاق برواية يونس بن كثير بسناد جيد عن عائشة رضي الله
عنها مثل حديث أبي طلحة وفيه ما نتم باسمع لما أقول منهم وأخرجه الامام احمد بسناد
حسن فكان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت عندنا في روايته لا يصح

گویند که تشبیه قصه انتهی و مؤید است بعضی معالط حضرت ام المومنین حضرت فاطمه علیها السلام
عنها باموات که قضایش در حق مذکور میشود و اما در کتب احادیث معاینه باید کرد

حضرت ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا باموات پر معالہ میثبت ہند حالانکہ وحدیت ازین باب بایستند در کتب شریف از حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا مروی است قال قلت لاولی نبی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والی وامنہ ثوبی واولی واولی

بنور وحی دانی علماء و فن عمر مومنان و مخلصه الا و انما شد و دة علی ثانی حیاء من عمر و راه احمد
 یعنی فرمود عاتشه رضی الله عنهما که داخل میشدم بخانه خود که در آن رسول خدا صلی الله علیه
 سلم مدفون شده در حالیکه من پارچه خود را می گذاشتم و می گفتم که این شوهر من و پدر من
 هستند پس هرگاه که مدفون شد عرض الله عنه با او شان پس بخدا سوگند که داخل نشدم
 اینجا که در حالیکه پارچه بار بار بخود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لایح می
 نمود و اجماع المؤمنین بضر الله عنها اموات را شعور و ادراک و رویت که مدارست بر آن است
 حاصل و متحقق است و اما التما و یلات الکیکة التي اور و ما المنکرون فی هذا المقام فما لا یغنی
 ان تذکر فی حق الرسالة فانه لیس ذکر یا الا التطویل و الا الهاب کما لا یغنی علی اولی الالباب
 و آنچه از محدثین در شرح این حدیث نوشته اند کی باید شنید و مضمون صحت را
 باید بدست قال شیخ الاجل الحق الدلهوی رحمه الله فی ترجمه مشکوة درین حدیث
 واضح است بر حیات میت و علم و می نیز واجب است احترام میت بر زیارت کنند و می
 خصوصاً صاحبان و مراعاة اوب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان
 بود انتهی و قال السید شرح مشکوة و فی هذا الحدیث دلیل پن علی ذکر من انه یحب
 اهل القبور و تنزیل کلهم منزله باهم علیه فی حیوتم من مراعات الاوب مهمم قدر مراتبهم و قال
 الطیبی فی شرح هذا الحدیث و ینفی للزائر ان یدل من القبر قدر یدفن صاحبہ فی حق
 لوراره اذ اراه و در نظام رقی ترجمه هشت مشکون شریف مسطور است پس حد
 دلیل ہی اس پر که لحاظ میت کا کری وقت زیارت کی مانند لحاظ اوسکی کی حالت
 حیات اوسکی من ابن ابی الدینانی سلیم بن عفری رویت کی ہی کہ وہ کور کی ایک
 مقبرہ پر اوس حال میں کہ او نکوز و رکاب شتاب لگا ہوا تھا پس کہا گوگون فی اوتو

که او ترک نشاید که نوکها سبحان الله متهم بهی الله کی من جیا که تا مهون مردون سی صبی که جیا
 که تا مهون زندون سی ششم آنکه محقق دیلوی روح در ترجمه مشکوه شریف باین طور جواب افاده
 فرمود که در اینجا سخن دیگر است که فرضا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکه سماع بجا
 می باشد و سماع بخبرانی بدن خراب شده بگویم از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم بر فوج
 و ادب باقی است پس علم بمبصرات و سموعات حاصل باشد بر وجه ابصار چنانکه بعضی مکلفین سماع
 و بصیر الله تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق دارد شده اخبار و آثار در علم
 موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان آنکه آمده که زیارت روز جمعه محبوب است
 زیرا که درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و حوال زائران بر ایشان کشف و ظهور می شود
 و نیز شک نیست در حصول علم مرعوی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخر
 چنانکه عالیشان الله عنهما گفته و متفق علیه است در مراد بحیث پس ممکن است علم باحوال و احوال دنیا
 چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمده است که کافران و منافقان
 برای خود دنیا و نیز آمده است که چون میت از سوال منکر و دیگر جواب نگیرد و در حجت یا باز دارد
 می گوید ای کاش گشتی شد که خبر کند بابل من که در حتم و خوشم در با بجه کتاب و سنت معلوم
 مشغول اند باخبار و آثار که دلالت میکند بر وجود علم بر موتی را بدینا و اهل آن پس منکر
 نشود آن را که حاصل باخبار و طبعی منکر دین انتمی و باید دانست که منکران سماع اموات چنانکه
 آیات و احادیث و روایات قهیه استدلال میکنند و بر دعوی خود بران و اثنی می پردازند
 اما آیات قهیه توله تعالی و هو الذی یتوفکم باللیل الایه افان فخر الملة والدين فی التقیة
 و الذی یتوفکم فیتوفی نفوسکم الی بها تقدرون علی الادراک کما قال جل جلاله انما یتوفی الابرار
 من بینهم و الی لم تحت فی ضامها و الله جل جلاله یقبض الارواح عن التصرف بالنوم کما یقبضها

در ترجمه مشکوه شریف

در ترجمه مشکوه شریف

باید دانست

در ترجمه مشکوه شریف

الروح النورية

بالموت انتهى في انوار التنزيل فيكم فيه ويراقبكم يستعير التوفى من الموت لما بينهما من اشتراك
 في زوال الاحساس والتمييز فان صلة قبض الشيء بانه انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس
 حين موتها الاية في انوار التنزيل اي قبض الارواح عن الابدان بان يقطع عنها
 وقبضها فيها اناطها او باطنها وذلك عند الموت او طاهر فقط وهو في النوم ومارك
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحاً بينهما مثل شعاع الشمس والنفس التي
 بها العقل والتمييز والروح التي بها النفس والحياة فيتوفى ان عند الموت ويتوفا النفس وحده
 عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من باتين الآيتين وتفسير ما وما قال ابن عباس
 رضي الله عنهما ان الروح تتوفى عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تصرف للموتى ولا تملك
 لتوفى الانفس التي بها عقل العقل والتمييز ولما كان توفى النفس وحدها مع بقائه الروح مانعاً
 عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في المنام ما دام ينام فما ظنك عند توفى النفس والروح
 معاً لما ذكره بعض حملة عرش الغواية فغلبته جنود الوهم يعني ان جملة ست قول او تعالى
 هو الذي يتوفى فيكم بالليل ولعل ما جرحتم بانها ارجع فيكم في القضي على مسمى ثم اليه جمعكم ثم فيكم
 باكنتم تعلمون يعني راوت ان قبض روحها ليكنه شب يعني وقت نوم ومياد انچه
 كسب كرايد بروز باز برمي الكثر و شمار ادر روز با با انجام رسانيده ميشود وبعدها معين
 بسوي او باز گشت شماست باز جز و بد شمار انچه ميگرديد كه انهي نسخ الرحمن ترجمه العا
 وديس الحكيم و تفسير كبر افاده فرموده كه حي سبحانه و تعالی در خواب اروح را قبض ميكند
 و از تصرفات باز ميگرد و چنانكه در حالت مرگ قبض ميكند آنها را و باز ميگرد و از تصرفات
 و در تفسير مضيا و سي مر تو م ست كه خواب و مرگ مشترك اند و زوال او را ك و اعتبار و از
 ست قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها التي لم تمت في منامها يعني تلك التي

موتها

قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اهل مسکن فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدا
قبض ارواح میکنند نزدیک موت آن و آن روح که مرده است متبضع است میکند نزدیک
خواب آن پس نگاه میدار و آن را که حکم موت کرده است بروی و میکند و آن و کورا
تا وقتی بمین بر آید و نمقد مدت نه است برای تو میکه تا مل میکنند و در تعبیر موضح این
مسطور است یعنی بدین که چنانچه ایشان ای آخر که معلوم می نمایند این ای جان که چنانچه
جایی موت بدین اگر بدین که چنانچه گوی و می موت می گوی جان و دهی حکم موت
او را یک جان پس هم چنانچه او بر نفس او چنانچه این او را که نامش هم می باشد و دهی
می و ده موت می پهلای که چنانچه این و در تعبیر موضح می رقوم است که حق سبحانه و تعالی
ارواح را قبض میکند از بدنهای بی طرز که منقطع میشود و تلفی و تصرف ظاهری و باطنی
ارواح از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود و تصرف و تلفی
ظاهری و باطنی میماند تصرف و تلفی باطنی با تجله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لایحه
که ارواح را بعد از مرگ چگونه تلفی و تصرف می بداران باقی میماند و موتی را تصرف و تیزی و مست
حاصل نیست و اما بحسب عن ابن الاثیر و ام الرکیکه فلی غایه الانجلاء فان المراد من تبضع
الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه شریک المکملین ان التصرفات المخصوصه المتعلقة
بالابدان کالتصرف و تیزی و تلفی عن الارواح عند الموت و لا شجرة فی هذا الاصل
اصلا و کذا المراد من زوال الاحساس التیمی عن الارواح بالموت فهو زوال الاحساس
و التیمی عن الحسین بالمشاعرة ظاهرة کانت او باطنه کالسمع بالاسمعة و الرویه بالباصرة
و التیمی بالتخیله و لا مرته فی قضاها عند الموت و هذا هو المراد بالقطع و تلفی و التصرف
الظاهر بدین و الباطن عن الارواح فی حاله الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

و اما بحسب

هو الانقطاع التام بحيث لا يكون للارواح خروج من التصرف وتعلق والتميز بالان لا الروح
 التسليم والتعذيب في القبر التي تستأجرها سابقا بالآيات والا حاديت واجماع اهل السنة
 والجماعة كثرهم الله علما على ان هؤلاء يقولون انهم على خلاف ما توهمه ذلك لبعض فاشبع
 لما تلقى عليك لا تكن من اغراب الصمم والبكم والعشى فاعلم انه افاد في حق الملكة والدين الله
 في التفسير الكبير من ان القاد والحكيم بمر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها
 ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهرة وباطنية وذلك هو اليقظة وثانيها ان
 يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على
 باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوره عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت
 ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يوفيان النفس
 ثم يميز كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التفسير عجيب لا يمكن صدوره
 الا عن القاد والحكيم ثم بعنوانه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا على القاسمي رح البروخ بالبدن
 تعلقاتها منها تعلقها بحال النوم فلهذا تعلق مع وجه وفارقة من وجه ومنها تعلقها به في
 فانيها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كلياً بحيث لا ينقبى لها اليه التفات
 فانه وردوا اليه وقت سلام لم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العاليتة في
 المدارك عن سعيد بن جيران ارواح الاجزاء وارواح الاموات تلتقي في المنام
 فتعارف منها ما شاء الله ان يتعارف فيمسك التي تضي عليها الموت ويرسل الاخرى الى جهاد
 الى انقضاء مدة حيواتها وروى ان ارواح المؤمنين تخرج عند النوم في السماء فمن كان منهم
 طاهراً اذن له في السجود ومن لم يكن منهم طاهراً لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدور روي
 اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن مخالف فيه الفلاسفة

في القاد والحكيم
 تعلق جوهر النفس
 بالبدن على ثلثة اوجه

الروح بالبدن
 تعلقاتها

روى

في شرح الصدور

بها

و لیکن بقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذاتی لابد ان تنفی بعد المذوق و ما تقدم فی ذلک
 من الآیات و الاحادیث فی بقائها و تصرفها و تعینها و تعیینها الی غیر ذلک الی علیه تنفی
 فاعلم ان لا تعجل فان بفاسد قله التامل اکثر من ان یحیط بانطاق البیان کما لا یخفی علی من له
 اونی مسکه و عرفان تلخیصی تمام آنکه جواب از او اوم رگیکه منکرین یک ظاهر است چرا که میر
 انقطاع تعلق ارواح از ابدان و باز ماندن اینها از تصرفها که باید بنهای دشتند نسبت که
 تعلقات و تصرفات مخصوصه که از روح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند
 تغذیه و تنبیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیر اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند و اثری
 از ان باقی نمانده و همچنان مراد از زوال اجسام نیست که همان کسیر کسیر ظاهر و باطنی متعلق بود
 آنها به کام مرگ و زوال آوردند و نشانی از آنها نمانده و عاقل و انقطاع تعلقات
 مخصوصه بدینه وقت موت انکار سحر و زراعی نمی کند و کسی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات
 مذکوره لازم نمی آید که چگونه ارواح را تعلق با ابدان سوای تعلقات منقطه مانند شعور و سمع
 و شفاختن ز اتران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا تو هم منکران بجا
 رسد و الا انکار عذاب قبر و نعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا ذکر شده
 و میباید است آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس با ابدان
 سه تعلق حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن
 شود و این تعلق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای
 با اعتبار ظاهر باقی ماند مانند تنفس و حرکت نبض و نهضام طعام و روشنی او از اطن
 بدن انقطاعی پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر
 باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ بحدوث می

نفس را با ابدان
 سه تعلق حاصل
 می شود

انجاد و در شرح فقه اکبر که در کتب روح را از بدن در عالم بزرگ مفارقتی و مستطاب
 لکن تجربه نام حاصل شده بلکه فی الجمله تعلق مغنوی و خصوصیت باطنی باین باقی است و از این
 جاست که وقت زیارت زائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوجه
 میشود و سلام و کلام احیای میشود و فی التفسیر الغریزی مناد بدین و بطلان مزاج همه بدن
 واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تامل و تلمذ جسمانی و محال محسوس تعلقی
 بدن خویش باین بدن دیگر مثالی و را تعلق تدبیر و تصرف و تغذیه و تنه میدهند
 و ایضا فی ذلک تفسیر چون آدمی میسر و روح و از بدن جدا میشود پس موت معنی عدم
 حسن و حرکت جسد را بجدائی روح و رو میدهد و روح را اصلا تغیر نمی شود چنانچه حاصل
 قوی بود و حال ابراهیم است و شعوری و او را که داشت حال ابراهیم دارد و بلکه صاف تر و روشن تر
 است و منها قوله تعا و کلامی مر علی قریة الایة قال بعض متقنی انما العاقل متوجه به
 بعد الموت ثم سئل عما جرى علیه فی حاله کجوة کما قال الله تعا و کلامی مر علی قریة الایة
 فآو به علی عرشها الی قوله تعالی ان الله علی کل شیء قریظ و لو کان سمیعا بصیرا بعد الموت کما
 فی الجوة لکان عالما بمدة بقته و لم یکن غافلا عما جرى علیه علی عاقره و لما اهل ان کم مرة طلعت
 الشمس علیه و غربت و لم یقل بعد بعث فاعماله حقین ان المر بعد الموت لا بد من حیثین
 الامور الدنیویة و کفی بالایة حجة علی من توهم کونه سمیعا بصیرا و لا ادری ما حلهم علی هذا حجت
 یرغمون به و یبعدون العقل جدا و مخالف النقل و لا یتفکرون فی نفسهم ان الحواس التي بها
 آلات لا ادراک الامور الدنیویة سلبت بعد الموت فکیف یسمعون و یریبون انما الایة
 الکرکية لا یخفی علی من جلت سیرته علی الانصاف و تحقیق عبرة فی القیمة عن الاستعانة
 ان الادراکات المخصوصة بالاجزاء تنقطع و لا یستطیع ان یتفکروا ان العلم علی سبیل

این است
 بسوی بدن
 متوجه میشود

این است
 از این است

این است
 از این است

طلوع الشمس غروبها وتفرق غمام بحمار ونقطة الطعام وشرب من التبر وتعيين قلوبهم
 كلها من قبيل تلك الادراكات التي لا كلام فيها ومن ثم صرح بتعيين المستكبين في تفسيره
 بان الميت بعد ان صاعجا لا يعلم مدة موته طويلا كانت او قصيرة ويعتقد ان قال النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا مستشعرا دائما وانما يعرض كيفية النعم كرميته فمن
 عدم من خصاقتة ان يفرجه صلى الله عليه وآله وسلم يقص الوضوء ومعهذا فأت صلوة الفجر
 عنه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة التعريس وسر في ان ادراك طلوع الشمس غروبها انما
 يخفى بعين الراس ولا يستشعر ذلك بالقلب فريدة المرام ان للارواح تعلقا
 خاصا عنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوانية
 والافكار لها في هذه الامور الى الآلات اجده التي تسبب حادثة الموت فعلامات
 يعرفون الرايين وسمعون كلام الالهياء وسلامهم وتحيون كما مضى القضاة فينا
 ومن لم يحبل الله له نور افما له من نور ونحن نسا عدكم في كون الآلات اجده
 عن الاموات ولا نقول ان الموتي يسمعون ويدركون بهذه والآلات حتى يتم قوله ولا
 ما جعلهم من الحق وهو ما ذكرنا انما فاعطف على انما نقول الفرض من هذه الامامة والالهياء
 هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرينة حصل له الاستزادة الماتم حتى يحصل من
 استشعار الامور حادثة عند موته فعدم الاطلاع بعض الاموات على بعض الحوادث
 احكمه الازلية آياه لا يقتضي سلب جميع انحاء الشهود والادراك عن الاموات كلهم اسما كما هو
 زعم البعض هذا اختصار يعني انما يحكمه قول الله تعالى وتقدس او كالذي مر على قرينة
 وهي حادثة على عروشها قل اني يحيى من بعد موتها فاما الله ما علم ثم بعثه قال
 لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعابك وشربك

والمراد

فعلامات
يعرفون

او كالمسند

میتنه و انظر الى عمارك و الخجلك آية للناس انظر الى العظام كيف نشترها ثم نكسوها بالحما
 فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شئ قدير يعني يانيدى شخص اكه كدشت بر دوى و
 افتاده بود بر سقف هاى خود و ترجم كويد آن شخص غريز بود و گفت چگونه زنده كند اين را
 خدا بعد مردن اين پس مرده كرده او را خدا تعالى صد سال بعد از ان زنده كرده او را
 گفت چه قدر درنگ كرده گفت درنگ كردم بگو و زياره از روى زلفت بگو
 كرده صد سال پس به پين بسوى طعام خود و آشاميدنى خود كه متغير نشده و به پين
 بسوى دراز كوش خود ميخواهيم كه كروايم تر ايشانه براسى مردمان و به پين بسوى خوا
 چگونه جنبش ميدهم تر بعد از ان مي پوشايم بران كوست را پس چون واضح شد
 اين حال گفت بيقين ميدانم كه خدا بر هر چيز تواناست بكذا في فتح الرحمن ترجمه
 و در تفسير حسيني مسطور است كه كند زنده بر ديه غراب غريز بود عليه السلام كه تو را خطا
 داشت و از اكابر اجبار بود بخت نصر بعد از خرابي بيت المقدس او را اسير گرفته ببا
 آورد و حتى سجان او را از قيد كفار خلاصى اندازانى فرمود و غريز توجبه به بيت المقدس
 نمود و موضعي بس ديران ديد و در خنان بخاميوه دار بود و قدرى بخير بچيد و مقدار
 انكور باز كرد و رسايت ديوارى قرار گرفت و بخيري چند بخورد و انكور را بفسرده
 پاره بياشاميد و بقيه در خيك ريخت و دراز كوشى داشت در پيش خود ببيت و
 كليه بر ديوار كرده دران ديه ويرانى كمر بست چون آن ديه را ببايت احب
 قال انى يحيى الاله المرام اين آيت شريف لائح ميشود كه مرده را سمع و بصر و
 نيست چه بر تقدير حصول انبهاى بايست كه از مدت موت او را اطلاعي ميشود
 و نيز از حقيقت عدم تغير طعام و شراب يعني بخير و شيره انكور كه مى ميردشت و انكور

بر لبیب منصف در پرده بسا که همه ادراکات مخصوصه بدینه و تعلقات خاصه جسدانیه مانند
 خواب و خور و حرکت و سکون و تغذیه و تنبیه و کسیتین چشم سر در عالم بزرخ منقطع
 میشوند و شبه نیست در آنکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و شبانه
 نمودن عدم تغیر طعام و شراب معاینه کردن استخوانهای متفرقه از جنس ادراکات مخصوصه
 منقطه هستند لهذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نموده که مرده بعد از مدتی
 که چه قدر مدت میت مانده و ظاهر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم
 نمی آید که بچگونه ارواح را با ابدان تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلقی خاصه
 با ابدان باقی میماند و همان تعلقی مناسط ادراک و سمع و شعور است و این تعلقی بسوی
 الایات مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب و برباد شده حجابی ندارد و مؤید او
 آنچه در شرح سفر السعاده مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود مرا در خواب
 خیال کنید هر چه شما میگویند نزد من می شنوم چشم من در خواب است و لیکن دل من بیدار
 اینجا شکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایله
 العریس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه شد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را
 قضا کرد و جوشش آنکه دریافت طلوع و غروب کا چشم است لاجرم چون چشم در خواب
 باشد طلوع و غروب مدرک نگردد اگر چه دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در خواب
 پرده افتاده طلوع و غروب در دنیا بد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع و غروب
 در آنکه در زیر که برای این ادراک چشم کشاده باید نه بیداری دل کفایت ندارد و این
 بطریق غیر نایب می دهر آن را آنچه در رساله شریفه مسطور است که چون اکثری از منکرین
 نزولت کتب شرعیه علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و فہالی آنحضرت صلی الله

بسیار
 منصف
 و در

اشکال
 آورده اند
 جواب

علیه السلام و دیگر اکابر و کمل اهل داعی نیافتند از انجبت ثمرات حیات را که تعلق روح است
به بدن حصر کنند نه آنکه بر وی تربیت احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات دنیوی باشد
و ظاهر است که این چنین تعلق روح باین در عالم برزخ متعقد است پس حیات

برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح باین انواع متعدده دارد
مجموعه آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها
سماع کلام حیات و کلام دیگر اموات ترتیب می تواند شد پس ایشان به سبب قلت فهم

و عدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزله جماد انکارند و غائب را که حیات
برزخیه است بر شایسته که حیات دنیوی است و ارواح را بر جام قیاس کرده اند
حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار و رزق قال ابن قیم ان للارواح بالادان

یصح ان یعرض علیها مقعدا من الجنة والنار وان لها شارة اخر فیکون فی الرکبة
الاعلی و هی متصله بالادان بحث اذ لم یسلم علی صاحبه یرد علیه السلام و روحه فی

مکانها هناك و انما یتاتی غلطه من قیاس الغائب علی الشا فنعقد ان الروح بها
جنس بعید من الاجسام التي اذا شغلت مکانا لم یکن ان کون فی غیره و انما
غلط محض و لا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی تحتی او فی السماء و ان لها بابا

تعلقا بحث یدرک ویسمع ویبصر و یقر و الارواح من سرعه الحکرة و الانتقال کما فی
ع و جه من القبر الی السماء فی اونی زمان و یشهد علی ذلک روح الثائم تصعد فی

اسبغ الطباق و تتجدد بدین یک العرش ثم تراد الی جسد فی اسیر زمان انتهی بملخص
باجمل حیات برزخیه حیاتی است که حکام حیات دنیا و دیر بران مرتب می تواند شد
مکرر نه ضروری و در کتاب عبادات که بر این توابع اخروی مرتب گردد که آنها را

شرح
بالادان
الاضواء

لا اذم حيات وينويه اندر دين حيات فقط و اما بالان في ثبات حيات كه غدا و فخرج
سماع و شعور است همه آنها در حيات بر رزق موقوفه و هم كلامه بگویند و نهها قوله تعالى و
نفخ في الصور فاذا هم من الاجساد الاية قال بعض الفلاسيفين قد ثبت من هذه الاية
ان الموتى را قد رنج القبور فاقولون عن الدنيا قال البدياوى فيه ترشيح و در بدر
و شمار باهمم لا خلاط عقولهم لطيفون انهم كانوا انبياء انتهى اى مع انهم كانوا انبياء اما هم
لا خلاط عقولهم لطيفون انهم كانوا انبياء اتم كلامه بالفاطه نحن تلقى عليك اولاد
منه النبوة الثالثة الثانية اى نفخة البعث و من التفخيتين اربعون سنة و انبىا انه قال ابي بن
كعب بن عباس و قاده انما يقولون هذا لان الله تعالى رفع عنهم العذاب بين
التفخيتين فيردون فاذا البشوا بعد الفتح و عاينوا القيمة و عاينوا ايل و قال ايل المعاني ان
الكفار اوعاينوا جهنم و انواع عذابها صار عذاب القبر في ضيها كالنوم قالوا يا ويلنا
بقننا من مرقدنا كذا في معالم التنزيل و نحن مجاهد الكفار حجة جردون فيها طعم انهم فاذا فتح
بها القبر قالوا من بقنا كذا في المداكر اذ ادريت هذا فقلو عليك ان تغير الكفار عن
الموت البرزخى الذى هو عبارة عن كنههم و راكين العذاب القبرى بالنوم حين يموتون
كحال جهنم و عذابها ككون عذاب القبر كالنوم في شبه الكمال و لا خلاط العقول او كذا
راقيين في القبر على تقدير رفع العذاب عنهم بين التفخيتين لا يستدعى سلب الادراكات
و شعور عن الامور الدينية و راسخان للحياة البرزخية و النوم الكذا فى و غفلة خصا
بمخالفات للحياة الدينية و النوم الكذا فى مع الاشتراك في بعض الاحكام كما لا يخفى
فتنبه ولكن من الراقيين يعنى و از انجاست قول اده تكا و نفخ في الصور فاذا هم
من الاجساد الى ربههم يسلمون قالوا يا ويلنا من بقنا من مرقدنا هذا و عذرهم

و صدق المسلمون یعنی و بعد از چهل سال بدمد و در صورت دیگر باره پس نگاه ایشان از کوه
 بیرون برآمده بسوی پروردگار خود میشتابند کوهنمادی وای بر ما که بخت
 از خوابگاه ما این است آنچه وعده کرده بود خدا از بعثت و نشر است گفتند مرا
 در باب بعثت و خبر آنچه گفتند اما شما باور نکردید کذا فی التفسیر الحسینی بعضی متعاقب
 فلاسف زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از راه
 و پنا خبری ندارند بلکه غافل و اهل اند و نهند و خود را در خواب می انگارند و حال
 آنکه موت چشیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است
 چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب و نکال است بجهت پریشانی و غفلت
 عقل هنگام مشاهده عذاب و فرج بقیر خواب کردند یا حقیقه او شان را میمان نفی
 اولی و نفی ثانیه بسبب دور شدن عذاب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان
 هر دو نفی است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعثت بعد از نفی دوم و معاینه کردن
 قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که بخت ما را از خوابگاه
 ما و طاهر است که از قیر موت برزخی خواب و یا از حصول خواب ایشان را در میان نفی
 لازم نمی آید که موتی را بچگونه ادراکی و شعوری با موردین و هیچ وقت باقی نماند
 چرا که حیات و خواب عالم برزخ مغایر است با حیات و خواب دنیا که تفصیل مراراً فرموده
 و لا تغفل و تأتید می دهد آن را آنچه از بعضی محدثان منقول است و در متن تفصیلش نیامده
 و حضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که
 باجماع صحیح و ثابت عند تحقیق نزد جامع بحسب روایات و در آیات احادیث و اقوال
 صحابه و تابعین سلف صاحبین اعاده روح مجرب و بقاء تعلل آن بدن بمسئله تنفیم

تغذیه پذیر و تعلق شعور و ادراک هیچیک مناسب اوست باقی ماندن و دیده گن این تعلیق
تعلق دنیوی است و کما سی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود گردد و خلاصه
مرام الهی حیوة عالم قبر بطریقی علیحد است که منافی موت کذا فی نیست چنانچه حیوة
ناظم غیر حیوة منقطع است و تحقیق درین باب آنست که قدر مشترک حیوة در میان
ناظم و مستقیط برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات قیاسی یافته می شود
زنجین قدر مشترک در میان حی و میت برابر است لکن اقتیاز در بعضی آثار و خصوصیات
است مانند تغذیه و تنبیه و تولید و سماع اموات کلام احیاء را در بسیاری از احادیث
به ثبوت رسیده و تفصیلش در مابین باید جرت تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام موت
باید گیر و تعارف تر از او نیز ثابت شده است چنانچه منها قوله تعالی و من جنل ممن یدعو
الآیه قال البیضاوی لاهم اما جمادات و اما عباد مسخر و من شغلون باحوالهم فیه
تخصیص کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تمویحات بعض اهل الفوائده و من
علیک اولاً انه تعالی بین فیما سبقت ان یقول بعباده الاجسام باطل من حیث انها
لا قدرة لها البتة علی خلق و الایجاد و الاعداد و النفع و الضرر فاودعه بدلیل اخر
علی بطلان ذلک المذهب و حاصله ان الاجسام جمادات محضه فلا تسمع و عایه
الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و باجمک فالدلیل الاول شارة الی نفی القدرة
و الدلیل الثانی الی نفی العلم و لا دأبث نفی القدرة و العلم فطل عبادتها بعباده تعلق
بکذا فی التفسیر کفر الملة و الدین الرازی و ثانیاً فی فی قوله تعالی و من اضل کفاران
یکون احد اضل من لشیء کین حیث ترکوا عبادة الهیسم لمحبب القاد و یخیر الی عبادة من
یتعبد لهم لیسمع و عاظم فضل ان علم سطر برهم و براسی مصالحهم کذا فی آثار

تغذیه پذیر
تعلق دنیوی

الآیه متعلق به

تخصیص

تعلیق

النزيل وقال انه انما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة هذا بعد الملاماة وغاية ذلك انه قد قيل انه تعالى يحيي
الاصنام ليوم القيمة ويقع بينها وبين من يصيد بها محتاجة فتعاضى هؤلاء العابدين في تطهير المرق
الثانية عنهم بذاتهم وقال بعضهم المراء عبيدة الملائكة وعيسى فانهم في يوم القيمة
مطهرون وادوا هؤلاء العابدين ورجع المراء من قوله تعاوتهم عن دعائهم غافلون انهم
مشغولون لعبادة الله تعالى وانواع عيت هذا فاصنع ان في القدرة الثانية والعلم الشامل و
الاجابة الاثم التي هي من خصائص المعبود كحقائق الحق تعالى شانه عن المعبودات الباطلة اذ انما
ملائكة او اجناس لا يستدعي نفى السماع عن الموتى الذي نحن بصدد اثباته اما خطر في قلبك
ان الموتى يطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر
هو باطل لا علمه سبحانه وتعالى واسطة هذا التوضيح في كتاب الديلمي وشرح الصدوق في
الاينياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير المتقين اني المشركين الذين هم اعداء لهم لان
عدم اطلاعهم على احوال المرارين ولا يقتضي لفضلة عن الامور الدنيوية راسا ولهذا
سائر الموتى في المرات شرح لشكوة الاينياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت
ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى لسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم
بعض الايام نعم الانبياء يكون جسدتهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجران للانبياء حيوة
بها يتعدون ويصلون في قبورهم مع استنساخهم عن الطعام والشراب كالملائكة
وهذا امر لا عري فيه وقد صنف البيهقي جزءا في ذلك وقال جلوسهم في اوقات مختلفة واما ان
متعددة جائز عقلا وفي المواقب الدنيوية انه صلى الله عليه واله وسلم حي في قبره وكذلك الانبياء
قيل لا علة على ارواحه قيل ليصل فيه باذن واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى علي
عند قبري سمعته ومن صلى علي غائبا بلغت وقال صلى الله عليه وسلم علي بعد وفاي كعلي في حياته

4

فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء

تجربیه

یعنی و از آنجمله است قول او تعالی و من مثل من یعلم من دون الله من لا یستجیب له الی یوم
 القیمه و هم من دعا بهم غافلون ای و گیت مگر اه تر از آن کسی که بخواند و پست بد بخیر خدا
 تا آنکه اجابت کند تا روز قیامت یعنی اگر مشرک بمسجد یا پل خود را در مدت عمر دنیا
 بخواند اثر استجاب از او ظاهر نشود و بتان از خواندن بت پرستان بخیر اند و چون
 میفشدند دعا ایشان پس چگونه اجابت کند بدیخت کسی که از عبادت خدا و بند
 اجابت کند و دست باز دارد و روی توجیه بجا و مبنای دانشخوا آورد و بگفتنی
 احیایی و در تفسیر بضایای مرقوم است که معبودات باطله یا عنانم اند که حقیقه جمیع
 هستند بایندها که خاص اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مال خود شادان و
 بسوی عبده بلکه اتفاقی ندارند و جواب آوازهای ایشان نمی دهند بعضی فلسفه
 مزاجان زعم کرده اند که از اینجا است که کار می شود که موتی را در عالم برزخ شعور
 و سمعی با مورد نیوی حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لا طائل نیز از نظر است
 زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احوال ایشان و شنیدن کلام و سلام
 زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توضیح سابق مذکور شدن لایح گردیده پس از
 مشغول بودن بمو بحال خیر مال و اتفاق نفوذ در شان بجال مشیرین ضالین
 لازم نمی آید که ایشان را صنعت ادراک و شعور و سمع حاصل نباشد و از همین جا
 که طاعلی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ تصریح فرموده که همه مردها سلام و کلام
 می شنوند و حال اقرار بر ایشان پیش میشوند و مؤید است آنچه در بعضی رسائل
 مسطور است احدی که در دنیا بوقوع می آیند پس اموات هم ادراک و حساس آنها
 توانند که در گاهی باطلاع ملائکه و گاهی باطلاع اموات دیگر که بعد از ایشان

فهم و در کلام
 و کلام زبانی
 می شنوند

لا تفرحوا بكونكم باطلاع او تعالى وسجانه بلاد وسطه ويكبري در كتاب ديلمى در شرح
الميت يوزيه في قبره يايوزيه في حيوته نذكره است لليت يبلغ من فعال الاحياء واقوالهم
بلطفه يحدها الله من ملك او علامه او دليل او ماشاء الله وهو القادر على ما يشاء
وفي الطريقة الوسطى مقصود اثبات علم وادراك است برای اموات خواه کسی بر قبور ایشان
بیان کند خواه ملائکه و فرودهای دیگر خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع از احوال
انجا و علم و شعور حاصل است و اما الاحادیث الدالة على عدم سماع الموتى عند
فمنها ما روى الشيخان عن ابى قتادة رضى الله عنه انه كان يحدث ان رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم قر عليه بجماعة فقال استريحوا سراح منتهى الوايا رسول
الله ما المسراح والمسراح منه فقال البعد المؤمن يستريح من
نصب الدنيا واذا ما الى رحمة الله والقعد الفاجر يستريح منه العباد والبلاء والشجر والاولاد
قد توهم بعض المتعصبين انه كثيرا ما يحدث في الدنيا من الامور التي يتالم المؤمن بها
فلو ذكرها المؤمن الميت لتالم بها ولم تن مستريحاً وقد ثبت من احديث استراحة
البعد المؤمن الميت من نصب الدنيا واذا ما الى رحمة الله تعالى انتهى سخن نفعي عليك
اولاً ان المستريح هو الذي يطلب الراحة من نصب الغير وقبعه و المستريح هو الذي
يطلب الراحة من نصبه وجبة تحدث بينه وبينه ومقتضى ذلك وتعلم عليه ثانياً
قوله صلى الله عليه وآله وسلم البلاء والشجر والرواب يدل على سرية آثار مشق الفاتق
من مجاد وغيره و كذا في شرح المصابيح اذا فطننت برافا علم انه قد رويت سابقاً من
الاحاديث الصحيحة ان الميت اذا اوصى بان سكي عليه جناح بعد موته يكون معتقاً
ابن عليه كما يدور اسي مجموع و ان الاموات يفرحون بالاعمال الحسنة من الاحياء

در شرح

المصابيح

اولاً

ثانياً

ویزداد و جوهر هم بیاضا و شرفا و تیا ذون با الله المیتة وان المیت تیا ذی با کما
 علی القبر و الوطی و وضع الراس علیه و یکسر غطه فلو کان المراد فیما نحن فیہ استرح
 المیت من تعب الدنیا و اذا ما مطلقا یلزم التعارض بین الاحادیث فلا بد لدفع
 التعارض و تحصیل التطبیق ان یقضی بان المیت المؤمن کیون مسترحا من الادی البک
 یحصل له فی الدنیا بخصوص سجدا کالایلام و الضرب و سبب بالیقین ان استرح
 المرءة لم تکرهته بالقوة شامته نحوها و اما النصب الروحانی الحاصل بشاره کما یحکم
 او بشکره کما یحکم البدن فلا شک فی تحقیقه لسترح من الاجیاء فی عالم البرزخ
 فادرک بعضی از جمله حدیثهایی که منکران سماع موتی بآنها متکبر گیرند حدیثی است که بخاری
 و مسلم از ابو قتاده رضی الله عنه روایت کرده که گذرانیده شد بر پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم جنازه پس فرمود بخضرت این میت یا راحت یا بنده است یا راحت یا بنده
 از وی پس گفتند صحابه چه معنی استرح و استخراج شد پس فرمود بخضرت صلی الله
 علیه و سلم که بنده مومن صالح راحت می یابد بیک ارتعب و رنج دنیا و آزار دنیا
 و اهل آن و میرسد بسوی رحمت خدا و بنده فاسق راحت می یابد از وی نیکان
 و شهرها و درختان و برزخین و زندگان و خلاص می شوند از تشدد وی و سزا
 عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسد اما استرحت بلاد و شجار
 و اب جهت نیست که بوجود مجبور و ظلم حاصل میگردد و فساد در عالم و خلل
 برارگان و افراسی آن و حق سبحانه و تعالی مقروض می داند و فاجر را پس این
 کشنده بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است بکذا فی الرتبة و خلاصه شک
 منکرین نیست که هرگاه از حدیث مذکور رجعت یا شستن میت مومن در عالم برزخ

در حدیث

از رنج و دنیا شبت شده پس اگر او را در آن عالم شعور و ادراک امور دنیوی حاصل شود
 لازم آید که از ادراک امور دنیوی مؤلفه موزینیت مومن ایذا و اندوه دست دهد
 همه استرحت بجرحت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پوشیده
 نماند که جواب این رجم خفیه و توهم ضعیف اظهار الشمس است زیرا که چون از احادیث
 صحیح که سابق بقلم حواله کردیم خوش شدن موقتی بجهت اعمال حسنه احوال و اندوهناکی
 کردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان و تعذیب اِموات بنوعه احوال در صورت
 ایضاً این کرد و پیش مراد از رحمت یافتن بنده مومن از رنج و آزار دنیا که حدیث
 مرقوم بران دلالت و صحه دارد نیست که در عالم برنج از آزار دنیا که بالات
 حدانیه و قلمی بدین درجیات دنیوی حاصل میشود راحتی نصیب گشته و اما نام
 و اندامی روح و جان مشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک و سمع امور
 دنیوی مؤلفه موزینیت پس شبه نیست در حصول آن همه موقتی را در عالم برنج و این
 تقریر دلیلی بر تعارض و مخالف از احادیث مرقوم کردید فاو رک و الضف و انما
 ماروسی الترمذی و این مایه عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اکثر و ذکر ما دم اللذات الموت قد ظن بعض الناس ان الميت
 لو ادرك من الامور الدنیویة ما یلا نعلم له لئلا ذی و منسرح و قد ثبت من هذا الحدیث
 ان النبی صلی الله علیه و سلم سمی الموت ما دم اللذات سخن بقول الحق و انتم نور السماع و
 لو کره المتکرون فاعلموا الا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل المسجد فمرکب نما
 یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو اکثرتم ذکر ما دم اللذات لشفقکم عما ار
 و ثانیاً ان الامر فی قوله صلی الله علیه و سلم اکثر و الذی لا یستجاب قال فی الاشیاء

جواب

تقریر

المراد بالذکر

اولاً

ثانیاً

صحیح عن عائشة رضی اللہ عنہا انہا قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہاں بحشر مع الشہداء۔ احد قال ان
 یذکر الموت کل یوم عشرين مرة یکذانی شرح المصاحح اذا وعیت ہذا فتکلمو علیک ملک
 قدر بیت من الاحادیث السابقة ان لمیت ینتفع بوصول الثواب من الاحیاء۔ وفسر
 بہ وایضا تبشیرا بعمالہم منہ وینکذونہا فلا بد لدفع التعارض ان یقال ان المراد
 من اللذات المہندتہ بالموت ہوالذات الدنیویۃ الصحیۃ بالآلات الجسدانیۃ کاکل الا
 اللذیۃ وسماع الاصوات منکذہ ورویۃ الاشکال العجیبۃ والصور الغریبۃ وینکذ
 الفاخرۃ وشم الروائح الطیبۃ ونحو ہذا واما اللذائذ الروحانیۃ الخاصلتہ بارتکاب
 النہایۃ اللطیفۃ او بشرکہ بعض اضرار البدن لیسع الامور الدنیویۃ المفترجۃ فلا شک
 فی حصولہا للاموات فی عالم البرزخ ولا ینکرہ الا الاصم والاکرم کما ہوا لظاهر علی العلم
 یعنی واز انجملہ است حدیثی کہ بروایت ترمذی و ابن ابی عمیر و ابن ماجہ از ابو ہریرہ رضی اللہ
 عنہ ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسیار یاد کنید ویران کنند
 و قطع کنند لذتہا را کہ موت است مفہوم از کلام طیبی نسبت کہ ما دم از ہر دم است
 ببدال مہملہ معنی ویران کردن و انداختن شکستن بنا۔ خانہ چاکمہ مشہور است بر زبان
 مردم و لیکن در ہجاء مذکور است کہ ما دم بذال معجمہ است معنی قاطع چاکمہ جوہری کہتہ
 و تحقیق تصحیح کردہ است سبیلی کہ روایت بذال معجمہ است ہکذا فی الترجمہ باید دہست کہ
 منکران سمع اموات زعم کردہ اند کہ حدیث مذکور اول است بر آنکہ موت قاطع لذت
 است پس اگر میت راسع و اوراک امور دنیویہ مفترجہ لذتہ دست و ہر لازم آید
 کہ اوران شامل و لذتی عطا شود و این خلاف منطوق حدیث است مخفی بہا و کہ
 ہر گاہ از احادیث صحیحہ سابقہ ہویا شدہ کہ انبات را انتفاع و لذت و لذت

از ابو ہریرہ

مخفی بہا

بوصول عبادات بینه بالکلیا و اعمال حسنه ایشان چنانچہ میشود پس مراد از قطع لذت اند
بجهت موت است که لذتهای که در دنیا به سبب آلات جسدانیه و قوی بدینه مانند
خوردن طعمه لذیذه و پوشیدن لباسهای غره و دیدن صور حسنه حاصل بود در عالم
برزخ منقطع گردیدند و اما لذت در دایره مشارکت حیات لطیفه مثالیه باشد که بعضی
انجرائی بدن بجهت سمع و شعور امور دنیوی و مفرح پس شکی نیست در ثبوت آن مرآت
را انداخته و منها ما روی الترمذی عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه و آله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم يقال له نعم فيقول ارجع الى ابي فاخبرهم فيقولان نعم كونه العروس
ما لا يوفيه الا اجب الله اليه حتى يعبثه الله من مصبحة ذلك توهم بعض المنكرين ان كون
الميت نائما في القبر اول دليل على عدم اطلاعه عن الامور الدنيوية فاني لا اسمع الا
نحن نلقى عليك اولان العروس نعت يطلق على الرجل والمرأة ما امان في اعراضهما
وجمع الرجال عرس فميتين وجمع النساء عرس والمد من العروسين الرجل وامرأته
قوله صلى الله عليه وسلم حتى يعبثه الله متعلق بمحذوف والتقدير فلا يزال فيها روحا حتى
اسد واما انه خلف في ان الميت بعد الاحياء واما انه في القبر يوم حيوة ام ترسخ
روحه ثانيا قبل ترسخ روحه ولا يوم حيوة وقيل لا ترسخ والاخبار تدل عليه فان النبي
صلى الله عليه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام عليكم ورحمة الله وبركاته واما في الاحياء وقوله
صلى الله عليه وسلم ثم كفته العروس صريح فيه لان النائم حي وقوله صلى الله عليه وسلم
وسلم يعاد روحه في جسده وقوله صلى الله عليه وسلم ثم يعاد فيه الروح صريح في
الاحياء ولم يشيت الاماتة فالاحياء الحيوة ولان المؤمن في القبر روحا وكافر في القبر
روحا وينبسط لارواح فان قيل ما تقول في قوله صلى الله عليه وسلم انما الميت في القبر

روح طائر في الجنة سمي بعينه الله الى جسده يوم يعثروا له النسيان قلنا يا رب هذه الاشياء
المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع ممكن ولا منافاة بينها قال لهم سرورنا
قول الله تعالى السيرة النفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان كل انسان
رويض فاذا مات فارتقت احد بهما وبقيت احد بهما في البدن فالتى في قوله صلى الله عليه
سلم ثم كونه العروس روح الحيوة والتي هي طائر في الجنة الروح الاخرى فان قيل قلنا
في القبر اذا قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضو الحي فيدبلى ولو اجمع ايماننا على
لثقت بعينه هكذا في شرح المصباح اذ سمعت هذا فاذا ذكر اننا غاضب المشعل بالعروس
لان الانسان اغر ما يكون في الهليلة الاخرى واعرج اله في الاستراحة في المشعل
كاد العروس ان يكون امير اذ قال الطبيب هذا عبارة عن غرة تغطية ياتيه عذاة يلد في
من هو جوت ويخطف فوقه على الرنق ويعطف هكذا في المرقاة واحصل انه ليس المراد
هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصا بحيوة الدنيوية بل المراد هو الاستراحة والغرة كما
ان للميت المومن ستراته وغرة كاستراحة العروس وغرة ثم ان فخلق في صدر
انه قد ورد ان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون مشاعرا
السمع والروية والادراك فلذلك يجوز ان يكون الميت سميعا وروية وادراكا
بان لما لم يمت النوم والموت ليست الا من جهة ان روحه لم يعلقه تبارك وتعالى
في حالتي النوم والموت كليهما وان التنازل والتلذذ وادراك الامور البهيمية كما يحصل
لنا ثم في حالة النوم كذلك لم يمت في حالة الموت وليست لم يشابهته من جميع النواحي
انا حذر في قلبك ان الاحكام الدنيوية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت تحجب
لا يلبس بالنوم ويلبس بالموت فقياس احد هما على الآخر من جميع الاشياء مما لا يلبس

الی السداد والعدا علم بضم الهمزة یعنی واز آنجمله است حدیثی که روایت ترمذی از ابوهریره
 رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پستتر گفته می شود میت را
 خواب تهرت کن پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم
 ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر را حتی یابد و ذوقی بسند گوید
 کاشکی بزوم و کان خود را بدینم و حال خوش خود را بایشان بنمایم پیش میکشند
 منکر و کثیر مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوکد خداست که بیدار میکند
 او را اگر محبوب ترین لحظه وی نزد وی چه بیدار کردن ازین از هر کس خوش نمی آید و
 موجب وحشت نمیکرد و نمی تواند که بهر کس بیدار گردد و مکر محبوب بیاید و بیدار
 گرداند اما آنکه می آید و او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی بگذانی ترجمه اش کوه الشیخ
 بدانکه منکران سماع میت علم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایح میشود که اموات
 در عالم برنج خوابی و عقلی از امور دنیوی حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب
 که در این حدیث مذکور شده سبایش و آرام و غرت است نه خوابی که از خصائص
 زندگی دنیا بود فقدان الحق الدنیوی فی عالم البرنج فلیک یصدق تعریف النوم
 و الا یلزم دوام ثبوت النبیة و المشاعر و هذا الکما تری و بعضی جواب داده اند باینطور
 که چون در این زمان و در روح میباشید یکی آنکه مضغ طعام و حرکت بنض و تنفس بود
 و بسته است دوم آنکه شعور و ادراک و هوش و یا و تعلقی را بد پس مخاطب نقل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نم گفته اند العروس روح اول است نه دوم ^{حفظ}
 و اما البیرونی و آیات لفقیه فتنها فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب و القتل و غیره و
 من قال ان ضربتک فعدی ضربت فضر به فهو علی حیوة لان الضرب ستم نفس

واما الایات
 بالفقیه

میض

يقتل بالبدن والایلام لا يتحقق في الميت ومن يغيب في القبر يوضع فيه الحيوة في قولنا
 العامة وكذلك الكسوة لانه يراويه لتمتدك عند الاطلاق ومنه كما ستعرف الكفاية
 وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي بستره و قيل بالفارسية ينصرف الى اللبس
 الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينفيه والامراد من
 الدخول عليه يارته وبعد الموت يزاري قبره لا هو انتهى وفي الكفاية شرح الهداية
 وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام واذ بالان
 وذو الاتي تحقيق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل
 ان ما شارك الميت فيه حي يقع المين فيه حالة الحيوة والموت وما يخص بالحيوة
 يقتديها وضررتك وحلتك عليك يقتدي الحيوة بخلاف غسل ويحل دس
 انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرح به في كتاب الايمان
 لو حلف لا يكلم فلانا فلكم فلانا لا ينفذ على ما حث فيهم ولميت ليس كذلك لعدم
 السماع انتهى تلخيص تمام انك منكر ان سمع اموات بعض مسائل فتبينت كس
 بازا رجول وعناد كرم مكنة تفصيلك انك مثلا ان شخصي بكسي بكويده انك منكم ترايا
 بنده من آزاد است وان شخص ان كس را بعد مردن بنده پس در صورت
 ان شخص حاش نخواهد شد يعني بنده او از ان خواهد گشت چه ایلام و انچه که بخت
 متحقق میشود ميت موجوديت تخمين است اگر بگوید که اگر کلام کنم از تو ما داخل
 بر تو پس بنده من آزاد است پس کلام کردار و داخل شد بروی بعد مردن
 پس درین حالت نیز حاش نخواهد شد زیرا که مقصود از کلام اهتمام است و اهتمام
 باسمع متحقق می شود و در ميت سماع موجود نیست و مراد از داخل شدن ملاقات

تلخیص

۱۵۶
 کردن اوست و ملاقات از خصائص نده است آری زیارت قبریت البته ممکن نیست
 زیارت میت و شب نیست و اینکه عبارت فیه دلالت وضع دارد بر عدم سماع
 آنها ثم تجاب عن هذه المسکات من وجهین اولهما نقض تهمید مقدمه و هی ان الایمان منبأ
 علی العرف دون الشرع فی الاشباه والنظائر فاذا تعارضای العرف مع الشرع
 قدم عرف الاستعمال خصوصاً فی الایمان فاذ حلف لا یتلبس علی الفرش او علی
 البساط و لا یتغنی بالسراج لم یحیث بکلبوسه علی الارض و لا بالاستنضار بالسراج
 وان سماها الله تعالی فراشاً و بساطاً و سراجاً و حلف لا یاکل لحماً لم یحیث
 باکل السمک وان سماها الله تعالی کما فی القرآن انتهى اذ اتمت هذا فادرن المراد من
 الایلام و الافهام و الدخول هو الذی یختص بالعبادة فی الحیوة الدنیویة لا البرزخیة
 بالزم من مسائل الفقهیة نفی سماع العرف الذی علیه بناء الایمان لان نفی سماع العرف
 الذی نحن بصدده کما سلف غیر مره تحقیقه و تفضیل و ثانیها ایضا یستدعی تهمید
 و هی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقهیة الی هی من الاحکام الدنیویة لا البرزخیة و
 احروریة و لا لزم فرضیة الصلوة و الصوم و الزکوة فی البرزخ و الآخرة و بطلان الباطل
 یتلزم بطلان المقدم اذ ادريت هذا فاستمع ان الاحکام الدنیویة کلها ایمانا كانت
 او غیر متعلق بالذات بالابدان و بالعرض بالارواح و اما الاحکام البرزخیة فبالتکلیف
 و الاحکام الاخریة فبالتعلق بالارواح و بالامکان کلها بالذات فی شرح الفقه الاکبر
 و احصل ان احکام الدین علی الابدان و الارواح تبع لها و احکام البرزخ علی الارواح
 و الابدان تبع لها و احکام آخرت و النشور علی الارواح و الاجسام جمیعاً انتهى و قوله
 السلام ان مراد الفقهاء نفی سماع المخصوص بالقوة جسدانیة لان نفی سماع الارواح من

الذی یعدی
عنه علی الاطلاق

خلاصه

در بیان

فلهذا ان ماورد به بعض تبعه آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من الذی یدعی تقلید من قبل الامام
ابی حنیفه یرج ویقتد تقلیده واجباتهم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا لهواه انتهى عجیب جدا
ناش عن اتباع هوى النفس قطعا فتبصر بعین الانصاف ولا تترك ان الی منهج الاعتدال
خلاصة مرام انک جواب ان مسکات فقیهیه هر دو وجه است نخستین انک بنامی مسئلة
که بسو کند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سو کند خور و که بر فروش پابر
لبساط نخواهد نشست از صراع روشنی نخواهد گرفت و آن کس بزرگین نشست و از
آفتاب روشنی بگرفت پس در تصورات او حانت نخواهد شد زیرا که حق سبحانه
و تعالی اگر چه زمین را بر فراش و لبساط و آفتاب را بر چراغ تغییر فرمود و لکن در
زمین انفرشی و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هر گاه این تقریر در ذهن نشین
کرد پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول است که مخصوص
بدن در حالت حیات و بنیای نفس سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا
حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلب است دوم انک مسائل
سو کند از احکام فقیهیه و تنویریه هستند نه از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهرا سبب که
همه احکام و تنویریه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه
با عکس احکام اخروییه بهر دو بالذات پس مراد فقها و مسائل مذکوره نفی سماعی
است که مخصوص بقوت جسمانی است نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث
که از انها مع و اوراک املات لا یخرج شیعه و از کتاب شرح الصدور و غیره مانند
ایشیه و بنیاد قلوب منقول میشود بکلمات شیخ و اثبات باید شنید و از اتباع
شیخ مذکور باید که در فی شرح الصدور اخرج ایضا عن ابی هریرة عن ابي عبد الله قال ان

جواب

كرون اوست و ملاقات از خصائص نده است آری زیارت قبر میت البتة ممكنه
 زیارت میت و تشبه نیست در اینکه عبارات فقهیه لالت وضعه و از بدبر عدم سماع
 او لها ثم تجاب عن هذه المسكات من وجهين اولهما يقتضي تهديد مقدمه وهي ان الايمان بنسأنا
 على العرف دون الشرع في الاشباه والنظائر فاذا تعارض اى العرف مع شرع
 - قدم عرف الاستعمال خصوصاً في الايمان و انحلف لا يكسب على الفرش او على
 البساط ولا يتخفى بالسراج لم يحث بجلوسه على الارض ولا بالاستئذان بالس
 وان سماها الله تعالى فراشاً و بياطاً و سمي سراجاً و لو حلف لا ياكل للحما لم يحث
 باكل السمك وان سماها الله تعالى كحافى القرآن انتهى اذا تهديد هذا فادريان المراد من
 الايلاء والافهام والدخول هو الذي يخص بالعبادة في محبة الدينوية لا البرزخية
 بالزوم من مسائل الفقهية نفى سماع العرف في الذي عليه بناء الايمان لان نفى سماع
 الذي نحن بصدده كما سلف غير مرة تحقيقه وتفضيله و ثابتهما ايضا يدعى تهديد
 وهي ان مسائل الايمان من الاحكام الفقهية التي هي من الاحكام الدينوية لا البرزخية و
 اقرية والالزم فرضية الصلوة والصوم والزكاة في البرزخ والآخرة و بطلان البنا
 يتلزم بطلان المقدم اذا دريت هذا فاستمع ان الاحكام الدينوية كلها ايماناً كانت
 او غير متعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحكام البرزخية فبالعكس
 والاحكام الاخرية متعلق بالارواح والالهم ان كليهما بالذات في شرح الفقه الاكبر
 واحصل ان احكام الدين على الابدان والارواح تبع لها و احكام البرزخ على الارواح
 والابدان تبع لها و احكام المحنة والنسبة على الارواح والاجسام جميعاً انتهى و جملة
 الكلام ان مراد الفقهاء نفى سماع مخصوص بالقوة بحسبانية لا نفى سماع الارواح من

الذی یروی عن ابی جعفر
عنه علی بن ابی حمزہ

خلاصه

۹۰ بیستین

چهارم

ظہان ما اور وہ بعض تبعہ آثار الفلاسفہ بقولہ و عجبا من الذی یروی تقلید مذہب الایمان
ابی خلیفہ مرع و یعتقد تقلیدہ واجباً ثم یرفضہ فی مذہب مسئلہ اتباع عالمہ و اہل عیب حد
ناش عن اتباع ہونی النفس قطعاً بقصر بعین الانصاف ولا تترکن الی منہج الاعتقاد
خلاصہ مرام آنکہ جواب از مسکات فقیہہ ہر دو وجہ است نخستین آنکہ بنای مسئلہ
کہ بسو کند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سو کند خورد کہ بر فرارش پابر
لبساط نخواہد نشست از چراغ روشنی نخواہد گرفت و آن کس بزین نسبت و
آفتاب روشنی بگرفت پس در تصور او حانت نخواہد شد زیرا کہ حق سبحانہ
و تعالی اگرچہ زمین را بفرارش و لبساط و آفتاب را بچراغ تغییر فرمودہ لکن در
زمین افرشی و بساط مبنی مانند و آفتاب اچراغ گویند ہر گاہ این تقریر در زمین
کرد پس در مسائل مذکورہ مراد از ایلام و افہام و دخول است کہ مخصوص
بدن در حالت حیات و بنیائش نفس سماع متعارف کہ بقوۃ سامع وقت زندگی دنیا
حاصل بود لازم آمد نہ نفی سماع روح کہ اثبات آن مطلوب است دوم آنکہ مسائل
سو کند از احکام فقیہہ و نیویہ ہستند نہ از احکام ہر زیحہ و اخرویہ و ظاہر سب کہ
ہم حکام و نیویہ بالذات بہ ابدان متعلق می شوند و بالتبع بر ارواح و احکام ہر
یا عکس احکام اخرویہ ہر دو بالذات پس مراد فقہا و مسائل مذکورہ نفی سماعی
است کہ مخصوص بقوت جسمانیہ باشد نہ نفی سماع ارواح فاخفظ و چند احادیث
کہ از انہا جمع و اوراک اموات لا یسمعون از کتاب شرح الصدور و غیرہ مانند
اربعہ و جذب قلوب منقول میشود کہ گوشش سمع و اجابت باید شنید و از اتباع
نفس مذہب باید کہ فی شرح الصدور و اخراج اینی عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال انما

یا رسول الله ان طرقتی علی الموتی قبل من کلام الکلم اذا مرت علیهم قال قلب استغفرکم
یا اهل القبور من سلیمان المؤمنین انتم لنا سلف و نحن لکم تبع و انما اشار الله بکم انما سلفکم
یعنی ابو زرین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در راه من کو دست نما
واقع است پس آیا کلامی هست که بآن مستکلم شوم و اموات را بوی مخاطب سازم
و قتی که بگذرم بر آنها فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم که بگوید سلام علیکم الخ قال ان
یارسدلی الله لیسعون یعنی گفت ابو زرین که ای پیغمبر خدا و ما می شنوند قال لیسعون
فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم که می شنوند و لکن لایستطیعون ان یجیبوا و لکن طاعت
ندارند که جواب دهند قال یا ابا زرین الاترقتی ان یرد علیک بعد و هم من
الملاکه انتهى فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم ای ابا زرین ای اراضی نمی شوی از اینکه
فرشتگان موافق شمار مردگان در حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری رح
فی شرح المشکوۃ قوله لایستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الحی و الا فهم یردون
حیث یسمع یعنی مراد از قول حضرت صلی الله علیه و سلم که مرد با طاعت جواب دوان
ندارند آنست که طاعت آن جواب ندارند که زنده او را بگوید شش خود بشنود و الا
در حقیقت ایشان جواب سلام بجا می دهند لکن مسموع ایشان نمیشود و فی المواء
الدنیه للعالمه القسطا فی من یصل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء
غالباً انتهى یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زنده را می دانند و
قال مجاهد ان الرجل یشیر بصلاح و کده فی قبره یعنی و مجاهد گفته است که مرد بخیرش
میشود و در قبر بجهت شایسته می سپرد خود و فی جذب الطیب و یا الجوع و یا الجوع و یا الجوع
یعنی عامه اهل سنت و جماعت که هم الله تعالی قطع میکنند و بعد از آنست که در قبر

و قبر خپاکه در احادیث درود یافته و تفضیلش در مابقی ذکر کردیم و قال ابن عبد البر
 ۸ احادیث اسوال و عرض المقعد و عذاب القبر و نعیمه و زیارة القبر و سلام علیها و
 خطابهیم مخاطبه حاضر العاقل و الله علی تحقق بحیات فی القبر و واروده که بعد از
 عود حیوان در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن تا قیام قیامت
 ادا را می کند و شک نیست که او را که مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند
 حیات جزوی از احوال علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت
 بر آنکه اموات را در آن و سماع حاصل است و بعد الرزاق با سند صحیح روایت می
 کند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول قبر شریف حضرت
 صلی الله علیه وسلم میرسد و کلمات خطاب عرضه میدارد و میگفت سلام علیک
 یا رسول الله سلام علیک یا ابا بکر سلام علیک یا ابنا و در موطا امام مالک
 نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسند اثبات سماع اموات فرات
 حاصل کردیم الآن و مسند توسل و استدعا و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
 میکنیم پس متخیل نمائید که اگر کسی بگوید که خداوند به تصدیق و بوسیله و بمرتبت جناب
 مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره الغریز کفایت بخش
 و عقیده صحیح و باب سماع اموات ما را عنایت کن این را توسل میگویند و درین
 توسل بنیاد اولیا خلائی واقع نیست و بطریق تبرک و وسه حدیث که از ان اثبات
 توسل بهر اشیائی شده و مذکور میکنیم بحسبین و ان یتوسل الی الله تعالی بانیانج رس
 الصالحین من عباده خ یعنی و از جمله اولاد و عاقل است که وسیله جوید در قبول
 دعا بسوی خدا بی تو نیست ان اویتلخ و وقت دعا

اموات را سماع
 ادا را می کند
 است
 حیات جزوی
 از احوال

بگویند که خدای عز و جل برکت بسیار آن خود دعای مرقبول کن این
 توسل از جمله مندرجات است و نیز از جمله ادب و عتاین است که توسل جوید بصالحان
 از بندگان خدا عز و جل یعنی در وقت دعا بگویند که دعای مرا برکت بندگان صالحان
 خود قبول کن و در ظرف جلیل مرقوم است او ریه که وسیله پیکری طرف الله تعالی کی
 سائیه پیغمبر و اوستی کی نقل کی یہ بخاری اور بنزار اور حاکم فی کہا مؤلف کی کہ وسیله
 کرنا مستحبات سی ہی کذا ذکر الفخر والعلی اور وسیله پیکری سائیه نیکون کی یعنی
 سوای انبیا کی صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری فی وہب
 صالح و وہ ہی کہ قائم ہو سائیه او اگر فی کمال حق الله تعالی کی جیسی قائم ہوتا ہی
 سائیه ادا کر فی حق بندگی بکذا ذکر العلی انتہی و در جذب مطلوب مسطور است کہ
 مردی ضرب البصر شین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا
 تاخذ انتا حاجت من یضرب کر و اند فرمود اگر بصارت خواہی دعا کنتم تا چشم بفرماید
 کرد و اگر آخرت خواہی صبر کن کہ آن بہتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ
 فرمود تا وضو کند و این دعا بخواند اللہم انی استسک و اتوجه الیک بنیک محمد
 الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی ہذا لیقضیہا الی اللہم شفیع فی ترید
 گفته است کہ ہذا حدیث حسن صحیح غریب و یتقی نیز تصحیح آن کردہ باز یادہ این
 کہ نظام وقت انتہی و در خلاصہ صوریہ یضیع علی اعداؤہن میریم مسطور است اے
 صحیح نامی محمد کبیر من ہی کہ ایک اندھی فی آب سی بنیابی کی است دعا
 آب فی اوستی و در وقت نماز پڑھوئی اے زفر یا کہ اللہم انی استسک و اتوجه
 الیک بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی اللہ فی حاجتی ہذا لیقضیہا

که حتی می‌فردا او سبکی انگیزان تارسی کهل گشتن اور رسول صلی الله علیه و سلم کی بعد صحابا
 فی ہوش و عا کو از مایا اور پور اپایا انتہی وار سبکی مروی است کہ چون توسل اعمال
 صالحہ با وجود آنکہ فعل ایشان است و بقصور و نقصان موصوف جائز باشند و در درگاه
 رحمت مستجاب و مقبول گرد پس تشفع بہ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کہ محب و محبوب او
 بطریق اولی جائز بود و فی تشفع الفاضل مع دخل یوم ابو جعفر المنصور العباسی المیزان
 مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لا امام مالک رح یا ابا عبد الله استقبل
 و ادعوا ثم استقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لا امام الا تصرف و حکم عنه و
 و یکنک وسیلۃ ایک آدم علیه السلام الی الله یوم القيمة بل استقبله و تشفع بہ
 فیتشفک الله انتہی و بروایت صحیح صحیح شدہ کہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبر
 بنت اسد و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در آمدند و فرمودند حق
 شک و الانبیاء الذین من قبلی در نجات و دلیل و شیخ است بر توسل بہر دو حالت
 نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت حیات و نسبت با نبیا علیہم السلام
 بعد از وفات و چون توسل با نبیا و دیگر صلوات الله علیہم جمعین بعد از وفات جائز
 باشد پس بسید نبیا علیہ افضل الصلوات و کلہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر با
 حدیث توسل با ولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند و نیست مگر آنکہ
 و دلیل بر تحفیض حضرت رسول صلوات الله علیہم جمعین قائم شود و این دلیل و اعلم
 کہ فی جذب العلوب و یا المحبوب بیروسی غن فی فضل الصدیقین ای بکر الصدیق رضی الله
 عنہ و بجزئی عند قبر انس صلی الله علیه و سلم فقول یا محمد الی تو توسل ایک کہ فی شرح
 و دلیل محیلات و اما انتفاع جستن با بر و ام کالین از صحابہ و در سلسلہ الترمذی کرد

ایشان بجناب او تعالی و تقدس و تجا کردن بجنابشان باین طور که شما مقربان
درگاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار و نیی یا دنیاوی می
آسان کنایند پس این استدعا و بار و حاجت او بسیار است و آن مختلف فیه است لکن این

واضح جواز است بشد طریقه استدعا در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل و قدر
کامل و سواي آن چیزی که موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما استدعا از انبیاء علیهم

السلام پس خلاصی در آن متحقق نیست قال الشيخ الاجل الدلوی مع فی ترجمه مشکوفا
کتاب الجهاد و اما استدعا و بابل قبول منکر شده اند از بعضی فقها اگر انکار از جهت
است که سماع و علم نیست ایشان بر اتران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت
و اگر برب است که قدرت و تصرف نیست ایشان ادران موطن نماند و گفته بلکه

مجبوس و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شد
پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که درستان خدا اند شاید

حاصل شود ایشان را از قریب و در برزخ و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجت
مرز اتران را که متصل اند با ایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چنانکه

بر لغی آن و تفسیر کرده است بیضادی کریمه و انداز عرقار الایة بصفاته نفوس
فاصله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند

عالم ملکوت و سیاحت میکنند بخلاف قلوب میگردند بشرق و قوت از بدو است
شعری چنین خوانند ایشان با استدعا و دعا و آنچه مایه فیم اتران این است که دعا

محتاج فقیرالی شد دعا میکند هزارا و طلب میکند حاجت خود را از جناب او
و توسل میکند بروحانیت این بدن مقرب کرم نزد درگاه خدایتعالی که خود

ارجح
جواز است

بنبرکت این بنی که رحمت کرده بروی و اگر ام کرده او را و لطف و کرمی که بوی دارد
 برآورده کردن حاجت مرا که تو بطلی گری می یابند امیکنند این بنی مقرب که ای بنی خدا و
 ولی وی شفاعت کن مرا و خواه از خدا که بدست تو و طلب می و قضا کند حاجت مرا
 پس بطلی مستول و مامول پروردگار هست تعالی و تقدس و نیست این بنده در دنیا
 مگر وسیله نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف کنون که در قبور اند و نه در این عالم
 که زین بود و دنیا و اگر هیچ کسی که در این عالم است خدا و ذکر کردیم موجب شرک است
 بواسطه حق باشد بر این که مگر هم میکنند پس باید که منع کرده شود تو غسل طلب
 از آن راه سالکان و درستان خدا و حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه تعجب و
 مستحسن و اتفاق و شایع است در دین و اگر میگردانند ایشان بعد از موت مغفول شده
 و پیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان در حالت حیات
 چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و مجذب شدند بعالم قدس و تهملک شدند
 در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت
 بلکه فائده است خدا و عالم نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت مجذب و مشغولی طاری
 شده باشد که بحجت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در
 نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران آن عتقاد
 کنند که اهل قبول و تصرف هستند و قادر اند بی توجیه بحضرت حق و التجا بحیات حق
 چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و نهی شده است
 در دین از قبیل قبر و سجده بر آن را و نماز بسوی وی و بر آن از آنچه نهی و تحریم
 واقع شده است این عتقاد و این اعمال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

منازل و خارج از محبت و عاشا از عالم شریعت و عارف با حکام دین که این عقیده
 این فعل را در دو پاره کرده و یکی است از شایع اهل کشف است و از ارجح کل و مستفاد این خارج از هر حد و
 است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
 کنیم آن را شاید که منکر و متعصب اسودی نکنند کلمات ایشان آری مروی است
 در زیارت سلام بر موقی و تنفیر امر ایشان از وقت قرآن است و لیکن در اینجا
 بنی از استدلال نیست پس زیارت برای اعداد و مرور است و استدلال ایشان هر دو
 باشد بر تفاوت حال زائران و فرو باید دانست که خلاف در غیر انبیاء است
 الله و سلام علیهم جمعین است و فی فی الترجمة فی باب زیارة القبور و تحقیق ثابت شد
 است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بر آبران و احوال ایشان
 ثابت و ارواح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات و
 همیشه از آن و اولیا را کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر
 ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا و غرض آن
 و همه بقدرت اوست ایشان فی اند در حلال حق در حیات و بعد از ممات
 اگر داده شود و مرادی را خیری بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد
 خدا دارد و در نباشد نیست خیری که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
 ممات و یافته شدن است و این بر آن در شرح شیخ ابن حجر مکی در شرح حدیث
 اليهود والنصارى اتخذه و القبر انبیاء هم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نما
 گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما تخلف مسجد
 در جوار پیغمبری و یا صاحبی و نماز گزار در نزد قبر وی نه تعظیم قبر و توجیه بنا

در حیات و بعد از ممات
 در حیات و بعد از ممات
 در حیات و بعد از ممات
 در حیات و بعد از ممات

قبر بکبر به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت بکثرت قرب و مجاورت
 مر آن روح پاک احوال نیست در آن انتهی و فی الرسائل الغریبیه استمداد از اولیا
 چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی استغاثه
 از ایشان چیزی استمداد نه کنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استغاثت باید
 بطبیعت این امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا شبهه شرک
 جلی است انتهی ایضا استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غایب از بی شبهه
 بدعت است و در زمان صحابه و تابعین نبوده لکن خلاف است وراکنه این بدعت
 است است یاسیه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق
 است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شود
 پس ظاهر جواز آنست زیرا که در تصور شرکی نمی آید مانند استمداد از صلی الله
 واتهیاد حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق تصور خواهد بود و
 فیها سوال بت پرستی مد و از بت میجو است عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
 گفت که اگر شرک خداوند است پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش
 نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مد
 میجوید باز بت پرست گفت که بنی انسان یکدیگر چه سوال می نمایند عالم گفت که
 بنی نوع زنده اند از ایشان سوال شمع نیست و بتان تو مثل کنیا و کاکا و غیره مد
 اند قدرت بر هیچ چیز ندارد بت پرست گفت شما که از اهل قبور مد و شفاعت
 می طلبید باید که امر شما هم بشرک عادی شود و قصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور
 باین قسم مقصد من هم از صورت کنیا و کاکا است بحسب ظاهر نزد اهل قبور دارند

در حق و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کثایت حاجات می نمایند میگویم بساجا
 از بتان هم روای حاجات می شود و اگر میگویند که بایشان میگویم که از خدا برای
 ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین استعدا دارم پس هرگاه که جواز استعدا
 از اهل قبور ثابت شد پس بعضی سلیقه ضعیف الاعتقاد از پرستش سیدالمرکباتی غیر
 چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنجه چهار
 خبر در این باب شد انکه بفضل الهی جواب الی بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه بدو خوا
 چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلایق حکم شرع از اهل قبور بدین نحو
 و پرستش نمیکند و بت پرستان مدو هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش
 که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب و در ساز و یا بچ جانور بنام
 او کند یا خود را بنده فلافی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها
 بعمل آورد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید و دوم آنکه مدو خستن و طوط
 میباشد یکی آنکه مدو خستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و کدو و مہما
 خود مدو می جویند و عوام الناس از اولیاد عامی خواهند که از جناب الهی
 فلان مطلب را در خواست نمایند این نوع مدو خستن در شرع از زنده و مرده
 جائز است دوم آنکه با اتقلا چیزی که خصوصیت جناب الهی دارد مثل داون فرزند
 یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و گمانند این چیزهایی آنکه عا و سوال از
 جناب الهی در نسبت منظور باشد از مخلوق در خواست نمایند این نوع عوام مطلق کفر
 اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشند خواهند مرده این نوع
 خواهد از مدره مسلمانان خارج میشود و بجای پرستش آنکه همین نوع مدو را از مسلمانان

باطل خود می خواهند و آن را جان نمی شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان خود
 شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس در پی
 کلام هم دخل و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و نه در دل
 خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش نیست که طلب
 کسی از غیر خود بمرض و معروض او سازد و بت پرستان در وقت در خواست
 مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بجنوب پروردگار صل و علا
 نهایت و مطلب ما از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود
 می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من
 از صورت کنهیا و کاکا است نیز خطا و در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن
 خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
 و اینها از طرف خود صورت سنگها و در خان اختراع نموده قرار می دهند که صورت
 فلان هست بی آنکه آن را تعلق بآن ارواح باشد و این قرار و ادافه ای است که
 اثر نیست آری حاجت روائی بندگان قی اکبر از راه رحمانیت خود میفرمایند
 می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب انخفیات است
 حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
 هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را ایشان میدهند چنانچه بد مشفق
 خود را که میسر است میداند و قتی که از خدمتکار و وایه چیزی میطلبد با و میدهند حال آنکه خدمتکار و وایه
 ندارد و چنین است حال بتان بلکه حال قویز و موافق قاعده اهل اسلام آنچه قوم شده که پس کاکا
 است و اد اهل قبور ثابت شده بعضی مسکین ضعیف الاعتقاد از پرستش تیار و مسکین و غیره چگونه باز خواهند

پیش از میان شهدا و از اهل قبور و پرستش سستیلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه این
 معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سستیلا و مسانی موهوم محض اند و وجود آنها
 معلوم نیست بلکه ظاهر خیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و سستیلا بر تقدیر
 وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که مکر بر ایدای خلق بسته اند اینها را
 باز ارواح طیبه انبیاء و اولیایچه مناسبت نمود آنکه شهدا و اهل قبور بطریق و
 که از جناب الهی عوض کرده مطالب بر آرد و پرستش این چیز نابار عقاید سستیلا
 و قدرت ادب است که کفر محض است و ایضا فیها شهدا و بزرگان و قسم است
 قسمی است که باین بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را
 اقرب الی الاجابة نمیدانند ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و
 ایشان را مرتبه بخر توسط آیت در زمین خود نه بدهد و مانند عینک پندارد و نه
 جانز بلا شتاب و قسمی است که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان
 در دایره طلب یا دوان آن متقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی
 تابع مرضی خود تواند ساخت و همین قسم است که عوام به آن شهدا و می طلبند و
 این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق صنام خود عقاید
 نهشتند و آذاتجیر تم فی الامور فاستیعنوا باهل القبور حدیث نیست قول شرک
 است و ایمان شکی میباشد آذاتجیر تم نظر آتی کلا لا تل المتعارضة فی حل بعض الاشیاء
 و در آنها فاختراکم و قلند و این قیاسات و رد القول او شبهه نقل عین
 عبد الله بن مسعود و صفیان الثوری میگویند که آذاتجیر تم فی الامور الدنیویة و دنیوی
 بلکه شکی نیست که حال اهل القبور کیفیت ترک الدنیا و استقبال الاخرة و اهل

انکم ایضاً صارتون الی ماصار و او نه العلم السهل علیکم صغایب الدینا و شدائدنا باجملة
 در معنی است و نیست تهی یعنی از اجملة است که چون تخییر شوید بنظر در دلائل متعارضه
 و حلت بعضی اشیا و حرمت آن پس بگذارید چتها و خود را و تقلید کنید به آنکه میگوید
 اندو این قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن مسعود و سفیان ثوری و از جمله
 که چون تخییر شوید در امور دنیوی و تنگدل شوید سبب آن پس نظر کنید بسوی
 اهل قبور چگونه گذشتند دینار را و راور و آور و زور و باخرت و بداند که شما هم روزه ای
 جانی که ایشان رفتند و این دشتن ایشان خواهد کرد بر شما شدائد دنیا و صغایب
 آن شهروان موده بریزین همگی و اگر چه نیست بصورت زبان گفتار شما
 که زینهار بدینا و مال غنمه شوند چه خواهد بود بصورت گذشت بگذارید
 بگذارد فی تمهیز الاموات و در مکاتیب ترشیدیه مرقوم است شما و چند خصال دارد
 اول آنکه مدد خواهند از روح کا عین موثر حقیقی در حل مشکل دشته و عاقلند و
 آنکه موثر حقیقی ندانند لکن خیل در کارخانه حق تعالی و فائق آن بانیطوین
 که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشته است ایشان در بستان
 خود را نفع می بخشند و دشمنان و مضرشان از ضرر می رسانند پس این هر دو قسم شرک
 اند سوم آنکه ایشان اصلاً موثر ندانند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی را اعتقاد کنند و
 ایشان اصراً و سطره عرض بجناب الهی پندار و با اعتقاد اینکه چون ایشان در وقت
 حیات که حالت تعلق با امور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض
 بجناب الهی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تخر و تنزه از او با
 بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء حق امت

از احادیث صحیح ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت نباشد برین
 اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت بمقتضای ترجمه یا نظر بر ارادت که داعی و ملتهج است
 صاحب قبر حاصل عنت آن کامل شیفع و ملتهج بجناب الهی شود و درین قسم دعا بجا
 نیست بشرطیکه مضمون عاچنین باشد که شما بجناب الهی شیفع من برای امیر
 این حاجت شوید و عطا و ملتهج باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شانہ
 این بزرگان یکسر موبکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانند کار ایشان محض عرض بجناب
 الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کردن
 حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درینولا بفرموده میراحت علی صاحب
 محدث شافعی و آیات جواز استمداد و مایه جمع کرده ام قریب بمبت خبر کلام
 مرتب شده است می پوشیده نماند که از آیات بکثرت و احادیث متوافره استنباط
 جواز استمداد میشود لکن رد و مالاختصار و ذرا عن الاسهاب بر یک آیت و
 حدیث اکتفا می رود اما آیه فقوله تعالی و لا تقولوا لمن قتل فی سبیل الله اموت
 بل احياء و لکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهید
 از نص قرآنی به ثبوت پیوسته قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور و روح
 و بقای آنها بعد از موت و تفسیر بضایوسی مرقوم است و سابقا تفصیلاتش مبین
 و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواحشان را پس در امور متعلقه بروح
 انقبض اعیان باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از حکام متعلقه روح است پس
 درین حکم نیز مثل اعیان باشند و در حالت حیات شهید او اتقیا استمداد ایشان
 بدعا و التجار جناب تعالی نزد تابعین هم متناهی ندارد پس همچنین بعد موت و نبوی

را
 استمداد
 از حکام
 متعلقه
 روح است

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استعدا از شهیدان نرسد از غیر ایشان نیز که
 باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس انماره باعتبار امانت مقصیات و
 بهیمنه در حکم شهید بودند جائز خواهد شد چه که مدار استعدا در بقای شهید و قرب
 منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهیدان را نیز حاصل میباید پس از غیر شهیدان
 جائز باشد بکذا فی الرسالة القاسمه و الا حدیث پس از آن جمله است حدیثی که بروایت
 واری ثابت شده قحط اهل المدينه قحط شدید افشکوا الی عائشه رضی الله عنها
 النظر و الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فی کوی الی السماء حتی لا یكون بنیه من السماء
 سقف ففعلوا فمطر و امطر اشد یعنی قحط کرده شدند اهل مدينه قحط شد و شکایت
 کردند بسوی عائشه و عاکنه و علاج ساز و پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بکبر و ایند در قبر شریف منافذ بسوی آسمان آنکه مانند
 میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بر و آید حجاب و سبب رفع حجاب میان قبر شریف
 آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم مستقام میکرد و بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد
 کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران بار و کویاسته
 بقبر و در حقیقت مستقام و شفاعت است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن
 پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقہ رضی الله عنها پس باران داده شدند باران
 دادنی بسیار باجملة شفاعت حسن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتاد
 شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است بر عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم و خود کرامت او لیا بجهت معجزه است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکذا فی

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه مشکوٰۃ و تقریر استدلال بر مطلق باین حدیث آنکه اگر استمداد منطه شکر محی
 پس این منطه در صورت استمداد از قبر آن صلی الله علیه و سلم زیاده ترست زیرا که باز
 عوام کمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت با اولیاء الله قریب الوقوع است چو
 ام المؤمنین علیها السلام این منطه از درجه اعتبار ساقط کرده مردم را امر با استمداد
 از قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نموده پس استمداد از قبر او لیاء الله که
 شکر در آن ضعیف ترست بطریق اولی جائز باشد کذا فی الرسالة العاسمیة از محلی
 است حدیثی که در حصن حصین گوید که رست و اذا اراد عوناً فليقل يا عباد الله اعينوني
 يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني ط و قد جرب ذلك یعنی وقتیکه بخوابی برای گرفتن
 و ابه یا مطلقاً پس بگوید سه بار ای بندگان خدا یاری کنید مرا و مراد از عباد الله
 رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکه یا اجنه یا ارواح اولیاء و تحقیق تجربه کرده
 شده است این تخیج طبرانی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثابت شده و اذ اصل احدکم الله
 او اراد عوناً و هو بارض ليس بها انفس فليقل يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني
 اعينوني فان سعداء الازهرهم و در نظری جلیل مرقوم است فرمایای آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم فی که جب کوئی کچھ چیز کم کری یا چاہی مدد او را حال یہ کہ وہ ایسی بین میں ہو کہ
 کوئی ان میں ہمیشہ او سے کم نہیں ہی پس چاہی کہ کہی یا عباد الله اعينوني پس الله تعالی
 بنده میں کہ تم نہیں دیکھتی میرا شاہ فی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہے کہ یہ حدیث حسن
 او محتاج بین طرف اسکی تمام مسافر و مشائخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدسین
 او نزدیک ہی ساتھ اسکی مستح مقصود پر کند و ذکر الفخر و العلی انتہی و طریق استمداد
 بر مطلق باین حدیث صاف لایع و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در اینجا خدشہ

اینست جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمه و ایماک استعین که مفید خصا
 است اول دلیل است بر امتناع استعدا و استعانت از اراد و اوج کالین لکونیه و
 لذلک الاخصاص تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختص بذات او تعالی که معین
 با حقیقه و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در مانحن فیہ ابطال استعانت موقوف
 است و نه استقلال الاستعان به و از همین قبل است استعانت برای دفع امر اض
 بادویه و برای دفع تشکیک استعانت برای تعلیم حکام دین تهذیب نفس از دنیا
 علیهم السلام از اولیا قدس استعدا بهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و شکار شود
 که اینهمه استعانت برای ناقصه مقیده غیر متقله شیون و اطلال استعانت
 هستند و توفیر است آنچه در تفسیر شیخ الغریز مرقوم است و اینجا باید فهمید که استعا
 از غیر بوجهی که عباد بر آن غیر باشد و او را منظر عین الهی ندانند و اعم و اگر التماس
 محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عین دانسته و نظر بکارخانه سبب است و
 او تعالی در آن منحوده از غیر استعانت ظاهری نماید و در از عرفان نخواهد بود و در
 نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا یا این نوع استعانت از غیر منقوده اند و در حقیقت
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتمی و از تحقیق
 مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایماک فعبده عقیده
 جریان میکند و عقاید ایشان است که بنده هیچ اختیار ندارد و فعال و مرکبات از و
 بلا اختیار مانند کار و در وجوب و سنک صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لایزال
 می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحه الی یوم الساعة و قول
 و ایماک استعین و عقیده قدریان می نماید و ایشان نمی دارند که بنده اختیار تام دارد

در این باب
 در این باب

و افعال و حرکات انبیا با جاد و صداد می شنوند و این عقاید لازم می آید شرک صریح
 در کارخانه خطائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و حق دعی انصیب المہنت و عت
 است که از افراط و تفریط بد اهل دور اند و سلوک صراط مستقیم بخاطر نظر دارند پس
 که چنان ترانندگی می کنیم و خاص از قوم دمی خواہیم و توسیق از قوم می جوئیم و اما
 حجت الاسلام امام غزالی رحمۃ اللہ کفتمہ ہر کہ بوی در حالت حیاتش قبر کہ جویند بعد از حیات
 نیز بوی تبرک و انتفاع گیرند و در تنبیه الومایین نقلا عن الکبیری مرقوم است من تبرک بنشا
 فی حیاتہ تبرک بزیرا کہ بعد وفات بعضی از مشائخ عظام رحمۃ اللہ کفتمہ کہ ما یافتہ ہمارا
 از اولیاء اللہ کہ تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان کہ در حالت حیات و
 و ششہ یاز یادہ از ان مقصود حضرت بلکہ آنچه خود دیدہ و یافتہ بیان نمودہ یکی حضرت
 شیخ معروف کرخی رح دودوم شیخ محیی الدین عبدالقادر رح و جہ لقب محیی الدین خان
 افادہ فرمودند کہ یک بار از سیاحت با رشتہ رو بجانب بغداد و ششم ناگاہ در
 شخصی چون مریض تباه بہ یک گاہ رو بہ من آورد دیدم چون نہال خشک سال
 من از پا و افتادہ و گفت یا سید مراد بہت رحمت بنشان و ازین شہتہ حیوان بر من
 بنشان این امر انشاءم بر نفسی اندم درہین خطہ چون شاخ نورستہ گل گل شکفت و گفت مرا
 بیشاسی کفتم نہ گفت دین بد تو ام کہ برین حالت رسیدہ ام خدا مرا تونزدہ کرد
 و مرتبہ اولی رساند فانت محیی الدین او را ہما نجا کہ ششم رو بجانب مسجد جامع بغداد
 آورد و پا بر نہنہ بودم مردی غلیظ پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از
 مسجد درآمد و دوکانہ نماز کرد و چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و
 لقب مرا خوانند اگر چه پیش از من کسی مرا با این لقب نخواندہ بکذا فی التہذیب القادرۃ و البوکر

نور الدین یوسف رحمہ اللہ مصنف کتاب ہجۃ الاسرار در مدح حضرت حدیث سرہ قصیدہ انشا
 کر کا چند آیات آن را درین مقام مع ترجمہ اشکل از افادات شیخ محمد عثمان بن شیخ
 فاروق بن شیخ ابوشامہ شیخ محمد حبیبتی کشتیری رح تحریر رسالہ زندہ آثار منتخب ہجۃ
 الاسرار است نقل میکنم مشہور حدیث فوق المعالی رتبہ ۶۰ و ۷۰ المہاجد الفخار الاخر
 یعنی حضرت شیخ بندہ است از بندگان کہ او راست مرتبہ بالاتر از مراتب عالیہ کہ در
 درک مردم نیاید یعنی مرتبہ فوق مرتبہ صاحبان مراتب بلند است کہ دیگر او بیابان
 و اورست بزرگوار و اورست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند و لا احتیاج
 و الطرائق فی الہدی و لا المعارف کا لکوا کتب تہذیبی اورست خالق و راہ ما در
 یابی و اورست معارف مانند ستارہ ہا کہ روشن میشود پریشان سہ طلقہ شش
 اندیس در مقامات سلوک و سہ در طریقت جمالت دارند و برای سترش
 قانون می نمودند و لا انفصال و المکارم فی الہدی و لا المناقب فی المناقب تشریح
 یعنی اورست شرف اوصاف و مکارم و راہ یابی و راہ نمائی و اورست منفعت
 کمالات کہ مجالس اولیاء ملائکہ مذکور می شوند و لا التقدیم و لا التعلیل فی السلی
 و لا المراتب فی النہایت کثر و اورست تقدم پیش دستی در علوم مرتبہ و اورست تہذیب
 نہایت سلوک کہ بسیار اندھ غوث الوری غیث الذی نور الہدی و بدر الدجی
 بل انور یعنی مجاہد غلاتی است و شرف بر تہ غوث باران جود و عطاست نور
 رہنمائی است ماہتاب شب چہار و ہم است برای رفع تاریکی حرمان و بعد و آفتاب چہار
 است در کمال روشنائی بلکہ روشن تر از آفتاب است مانی علامہ مقالہ الخالف
 من اهل الاجماع فیہ سطر یعنی نیست در بزرگی آن حضرت حدیث سرہ هیچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل اجماع در وی نوشته می شود یعنی بر بزرگی و عظمای شان حضرت

اجماع ناس نقد کرده و موثق عقیدت چهارم شیخ حیات رحمه الله فی القلاد لایان البحر المکی علم

لم یزل العلماء و اولیاء الحاجات برورون قربانی حنیفه می تسلون عده فی قضا و ایچ و منهم الامام الشافعی

رحمه قال انی ابرک بابی حنیفه رحم و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجه صلیت برتین

سالت الله تعالی عنده تقضی سدی یعنی در قلاد ابن حجر مکی مرتوم است که علما

و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام عظم ابو حنیفه می کنند و برای بر آمدن مطالب و

وسایله میجویند نزه قبر شریف وی و امام شافعی رحم نیز از جمله آن متوسلان هستند

و فرمود امام شافعی رحم که مابکرت میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر و

پس بر پیش می آید مراجعت و دو رکعت نماز نفل بکزارم و از خدا عز و جل مطلب خود

میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا و

روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام عظم رحم است مذکور میکنم که حنیفه را از آن بر

دست و دپس بد آنکه در خزانه الکر و ایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلیخی رحم

قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفه

رحم و صحابه فمن شایفیرض ومن شایفلیخط انتهی یعنی الله سبحانه و الا علم را بجا

رسول مقبول صلی الله علیه سلم عنایت فرمود و باز با صحاب و حضرت باز بتابعین باز

ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود و باین تقسیم علم و هر که خواهد

ناخوش شود و این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضه الطالبین

الناس کالمجتمعات علی انه لا یجتمه الیوم فلو ضقتا القلید لما ضین لکرنا الناس حیا

یعنی مردمان اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتمه نیست پس اگر کسی

ن

فصل
در تعظیم
و علو شان
امام عظم

تعلیم و تعلیمین گذشته بر آئینه بگذاریم مردمان استیج و سرشته و قال الامام النعوی فی
الاسماء واللغات کان فی زمانه اربعة من اصحابه بنس بن مالک و عبد الله بن ابی اسود
و سہیل بن سعد و ابو الطفیل و فی معدن الیواقیت الملتمة ان اباحیفه رحم قصد الغزاة
فی اول الامر و لبس لصوف و صرف وجهه عن الخلق و توجه الی الحق سبحانه و تعالی
فرمى النبى صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام قال لیا اباحیفه ان اللہ خلقک لجمعی سنتی و
تشریفی فی الناس لا تقصد الغزاة یعنی امام عظم ابوحیفه رحم اولاً ارادة کوشه نشینی
منوفد و لباس کلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کرده بسوی حق جل شانہ
متوجه شدند پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرماید ای ابو
حیفه تحقیق پیدا کردی ترا خدا تعالی تا زنده کنی طریقه مرا و مشهور نمائی آن ایمان
مردمان و قصد کوشه نشینی کن و در فتمی الکلام مذکور است کہ حضرت امام سید
با عتراف اکابر شافعیہ اطهار علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی
المشہدی در توضیح انور با کج الوارده لدفع شبه الاعور مداح ابوحیفه مستند و
کفته اند کلیم عیال ابی حیفه رحم یعنی حمله فقها محکوم و زیر دست اویند و بسیاری
اوصاف جلیله او علی ماز و بعض الثقات و در سلک نظم کشیده کہ از ان جمله
شعر قد ران البلاد و من علیها علمای المسلمین ابوحیفه با بایات و سنن و فقه
کآیات الزبور علی الصحیفه اما صار فی الاسلام نوراً ایما للرسول ابوحیفه
و ما بالمشیقین کہ نظیر ما لا بالمغربین و لا بکوفته انتهی فی الزین شعر فی منی الامام ابو حنفه
السلطانی کان کل الامام ابوحیفه من روح الناس و علم الناس عبد الناس کرم الناس اکثرهم احتیاطاً و
عن القبول بالرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الرسل الشیخیه عن تحقیقات الرفیعیہ اما اثبات الاستدلال بحجج الکمال

١٨٠
مكة المكرمة في سنة ١٢٨٥ هـ
بعض من قوا الشريعة في مكة المكرمة
بعض من قوا الشريعة في مكة المكرمة

فی قلوب طالبیها و یقینهم علی کسبها کالقول الغیرة الخالیة عن ثواب النقضات و الشؤ
یعنی ثابت کردن تعداد اذواج موافق اقوال حکما پس آنچه بعضی از طالبان اشتراک
در رساله متبرجم بالواج گفته که مراد از آیه کریمه و المذبرات امرار واج کاملین اند
جدا شدند از بدنها چه که آنها تدبیر می کنند امور کمالات را و القای می کنند آن
امور را در لهای طالبان کمالات و عدد کاری طالبان می نمایند بر حسب
کمالات مانند عقول مجروده نورانی که منزه اند از این شرف نقصان و مشرور و اما

الاستمداد عن الارواح بالادلة الشرعية بقول وقد ثبت بالادلة الشرعية ان

الارواح لا انفار له بل تبقى ابدًا او تقضى أنا بعد نفع الصور ثم تقوم على الاختلاف
لواقع بين العلمانيين از دلائل شرعية ثابت شده که ارواح فنا نمی شوند بلکه همیشه

باقی می مانند یا که ایشان را فنا آتی بعد از فتح تصور خواهد شد باز علی الدوام موجود خواهند بود فی البدور با فرة فی احوال الآخرة بجلال الملة والدين السیوطی نقلاً عما قال النفسی فی بحر الکلام قال اهل السنة وجماعة تسبعة لا تقضى العرش والكرسي واللمع وتعلم الجنة والنار بابلها من ملائكة العذاب ومحور العين والآراج انتهى واما قوله تعالى كل شیء مالک الا وجهه فانه قابل للملک وکل محدث قابل للملک وان لم یهک بخلاف القیدم الا زلی انتهى و فی الطریقه الوسطی نقلاً عما قال الامام الرازی الاربعین ثم قد للتم علی ان کل ماسوی لله فانه یفنی ویصیر معدوماً فالنفس الانسانیة ایضاً تقضى وتعدم وخیل یعود الاشکال فلما نحن ابستنا بالدلیل القلی ان کل ماسوی لله تعالى فانه جائز العدم فاما ان هذا الجائز یفیع فاعا عقولنا فیه علی ظاهراً العمومات وتخصیص

بالدلیل جبرانی و فی شرح الصدور و اما با اخراج بنی عن ابن مسعود علیه السلام عن
 صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المقابر قال استلام علیکم ایها الارواح الفانیة الا ان
 البایة و العظام النخرة التي خرجت من الدنیا اللهم ادخل علیهم روحاً منک و سلاماً
 فانه مع ضعف سنده ما اول بان المراد بقضاء الارواح و ما بها عن الاحیاء المشاء
 انتهى و قال الحق الذی هو فی شرح مشکوٰۃ قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة
 و لها علم و شعور بالزائرین و الارواح الکمل قرب مکان من جناب الحق تعالیٰ کما کان فی
 الحقیق و اقام من ذلک انتهى فکل من کان اقرب عند الله لعلیٰ یمکن قوه حیاته فی البرزخ
 اقوی من حیوته فی الدنیا فی تربت بعض آثارها و ظهور بند من شعارها پس هر کس
 نزدیک تر باشد نزد باری تعالیٰ از روی قرب و منزلت قوی تر خواهد بود قوت
 و دوزخ از حیاتی دنیا باعتبار تربت بعض آثارها و ظهور بند من شعارها پس هر کس
 الا می رسد الی اومی و بعده الانبیاء الاخر فانهم ایضاً یقیطون الحیاء معاملة الاحیاء
 کج بیت استحضار محاور و فی الصحاح و ادوار الصلوة و المکالمه کما وقع فی لیلۃ الایام
 پس نزدیک تر به نسبت همه نزد خدای تعالیٰ در غت و مرتبه پیغمبر خدا علیه الصلوة
 و الشفاء هستند و بعد آن دیگر انبیاء علیهم التسلیمات اند پس تحقیق ایشان زنده اند
 میکنند بازندگان مانند معامله زنده بازنده مانند حج کردن خانه کعبه ادا مال شریفات
 و خواندن نماز و کلام کردن انبیاء علیهم السلام با رسول مقبول صلی الله علیه و سلم پیغمبر
 واقع شده و شب معراج و تفصیل این مقام در رسائل معراجیه معاینه باید کرد و خوف
 لاطفان کریم نمودیم و بعدیم ابراهیم بن پنا صلی الله علیه و سلم فانه و در بالکرویات
 بحیثیه ان له مرضعة فی الجنة کما یقولون لاطفاننا فی الدنیا یعنی و بعد از انبیاء علیهم السلام

شرح
 مشکوٰۃ
 و معارج
 و معارج

حضرت ابراهیم اند صاحب داده رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه از روایات معتبره و برتر
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایم شیر و هندوست در بهشت خایچه میباشد
مرضعه برای مچهای مادر دنیا و بعد از شهادت فانیان برزقون حکم الکرمیه و لا تحسبن
قلوا الآتیه و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول
او تعالی و لا تحسبن لاین الآتیه در آن نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات مولای الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الانسا
فی ترتب بعض آثار یا یعنی پس چون ثابت زندگیشان در عالم برزخ مانند زندگانی
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم كانوا فیها قادرین علی انجاح ما
الملتحین الیهیم بالدار الی الله و القصر الی جابه کما قبل سحر اولیاء است قدرت
ازاله تیر حبه باز کرد از زراه یعنی پس بعد از آنکه اینها در حالت حیات دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلت قدرته برردا کردن مطالب التجا کنندگان بسوسه آنان
بدعا کردن و عاجز می نمودن بجناب خدای تعالی و تقدس فکذا بعد الا لتقبل من
پاره الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تستمد بمقار قهرم عن بن الدار
الفاسدة و مجرد هم عن تعلیق الماده و دونهم من حضرت الحق و تشبههم بالملک الاطی
فما تشبه به یقرون علی فعال كانوا قادرین علیها فی حال محبت فان التشبه تیار
عجیبانی الاعطاء لاحد ما حکم الاثر یعنی پس همچنین بعد از انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در اینجا کم نمیکرد بلکه در ترقی می شود بسبب جدا
شدن ایشان ازین دار فاسد و مجرستن ایشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدا تعالی و مشابه گردیدن ایشان بملک که پس سبب همین مشابهت

قادر می شوند بر فعلها اینکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس تحقیق برای مشابهت تأیید
 است عجیب و بخشیدن حکم شبهه به شبهه الا تری ان الحضر علیه السلام لما تشبه بالملک
 فی الغیوبة عن عین الناس نزل فی الفیض والبرکات بوسطتی العالم فصار علیه منغایر
 لعلمنا وفعاله مخالفة لافعالنا وموافقة بافعال الملک یعنی ایامی پی که حضرت علیه السلام
 هرگاه مشابه شدند با ملایکه در غایت شدن از چشم خلایق و فرود آمدن فیض برکات
 بوسطه ایشان درین عالم پس کردید علم حضرت خضر علیه السلام منغایر بعلم ما وفعاله
 شان مخالف بافعال ما وفعاله ایشان موقت پیدا کردند بافعال ملایکه چنانچه
 واروست در حدیث صحیح هر که مشابه شد بقومی پس نکس از آن قوم است فند او به
 اثبات قدرت هم بعد الموت علی ما و عینا و بحسب شریع و اما اثباتها بحسب الکشف فیما
 انه قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکمله تحوط فی سلک الملایکه المتضرین
 و تفسیر بکثر محبتها به تعالی منظر او انها بنظر الغیابة یعنی پس اینهمه که مذکور شد و بهی است
 برائی دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما ثابت کرد
 قدرت موافق کشف پس باینست که افاد فرمودند از کشف و عرفا که ارواح ملایک میشنوند در وقت کشف
 و میگردند بجهت کثرت عشق بخدای غرور جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت
 متوجه میکند کالبعید لمخصوصه للسلطان الکرام المحرمین بان یومروا بالامور العظیمة فیما
 احکیم بالامور الخطیة فتمثل کما امرت و لایکون لها الخیرة فانه غلامان مخصوصان و دشمنان
 بزرگ که سر او را دارند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید
 حکم مطلق ارواح را با امور کلان پس ایشان فرمان او را فی الفور بجای آرند
 و نمی باشند خدایا تا خلاف آن کنند مثل ملایک که فیما من حضرت الغیر

اجمار و القات فی قلوب عبادہ الاخیار و القای محبتہ من المصائب شداد الکبار یعنی امور
 عظیمه عبارت است از مانند برداشتن طمیان از بارگاه سلطان حقیقی و انداختن
 آن در دلهای گان نیک و زما کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت و اما بحسب
 اعتبار بنقل کثیر من العقلاء ان بعض الفیوض کان جاریاً من اکثر قبور الغرّاء ^{لقطع}
 من بعضها بعض الاسباب جائز من بعضها الی الآن من اجماریه فیضها فرارسید
 جهانگیر قدس سره فی کجوه پیشی الیہ الممسوسون و یقیمون مجاورین له ایاماً عید
 فیروزان باذن خالق الارض و السماء ویرجعون برائے یقی و اما اثبات قدرت بحسب
 تجربه پس بیا نشانکه اکثر عقلاء نقل کردند که بعضی فیض از اکثر فرار بزرگان جاری
 بود پس موقوف شد فیض از فرار بعض بزرگان و از بعضی فرار بنور دروازه
 فیض مفتوح است چنانچه از فرامبارک حضرت سید شرف جهانگیر قدس سره دانیم
 بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز آن مقام تبرکات
 می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلالت قدرته و در نجاست
 است جلیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر قسم انداد مستغرقین و دوم غیر مستغرقین
 سوم متوسطین و میان این هر دو پیش کسانی که در حالت استغراق وصال یافته جلالت
 کردند استمداد ایشان محال چو که از خود و محو اند از غیر مستغرقین البته استمداد و استغفار
 متصور است و متوسطین برد وصال اندا کرد و ابتدای مقام وصال استغرق شده و
 کردند پس حال شان مثل مستغرقین تصور باید نمود و اگر در آنها هم مرتبه وصال انبیا
 را کیفیت استغراق حاصل شد و استمداد ایشان باینست و آن موقوف بر تحقیق
 این مقام بدون طلب بر صراط الحیات خدات معوفه قدرت بسیار مهم و بغیر از این که

در اینجا
 بسیار
 است

مقامات اربعه پس محال فمن شاء اطلع على حقيقة محال فليرجع الى سفارهم المسقرة هذا
 فقبض من شبه ثبت الرد لمذهب الوهابي الذي يقتضى امتناع الاستعداد من الاموات
 لانا ابتنا ان بعضهم كالاحياء في توقع الحيوة وكامل الكمال في الافعال فهم قادرون
 باقدار الله تعالى على انقاذ ملجئهم عن المهالك كما كان يسوع منهم في حاله احيوت ولا ريب
 شئ من ادلة الشرع بل تنبيه يعنى واخرين مقام مردود شدن مذهب وهابي که عقیده مستند
 که صلاستمداد از اموات درست نیست چرا که ثابت کرده ایم که بعضی از کاملین بعد
 انتقال ازین دار فانی مانند زندگانند در قوت و بعضی از ایشان مانند مشرکان
 اند در صدور افعال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که به سبب آن
 حاجتمندان بختیان از مهلكه نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین قسم
 قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود و در دنی کنایه را
 هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت میکرد و اند او را و اما من یعتقد هم موثرین فی الامور
 خفیه فلا نزاع لنامه فی کونه مشرکاً فاذا دیرت هذه الادلة حق الدرایة لا یسعی
 کلب رتبة فيما اوعينا من اعانة ارواح الكاملين بعد مفارقة البدن على سبيل
 الملجئین اليهم بقدره الله واذنه یعنی کسیکه اعتقاد نماید که ارواح مکمل در اینجا
 و نقصی از مهالك مشر حقیقی و قادر نام هستند پس بلا شبهه آن کس مشرک است
 هیچ نراسی و شکوسی در مشرک بودن او نیست پس عقلاً و نقلاً و تجربه استمداد
 بر و اگر در حاجت بختیان بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرتش بیست و دنی
 ترجمه شایسته الشیخ الاجل محقق الدین موسی قدس سره امام شافعی رحم گفته است که
 موسی کاظم تریاق محرب است مرا جوابت و عار آنچه آن مقام بفرستد برکات و اودا

نوشته آمد بجهت خوف اطباء در شرح نیز آن ذکر نکردیم و بیان طریقه در رساله مشتملات
 میسر شد و نیز در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کروی قدس سره عالم بود و
 و فنون علم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی از این فنون تصانیف دارد
 و قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طایق ذوق از اینجا اخذ نمود و در امام اقا
 در شام بود و پیر قیوح حضرت شیخ محمد بن الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود
 بر آنکه غم سفر در آن وقت کند یا نه شیخ مدوح را در عالم رویایی ضاوه دید که غبار
 از پاپوشش آویز پاپوشش حضرت ابراهیم کروی رح دور می گفتند و هست که باقا
 میفرمایند و فقیر حضرت شاه صاحب مدوح در کتاب بذکوة ترقیم فرموده اند که حضرت
 مولانا شیخ عبدالرحیم قدس سره چون نزدیک قبر محمدی شیخ محمد قدس سره
 می نشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز من اقتدای کند و از من استماع معارف
 می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان
 که در بلده رشتک بتفج برآدم چون ماندی راه و حرارت آفتاب حساس کردم
 بمقبره درآدم تا اینجا می استراحت کنم بحج و در آمدن محسوس شد که در آن قبور
 تشیی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن و رگرفت یاران انکتم از اینجا زد و در آن
 که این مقبره باتش معلوم است و نمی پذیرم که اینجا مسلمانان باشد پس در آن صحبت
 حاضر بود تعجب کرد و گفت چه طریق معلوم کردید کفتم بطریق کشف عقراخ کرد که آنها
 بتور مسلمان نیستند جو گیان اند که زنده در کور رفته اند و مردم قبور آنها را
 بتور مسلمانان ساختند و فی القبول اجمالی فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی
 محدث دهلوی رح روزی در مرض موت خود حضرت مولانا شاه فی القبول

سره الغریز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال نموده عمر ما مثل همین عمر شما شود
 و میان اهل اللہ یعنی برادر خود بس ریح الدین بود پس ما برقرار شریف ایشان اکثر
 اوقات متوجه بر وحایت شان می شستم پس راه حقیقت بر ما شده شد ایضا این
 غویزی خدمت حضرت شاه ولی اللہ قدس سره ذکر کرد که بزیارت عقبات بزرگ
 و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام در خود
 اه را می نمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اکثر حتی
 یافته نمی شود و سبب آن در نمی یابم امید وارم که حضرت اعاده فرمایند و برین
 آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی ملکین ارواح ایشان از قیود بشری
 خلاص شده از آلائش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات سحت و
 بی نشان صرف است پس یک بزیارت قبور ایشان رز و البته کمال آوازه و تغییر لاحق
 مثل شخصی که داخل آینه خانه شود و تجا بر طرف که می نکرده خود را بیند و بغیر خودش چیزی
 بنظر نمی آید حضرت سلطان اشباح قدس سره از جمله این طائفه اند و بعض اهل
 ولایت که ارواح ایشان از آن قیود مجرذ گشته اند و توجه ایشان بالکل بجای مرتبه
 اطلاقی نیست ازین جهت التفات ایشان بخوی از انجا مناسبه بسوی زیارت
 کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با حساس می نمایند و حضرت
 مولانا شاه عبدالغریز قدس سره الغریز در تفسیر مستح الغریز و در رساله ر و و بابی
 و در جواب تنقیدها غیر عیدیه با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شنید و سماع
 بلا آریاب حاصل است و نیز تنقیص فرموده اند که مستعد از ارواح کاملین بطریق
 منظمه شرک در آن نباشد و است و تو فیجیش در ماسبق ملاحظه باید کرد و حضرت

در تشکیلات دین بابت فقر مانوشته اند و تصریح فرموده اند که شمع و شمع اموات اگر باولی
صحیح نذار و بتبدیع و خصال است لغو ذبالتد من شد و رفتند و من سیات اعمالنا بر بنای
بنیادین قومنا اعنی المنکین لسناع الاموات والاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق و انیت

خیر الناجین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین الصلوة و السلام علی رسولہ الامین و آله
الطاهرین و صحابه الانجین خاتمه مخفی مباد که بر وایات این شرح از صحف مؤثوثة و زیارة

مانند یقین کبیر و تفسیر مدار که حسینی و نیشاپوری و معالم التزیل تصنیف امام بغوی
و تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر رضای و مشکوٰۃ المصابیح و مرقاة المفاتیح
و حصن حصین و ظفر جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح ان تصنیف

ملا علی قاری و شرح سفر السعادة و ترجمه مشکوٰۃ شریف و مواهب لدینه و صیغ بختار
و شرح مقاصد و شرح طوائف و شرح عقائد عضدی و شرح مواقف و شرح الصدور
شرح عقائد نسفی و بحر الرائق و شرعة الاسلام و نبایه شرح هدایه و فتاوی عایه

و ذخیره العقبی و جامع الرموز شرح مختصر و قایه و تجمیع الاموات و الفراح فی احوال الارواح
و الفاس العارفين و مائة مسائل و القشور علی دار السور و الطریقة الوسطی و تنبیه الودیع
و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل غریزیه و رساله هاشمیه قاسمیه رساله صغیه

و رشیدیہ و میزان شعرائی و مدارج النبوة و نظام برحق و ما عداها من اصحانف لمقبرة
و کتاب المعجزة استخراج معنوده بقلم حواله منویم و گیز در پرده مباد که مجاہد و ابن
عبد البر و ابن عبد الملك و ابن قیم و علامه قطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و

علامه علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه قونوسی و امام حجة الاسلام
غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محی الدین

بجای

غزني و تاجر العلوم مولانا عبيد العلي و شيخ عبد الحق محدث دهلوي و حضرت مولانا شاه و
 و شاه عبد الرحيم و شاه عبد الغفرير و مولوي شاه عبد القادر و مولانا رشيد الدين خان
 و مولانا حسن علي هاشمي قدس سرار هم باجمله جميع حضرات صوفيه و ائم مفسرين
 محدثين و فقها قائل شده اند بآنكه اموات سلام و كلام زائران مي شنوند و از ان گاه
 مي شوند چنانچه تفصيلش در ماسبق مبين شده فاما تفوه بعض حلقه عرش اجل من ان
 ذنب اهل الحق و التحقيق الى ان الموتى لا يسمعون كلام الاحياء عادة و اتفق العلماء من
 المفسرين و المحدثين و الفقهاء على عدم سماع الموتى كلام الاحياء انتهى فهو انك مبين
 كما لا يخفى على اهل الحق و يقين فانصف و كن من اشر اكريم حتى ياتيک اليقين قد رتسا

عبد الحق محدث
 دهلوي

الترجمة بالتحقيقات الشانجات في اثبات السماع للاموات والملبقة بتحصيل الفلاح
 بسامع الارواح في الثاني من ربيع الاول سنة خمس و خمسين الف و مائتين من الهجرة على صاحبها
 و لحيته و فرغان عن تحرير هذا الشرح الموسوم بالتحقيقات الراسخات في شرح
 التحقيقات الشانجات و الملقب بسبل النجاح الى تحصيل الفلاح

في يوم جمعة الرابع عشر من جمادى الاولى عام
 ثمان و خمسين الف و مائتين من الهجرة
 النبوية عليه الصلوة و السلام

رساله سبل النجاح الى تحصيل الفلاح تصنيف كثاف مشكلات و قائل
 مفلاح منقحات حقائق تحرير يلعي مولانا مولوي تراب علي ظله العالی

صحیح نامه سیل النجاش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۹	و	+	۳۲	۶	نور	نوری	۴۱	۱۳	میکند	میکند
۶	۱	المقبۃ	المقبۃ	۳۲	۸	نور	نوری	۴۱	۱۶	عشی	عشی
۸	۹	اللال	اللالی	۳۲	۱۲	تر	تر	۴۲	۱۸	ازرقم	ازرقم
۱۱	۱۱	مراد	مراد	۳۲	۱۲	ہت	ہت	۴۲	۱	نبی	نبی
۱۲	۱	ما	ما	۳۲	۱۲	بش	بش	۴۳	۱۹	العذاب	العذاب
۱۲	۱۴	بشی	بشی	۳۵	۱۲	بش	بش	۴۰	۱۳	البواب	البواب
۱۳	۴	سجی	سجی	۳۵	۷	باز	از	۴۳	۴	ہت	ہت
۱۴	۱۳	میکند	میکند	۳۹	۱۸	میرت	میرت	۷۸	۱۹	ابن	ابن
۱۵	۶	تقتی	تقتی	۴۱	۱۳	کہ	+	۸۲	۳	بیننا	بیننا
۱۵	۱۹	نہ	نہ	۴۲	۱۵	زبارہ	زبارہ	۸۷	۳	المصباح	المصباح
۲۱	۳	وقد	وقد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۹	۷	ابن حنبل	ابن حنبل
۲۱	۴	ہذہ	ہذہ	۴۲	۱۵	بان	بان	۸۸	۱	آن	آن
۲۲	۴	فرد	فرد	۴۳	۱۵	انت	انت	۸۸	۲	الکافیۃ	الکافیۃ
۲۲	۱۵	اخذ	اخذ	۴۴	۱	انت	انت	۸۹	۱۲	نستند	نستند
۲۴	۱۲	لاک	لاک	۴۵	۱۷	بیار	بیار	۹۲	۹۴	بہن	بہن
۲۴	۱۲	از	از	۴۵	۱۸	نجات	نجات	۹۳	۳	ولا یقین	ولا یقین
۲۶	۱	دوس	دوس	۴۶	۱	الشیم	الشیم	۹۳	۱۶	الباری	الباری
۲۶	۱	بنی	بنی	۵۲	۱۰	لموتہ	لموتہ	۹۷	۵	المسرة	المسرة
۲۷	۳	یزن	یزن	۵۶	۱۰	محوان	محوان	۹۸	۱۶	الفضل	الفضل
۲۷	۹	الکرم	الکرم	۵۸	۱۵	تفسیر	تفسیر	۱۰۲	۹	در سوم	در سوم
۲۹	۴	اچشم	اچشم	۵۹	۳	یتقنی	یتقنی	۱۰۳	۲	رجوعہ	رجوعہ
۲۹	۱۷	فی	فی	۶۰	۱	الہنا	الہنا	۱۰۶	۹	سودہ	سودہ
۳۱	۷	نجات	نجات	۶۰	۱۶	در	در	۱۱۰	۹	مزل	مزل
۳۲	۱	النور	النور	۶۱	۱۳	عشی	عشی	۱۱۱	۱	بنوہ	بنوہ

صفحة	سطر	غلط صحیح	صفحة	سطر	غلط صحیح
۱۱۱	۹	الهد الهد	۱۴۸	۵	عبادة عبادة
۱۱۳	۵	بالا کاع بالاج	۱۵۱	۱۱	بعض بعض
۱۱۴	۸	مجی مجی	۱۵۲	۱۶	انتم انتم
۱۱۵	۱	خضار اخضا	۱۵۵	۹	ليلة ليلة
۱۱۵	۱۰	حق یسقى	۱۵۸	۱۰	با با
۱۱۸	۱۰	جیس جیس	۱۶۵	۹	دستخبر دستخبر
۱۲۲	۲	بهنم بهنم	۱۶۶	۶	در در
۱۲۲	۱۹	لایع یسع	۱۷۱	۵	جال جال
۱۲۷	۷	فوقه فوقه	۱۷۱	۱۹	اموات اموات
۱۳۱	۹	الا لا	۱۷۵	۷	رودو رودو
۱۳۱	۱۱	لیسون لیسون	۱۸۱	۱	رسالة رسالة
۱۳۳	۹	مقام مقام	۱۸۱	۱۰	بودر بودر
۱۳۵	۹	بحقیقت بحقیقت	۱۸۲	۳	لذین الذین
۱۳۶	۳	الارواح الارواح	۱۸۳	۱۸	تحقیق تحقیق
۱۳۶	۳	تعلقها تعلقها	۱۸۵	۱	اطلاع الاطلاع
۱۳۶	۱۰	مادرم مادرم	۱۸۶	۱۰	انفاس انفاس
۱۳۶	۱۴	وسعاد وسعاد	۱۸۶	۱۸	سین سین
۱۳۷	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	تت تت
۱۳۷	۸	هی هی	فصل		
۱۳۸	۱	لاشد لاشد			
۱۴۱	۱۴	اله اله			
۱۴۳	۲	در در			
۱۴۶	۳	تت در			

CALL No. { ۲۹۷۴ ⑤ } ACC. NO. ۱۳۲۷۳

AUTHOR: "تراب علی"

TITLE: سبیل النجاح

PERSONAL SECTION

NOT TO BE ISSUED

PERSONAL SECTION

ت ۲۹۷۴ ۱۳۲۷۳

سبیل النجاح

TIME

THE

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

